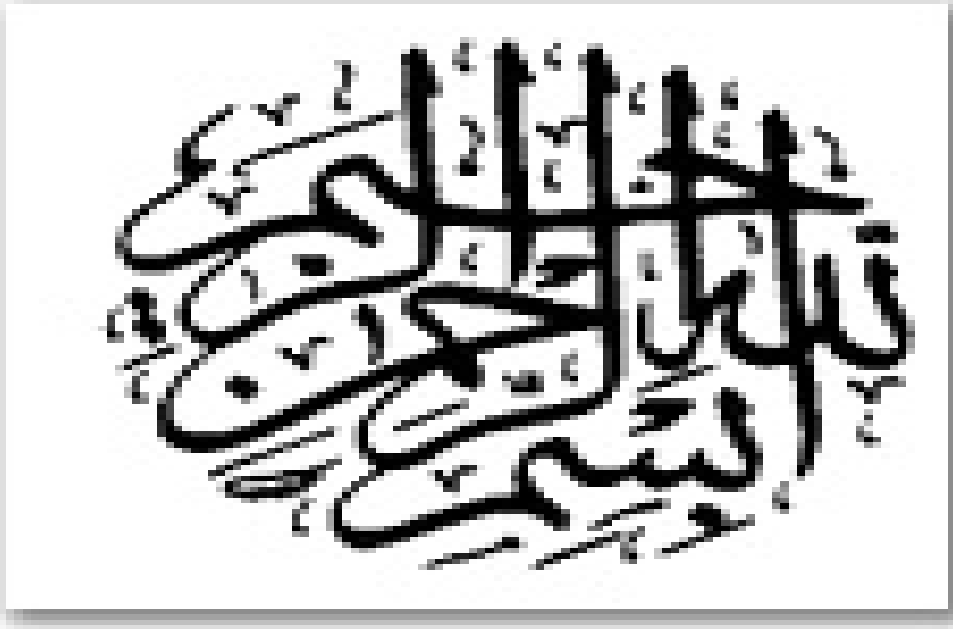

جزوۀ تاریخ اسلام در مصر و شام

رشته: تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی

مقطع :کارشناسی

گردآوری:گروه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی

مولف: آقای دکتر مهدی جلیلی

ویراستاری و اصلاح: خانم سکینه بن یباره

زیر نظر: خانم دکتر سیده سوسن فخرائی

بسمه تعالی

تاریخ مصر تا پایان دوره خلفای راشدین

مصر به معنی شهر و دیار است و از شهر فسطاط به نام مصر یاد شده است بعدها بر همه سرزمین مصر، مصر اطلاق شده است. مسعودی می گوید : "آنجا مصر یعنی شهر و دیار است و نام آن نیز مصر است و دیگر شهرها را به تقلید نام آن مصر گفته اند . به نظر علما ی بصره کلمه مصر عام ،از نام خاص مصر مایه دارد[۱]" یاقوت مصر را برگرفته از نام مصر بن مصرابم بن حام بن نوح میداند.[۲] در قرآن در چند مورد از مصر یاد شده است .[۳] ابن تغری بردی ۲۴آیه را که در آن بطور صریح یا غیر صریح از مصر یاد شده نقل کرده است.[۴] یاقوت می گوید در قرآن از دو شهر ستایش شده یکی مکه و دیگری مصر.[۵]

مصر در شمال شرقی قاره آفریقا قرار گرفته از شمال به دریای مدیترانه ،از مشرق به دریای سرخ و خلیج عقبه از غرب به لیبی و از جنوب به سودان محدود است .شبه جزیرۀ سینا در شرق مصر واقع شده خلیج سوئز که در غرب شبه جزیره است آسیا را از آفریقا جدا می کند.

مصر مانند بیابانی است که رود نیل از جنوب شمال در آن جریان دارد و دره و دلتای آن بسیار حاصلخیز است.رود نیل سرزمین مصر را به دو بیابان شرقی و غربی تقسیم می کند.بخش جنوبی را مصر علیا و بخش شمالی را مصر سفلی می نامند.شهر های مصر قدیم عبارت است از:

فسطاط(قاهره فعلی)، اسکندریه، آخمیم ، مقس ، فیوم ، قلزم ، تنیس ، دمیاط ، فرما ، بیلبیس و اسوان .

تاریخ مصر بیش از اسلام

سرزمین مصر مهد یکی از کهن ترین تمدن های جهان است که سابقه ان به چهار هزار سال قبل از میلاد می رسد.

تاریخ مصر قدیم به دو بخش تقسیم می شود :۱- تاریخ مصر باستان که از ابتداء تا سال ۳۰قبل از میلاد را در بر میگیرد. این بخش به امپراطوری ، قدیم ،میانه و جدید تقسیم می شود ۲- تاریخ مصر در دورانی که تابع رومیان بود که از سال ۳۰ پیش از میلاد تا فتح آن در نیمه اول سده هفتم میلادی توسط مسلمانان را در بر می گیرد.مورخان در بررسی تاریخ مصر از دوره های باستان تا زمان اسکندر از ۲۱سلسله که بر مصر فرمانروایی داشته اند ،یاد کرده اند از زمان های دور فرهنگ عالی در مصر پیدا شد . در این سرزمین از همان آغاز اعتقاد به الوهیت یا شبه الوهیت شاه وجود داشت و از حدود ۲۱۰۰ پیش از میلاد که مصر زیر فرمان یک فرمانروا وحدت پیدا کرد تا زمانی که به دست رومیان افتاد ادامه یافت.

---

۱ - مروج الذهب،ج ۱ ،ص ۳۳۲ ۲-معجم البلدان ، ج ۵؛ ص ۱۶۰

۳ –ر.ک مروج الذهب ، ج ۱ ،ص ۳۳۰ معجم البلدان ،ج ۵ ، ص ۱۶۱

۴- .النجوم الزهراء ،ج ۱ ، ص ۲۸-۲۷

۵-معجم البلدان ،ج ۵ ، ص ۱۶۱

سلسله سوم (حدود ۲۶۸۶ تا ۲۶۱۳ پیش از میلاد) نخستین سلسله ای بود که به مقدار زیاد بناهای آجری و سنگی ساخت.شاهان این سلسله و پیش از ایشان شاهان سلسله چهارم (حدود ۲۶۱۳تا ۲۴۹۴پیش از میلاد)سازندگان اهرام بزرگ جیزه بودند. مصر در سال ۳۳۲ پیش از میلاد به تصرف اسکندر مقدونی درآمد پس از افول امپراطوری کوتاه مدت اسکندر مصر به دست سردارش بطلمیوس در آمد که به عنوان بطلمیوس اول زمامدار این سرزمین شد .

همه زمامداران این سلسله که پس از وی بر سر کار آمدند نام بطلمیوس داشتند و به همین جهت این سلسله را بطلمیوسها یا بطالسه می نامند. در این دوره شهر اسکندریه مرکز فرهنگی و سرچشمه معارف جهان یونانی شد.

بطلمیوس ها پیش از دو سده با قدرت برمصر فرمانروایی داشتند . قدرت روز افزون روم به زودی مصر را تحت شعاع خود قرار داد و عاقبت هنگامی که بطلمیوس یازدهم از امپراطوری روم برای باز پس گرفتن تاج و تخت خود کمک خواست روم عملا جای پایی در مصر پیدا کرد(۵۸پیش از میلاد).

سرانجام امپراطوری روم کلئوپاترا و بطلمیوس چهاردهم آخرین فرمانروایی بطالسه را کشت و مصر رسما جزء امپراطوری روم گردید(۳۰پیش از میلاد).در اواخر سده چهارم میلادی که روم تجزیه شد ، سرزمین مصر جزء قلمرو روم شرقی گردید.

در قرآن (آیه ۵۵ سوره یوسف)و تورات از مصر تعبیربه انبار زمین و انبار خدا شده است.در دورۀ غلبه رومیها سرزمین مصر انبار غله روم شد و شبکه آبیاری مصر گسترش یافت و کانال میان رود نیل و دریای سرخ مجدداً گشوده شد. در نیمۀ دوم سده سوم میلادی زنوبیا ملکۀ تدمر مصر را تسخیر کرد ولی به زودی مصر از تصرف وی خارج شد.مسیحیت با آغوش باز در مصر پذیرفته شد.[۱] و چند تن از مشهورترین رجال این دین مصری بودند.بعدها اعتقاد به وحدت طبیعت یا مذهب یعقوبی، مذهب مسیحی مذهب ملی مصر شد و کلیسای قبطی از همین اعتقاد بوجود آمد. دشمنی مردم مصر و امپراطوری بیزانس موجب شد که خسرو پرویز در سال ۶۱۶میلادی مصر را تسخیر کند ولی هراکلیوس در حدود سال ۵۲۸ میلادی مصر را از ایران باز پس گرفت.[۲]

۱- به گفته لوبون :مردم مصر را به زور شمشیر مسیحی نمودند ،ص۵۴ تمدن اسلام و عرب.

۲- دایرۀ المعارف فارسی ذیل کلمه مصر.

روابط اعراب با مصر پیش از اسلام

به تعبیر فیلیپ حتی شبه جزیره عربستان مانند یخی است بزرگ که میان دو مرکز قدیم فرهنگ جهان یعنی مصر و بابل کوبیده شده است و آنها را از همدیگر جدا کرده است. سرزمین پنجاب هندوستان مرکز فرهنگی سومی بود که شبه جزیره عربستان آنجا را از مغرب زمین جدا می کرد.[۱] مردم جنوب شرقی عربستان از سده های پیش از میلاد میان مصر ، عراق و پنجاب این سه مرکز بزرگ تجارت، نقش واسطه را داشتند و نام خویش را به دریای بزرگی که میان این سه بازار جهانی فاصله بود، دادند.

تجارت بین عربستان و مصر از دو راه خشکی و دریا انجام می شد. آفریقا درناحیهٔ شمالی نزدیک به شبه جزیره سینا که یک راه معتبر خشکی که از آن می گذرد با عربستان تماس می گیرد در جنوب در باب المندب به شبه جزیره عربستان نزدیک می شود و همین راه بزرگترین وسیله ارتباط عربستان و آفریقا به دوران قدیم بوده است. راه خشکی در مصر کم بوده است وجز راه شاهی که میان نیل و فرات ادامه داشته و از غزه می گذشته است سایر راهها کم و ناهموار بوده است.[۲] علاوه بر آن که کشتی ها در نیل و دریای سرخ و نواحی مدیترانه رفت و آمد می کردند در حدود هزاره دوم پیش از میلاد کانالی از بلبیس می گذشت و نیل را به دریای سرخ وصل می کرد، که رفت و آمد کشتی ها درآن معمول بود. این کانال را بطلمیوسان اصلاح کردند پس از غلبه رومی ها بر مصر نیز تجارت بین شرق وغرب ادامه داشت و یک شعبه از راه تجارتی جنوب عربستان به سواحل دریای مدیترانه به مصر می رسید. همچنین رومیها که بر مصر فرمانروایی

داشتند با راز بادهای دریایی آشنا شدند ودر دریای سرخ از باب المندب تا مفابل مصر کشتیرانی برقرار کردند ودر نتیجه کاروانهای که بین مصر و جنوب عربستان کار می کردند، بیکار شدند و شهرهای که در مسیر این راه بود ویران شد.[۳] راه تجارت شمال عربستان نیز پس از گذشتن از عراق و شمال شرقی عربستان و فلسطین به بندرصور در سواحل شرقی دریای مدیترانه منتهی می شد و یا به قصد سوریه و قلسطین به خلیج عقبه و بندر غزه می رفت. راه ارتباط عراق به مدیترانه و مصر همین راه بوده است.[۴]

۱- فیلیپ حتی ، تاریخ عرب ،ص۴۳

۲- تاریخ اسلام ، ص۱۲

۳- تاریخ اسلام ، ص ۱۲

۴- تاریخ اسلام ،ص۱۱

دعوت مقوقس به اسلام

تنظیم پیمان صلح حدیبیه که به جنگ میان قریش و مسلمانان به مدت ده سال خاتمه می داد فرصتی را به وجود آورد که پیامبر سران ممالک همجوار عربستان و از جمله مقوقس فرمانروای مصر را به اسلام دعوت کنند. حاطب بن ابی بلتحه نامۀ پیامبر (ص) را که به منظور دعوت مقوقس به قبول اسلام نگارش یافته بود به وی رساند و چون او نامه را خواند از در احترام سخن گفت و حاطب را گرامی داشت و در پاسخ نوشت "می دانستم که پیامبری باقی مانده است اما گمان می کردم که در شام ظاهر میشود .اکنون فرستاده ات را گرامی داشتم و دو کنیز پر ارزش و جامه ای و استری برای سواری خودت فرستادم.[۱] یکی از دو کنیز که مقوقس فرستاد ماریه قبطیه مادر ابراهیم فرزند پیامبر بود مقوقس به حاطب گفت مصریان در کار پیروی او از من اطاعت نمی کنند و دوست ندارم گفت گوی مرا با تو بدانند پیامبر به مسلمانان سفارش فرمودند پس از من خدامصر را بر شما می گشاید با مردمش به نیکی رفتار کنید که آنها با شما خویشاوندند.[۲]

اوضاع سیاسی و اجتماعی مصر در سده هفتم میلادی

از سده اول میلادی مصر یکی از ایالات روم بود و دولت روم کشور مصر را جزء ایالات مفتوحه نمی شمرد بلکه آن را ملک امپراطوری می پنداشت و آن را به وسیله یک فرماندار که مستقیماً در برابر امپراطوری مسئول بود اداره می کرد و کارمندان یونانی الاصل بومی مصر را اداره می کردند زبان رسمی نیز زبان یونانی بود.[۳] بومیان مصر قبطی بودند که نسب خود را به قبط بن

مصر بن بیصر بن حام بن نوح می رسانند. مصر چهار پسر داشت که سرزمین مصررا بین چهارپسر خود تقسیم کرد و پسر بزرگتر را که قبط بود وصی خود کرد و قبطیان مصر نسب از قبط بن مصر پدریزرگ خود دارند .پس از آن نسبها به هم آمیخت و فرزندان قبط بسیار شدند و بر بقیهٔ سرزمین مصر تسلط یافتند و به سبب فزونیشان دیگران به نسب ایشان پیوستند و همه را قبطی می گفتند.[۴]در اسکندریه یکی از مراکز مهم علمی در دوره بطلمیوسیان و رومیها بود .ملیت های گوناگون یونانی ، مصری ، یهودی ، ایتالیلیی، ایرانی و حبشی یافت می شدند.[۵] برخی از قبایل عرب که از عربستان به خارج کوچ کرده بودند در سواحل رود نیل ساکن شدند.در سده چهارم میلادی که مسیحیت در امپراطوری روم آیینی رسمی شد .مردم مصر نیز مسیحی شدند، دین مسیح به زودی دستخوش اختلاف گردید ، و مذاهب متعدد در آن پدید آمد .

۱-تاریخ پیامبر اسلام،ص۴۹۵

۲-تاریخ سیاسی اسلام ،ج۱،ص۱۸۴

۳-تاریخ تمدن ویل دورانت ج۳،ص۵۸۹

۴-مروج الذهب ،ج۱ص۳۴۷

اختلافات مذهبی میان مسیحیان و پیدایش و گسترش مذهب یعقوبی در مصر و شام و راه حلی که هراکلیوس برای وحدت امپراطوری روم در پیش گرفت مسیحیان مصر را ناراضی ساخت . گذشته از اختلافات دینی مردم مصر با بیزانس در دوره تسلط روم مصریان حق وصول به مناسب عالی نداشتند و مالیات های گزاف می پرداختند علاوه بر آنکه هر یک از افراد مالیاتی می پرداختند که از اشیاء نیز مالیات گرفته می شد.صاحبان حرف و صنایع وچارپایان و اراضی مالیات می دانند . از کلیه عابران از زن و مرد و تاجر و غیرتاجر و از سازندگان کشتی و از عیال مردم سپاهی و اثاثیه منزل مالیات می گرفتند. اختلافات مذهبی میان مسیحیان و پیدایش و گسترش مذهب یعقوبی در مصر و شام و راه حلی که هراکلیوس برای وحدت امپراطوری روم در پیش گرفت مسیحیان مصر را ناراضی ساخت . گذشته از اختلافات دینی مردم مصر با بیزانس در دوره تسلط روم مصریان حق وصول به مناسب عالی نداشتند و مالیات های گزاف می پرداختند علاوه بر آنکه هر یک از افراد مالیاتی می پرداختند که از اشیاء نیز مالیات گرفته می شد.صاحبان حرف و صنایع وچارپایان و اراضی مالیات می دانند . از کلیه عابران از زن و مرد و تاجر و غیرتاجر و از سازندگان کشتی و از عیال مردم سپاهی و اثاثیه منزل مالیات می گرفتند. مالیات به زندگان منحصر نبود و مردگان نیز مشمول مالیات بودند و هر که می مرد برای اجازه دفن او مالیات معینی دریافت می شد[1] . گذشته از آن مصریان موظف بودند از مستخدمین کشوری و لشکری روم که

از مصر می گذشتند پذیرایی کنند و هر چه لازم داشتند به آنها بدهند . وحتی ناچار بودند غذای سپاهیان را بدهند.[۲] این تحمیلات کمر شکن مایه ی ضعف مصریان شد و آنها را از دولت بیزانس خشمگین کرد. بدین ترتیب مصر که از مناقشات مذهبی خسته شده بود واز تعدیات و مظالم حکام و عمال دولت روبه خرابی و ویرانی نهاده بود از حکمرانان خود نفرت داشت و وقتی که مسلامانان در صدد گشودن مصر برآمدند و مردم را از تعدی و فشار بیزانس نجات دادند اهالی ایشان را منجی و محیای خود می شمردند خصوصاً موقعی که مصریان خبر یافتند که عربها بر شام استیلا یافته و با مردم آن خوش رفتاری می کنند خرسند شدند و آرزو کردند به وسیله مسلمانان از ظلم رومیان رهایی یابند.

۱-تاریخ سیاسی اسلام ج۱،ص۲۶۲

۲-همان ،ص۲۶۲

فتح مصر

وضع سوق الجیشی مصر که به منزله دروازه شام و حجاز بود، زمین حاصلخیزش که آن را انبار غله روم به شمار می آورد و اهمیت پایتختش اسکندریه که مرکز نیروی دریایی روم بود هم از این نظر که مدخل سواحل آفریقای شمال به حساب می آمد سبب شده بود که مسلمانان در آغاز دوران توسعه و پیشرفت خود به مصر توجه و نظر خاصی داشته باشند.[۱]

فتح مصر بیشتر به دوران جنگ های منظم مربوط است نه به زمانی که حملات کوتاه گذران صورت می گرفت.عمروبن عاص که در جاهلیت چند بار برای تجارت به مصر رفته بود و شهرها و راههای آن را می شناخت به جست و جوی میدان عملی بود که در آنجا از رقیب بزرگ خود پیشی گیرد و هنگامی که عمر به سال ۱۸هجری به بیت المقدس آمد فرصت را مناسب دید که آرزوی دیرینه خویش یعنی فرماندهی جنگ مصر را به دست آورد.[۲] او از عمر خواست که به وی اجازه دهد که به سوی مصر حرکت کند.عمر مردد ماند چون بیم داشت مسلمانان از عهده گشودن مصر برنیایند زیرا سپاه مسلمانان در شام . عراق و ایران پراکنده بودند نمی توانست سپاه کافی برای فتح مصر فراهم آورد علاوه بر آن هنوز مسلمانان در کشورهایی که گشوده بودند مسقر نشده بودند. عمرو بن عاص فتح مصر را در نظر وی آسان نمود و می گفت بن کار بسیار سودمند است زیرا فتح مصر سبب می شود که کار مسلمانان در شام و فلسطین اسقرار یابد و اگر مصر در دست رومیان باشد نفود مسلمانان در شام و فلسطین دائماً در معرض خطر است . عاقبت در نتیجه اصرار عمروبن عاص، عمر اجازه داد که سوی مصر حمله کند و سپاهی مرکب از چهر هزار نفر برای او فراهم آورد.[۳]

زمانی که عمر به عمروبن عاص اجازه داد که به سوی مصر حرکت کند به او گفت: من نامه ای برای تو می فرستم اگر نامه پیش از آنکه به مصر درآیی رسید و بو فرمان دادم که باز گردی از همان جا باز گرد و اگر پیش

وقتی از آنکه نامه من به تو رسید به سرزمین مصر قدم نهادی پیش برو واز خداوند کمک بخواه.[۴]عمر به مدینه بازگشت و با صحابه پیامبر (ص) در این باب مشورت کرد و از اهمیت و خطر حمله به مصرآگاه شد کس فرستاد تا سپاه را متوقف کند نامه عمر در رفح به عمرو رسید اما او نامه را از قاصد نگرفت تا نزدیک عریش رسید و نامه را گشود و خواند.[۵]

۱- تاریخ عرب،ص۲۰۶

۲- همان ،ص۲۰۶

۳- تاریخ سیاسی اسلام،ج۱ص۲۶۵

۴- فتو ح مصر و اخبارها،ص۵۶

۵- تاریخ عرب،ص۲۰۷

برخی از روایات حاکی از آن است که عمروعاص خود سرانه به مصر رفت این کار عمر را خشمگین ساخت و به وی نامه نوشت و وی را مورد توبیخ و عتاب قرار داد وبه او دستور داد تا اگر قبل از رسیدن به مصر نامه به او رسد به جای خود باز گردد . نامه هنگامی به وی رسید که در عریش بود.[۱] عمرو عریش را آسان گشود زیرا برج و باروی محکمی نداشت و پادگان رومی در آنجا نبود. عمرو به پیشروی خود ادامه داد تا به فرما رسید که شهری کهن بود و باروی محکم و بناهای مهم داشت و کلید مصر شمار می رفت .مسلمانان حدود یک ماه آنجا را محاصره کردند و اوایل محرم سال ۱۹ هجری آن را گشودند.در مورد تاریخ فتح مصر اختلاف است و ابن اثیر ضمن نقل اقوال مختلف گوید: گشوده شدن مصر باید پیش از سال عام الرماده باشد زیرا در این سال عمرو عاص از راه دریای سرخ به مدینه خوار و بار فرستاد.[۲] عمرو به حرکت ادامه دادتا به بلیبس که در شمال شرقی قاهره بود رسید . ارطبون فرمانده رومی را آنجا یافت و پس از یک ماه جنگ و محاصره سر انجام او فراری شد و شهر به تصرف عمرو درآمد گویندپسر مقوقس فرماندار مصربوقت فتح بلبیس آنجا بود و عمرو اورا پیش پدرش فرستاد.[۳] پس از فتح بلبیس مسلمانان به سوی ام دنین حرکت کردند ودر آنجا جنگ سختی میان مسلمانان و سپاه روم که در قلعه بابلیون محاصره شده بودند در گرفت که چند هفته ادامه یافت چون جنگ به طول انجامید عمرو از محاصره دست کشید و از مرکز خلافت مدد خواست عمر چهار کس از بزرگان اصحاب را هر یک با هزار سپاه به کمک عمرو فرستاد . این چهار کس زبیر بن عوام ،عباده بن صلهت ،مسلمه بن مخلد و مقدادبن اسود بودند .[۴]برخی از روایات حاکی از آن است که چون عمر از کار عمرو عاص که بدون اجازه او در صدد گشودن مصر برآمده بود ، ناخشنود بود زبیر بن عوام را با دوازده هزار تن برای کمک و مراقبت از عمرو بن عاص به مصر فرستاد.[۵]سپاهی که به کمک عمرو آمده بود به عین شمس رسید و عمرو به استقبال آنان رفت . در همان هنگام نیروی کمکی برای بیزانسها رسید . جنگ به نفع

مسلمانان پایان یافت و موقعیت مسلمانان در عین شمس و ام دنین استوار شد اما هنوز قلعهٔ بابلیون گشوده نشده بود.

۱-فتوح البلدان ص ۳۰۴

۲-الکامل ،ج۴عص۱۴۹۴

۳-تاریخ سیاسی اسلام،ج۱،ص۶۷-۲۶۶

۴-همان ص ۲۶۷

۵-فتوح البلدان،ص۳۰۶، تاریخ دول و ملل اسلامی ص۸۱

فتح بابلیون

بابلیون که به نا مهای باب الیون و الیونه نیز از آن یاد شده شهری در نزدیکی قاهره فعلی بوده است . به گفته یاقوت پیشینیان سرزمین مصر را بابلیون می نامیدند . در بعضی از مأخذ اروپایی بابلیون بر قاهره اطلاق شده است.مسلمانان در سال ۲۰ هجری قلعه بابلیون را محاصره کردند . محاصره هفت ماه طول کشید زیرا دیوارهای آن سخت استوار بو.د و عربها وسایل قلعه کوبی را نداشتند . مقوقس که جدیت مسلمانان را در کار جنگ بدید دانست که آنها به قلعه دست خواهد یافت گروهی را فرستاد که با عمرو عاص مذاکره کنند . عمرو عاص سه پیشنهاد را مطرح کرد یا مسلمان شوند یا جزیه پرداخت کنند و یا بجنگند تا یکی پیروز شود . مقوقس که از حال مسلمانان آگاه شد در صدد برآمد که صلح کند. او تفصیل کار را بای هراکلیوس نوشت و از او کسب تکلیف کرد . هراکلیوس مسلمانان را حقیر شمرد و به سرداران مقیم مصر نوشت برای جنگ با مسلمانان آماده شونند. اما مقوقس به گفتار هراکلیوس اعتنایی نکرد و به عمروبن عاص اطلاع دادکه برقرارخود استوار است و قبطیان به شرایط خود وفا می کنند . سرانجام مقوقس جزیه را پذیرفت.[۱]

بنا به گفته بلاذری بابلیون به جنگ گشوده شد هنگامی که شهر در محاصره مسلمانان بود ز بیر بن عوام با نردبان ازحصار شهر بالا رفت و چون دروازه گشوده شد مسلمانان وارد قلعه شدند .[۲]

۱- تاریخ سیاسی اسلام ، ج۱،ص۲۶۹

۲- فتوح البلدان،ص۲۰۷

بنای فسطاط

چون محاصره بابلیون به طول انجامید مسلمانان در مقابل آن چادر زدند و اردوگاه مسلمانان فسطا ط نامیده شد.پس از گشودن بابلیون مسلمانان به سوی اسکندریه پیشروی کردند .چون عمرو عاص اسکندریه را گشود بر آن شد که آن جا را مرکز حکومت خود کند و در این مورد به عمر نامه ای نوشت . عمر از پیک پرسیدآیا میان من و مسلمانان آب فاصله است؟ و چون پاسخ مثبت بود عمر در پاسخ عمرو نوشت نمی خواهم مسلمانان را درمحلی منزل دهی که میان من و آنها آب فاصله باشد . عمرو با مشورت مسلمانان تصمیم گرفت که فسطاط یا محلی را که قبلاً در آنجا چادر زده بودند را برای سکونت بر گزیدند. محلی که برای فسطاط انتخاب شد میان نیل و کوه المقطم بود و در آنجا بنایی غیر از قلعه بابلیون نبود. عمرو از فسطاط می توانست مراقب قسمتهای شمال و جنوب مصر باشد به علاوه فسطاط به عربستان نزدیک بود.

طرح بنای ساختمان فسطاط را چهار تن از فرماندهان مسلمان پایه ریزیکردند و جای قبایل را آن معین کردند.[1] پس از بنای

شهر فسطاط ،عمرو عاص شهر را محصور کرد و در سال ۲۱هجری درآنجا مسجدی بنا کرد .[۲] که نخستین مسجد مصر بود و تا امروز به نام جامع عمرو عاص باقی است فسطاط تا سال ۱۲۲ که شهر عسکر ساخته شد مرکز حکومت مصر بود و امیران مصر در آنجا اقامت داشتند.

فتح اسکندریه

هنگامی که مسلمانان به مصر حمله بردند ،اسکندریه مرکز آن دیار بود و پایتخت دوم روم شرقی بشمار می رفت و از لحاظ تجارت مهم ترین شهر جهان بود .[۳]

برجها و باروهای پایتخت و معروفترین بندر مصر که تسخیر ناپذیر می نمود اکنون مقابل مسلمانان بود. از یک سو شهر سرابیوم رفیع که روزی معبد سرآپیس و کتابخانه بزرگ اسکندریه در انجا بود به چشم می خورد و از سوی دیگر کلیسای مرقس مقدس دیده می شد که روزگاری معبد قیصریون (قیصاریه) بود که کلوئو پاترا آن را به یادگار برای ژول سزار بنیان نهاد. عقبتر از همه مناره فاروس سر به آسمان کشیده بود که یکی از شگفتیهای هفتگانه جهان به شمار می رفت . به گفته ((فیلیپ حتی)) اثری که منظره شهر اسکندریه در جان اعراب صحرا می نهاد با اثری که نیویورک با آسمان خراش هایش در مهاجران به جا می گذارد تفاوت چندانی نداشت.[۴]

عمرو با دوازده هزار تن به سوی اسکندریه حرکت کرد. در راه خود طرنوط ، نقیوس ، سلیطس و کربون را گشود. کربون آخرین قلعه استواری بود که در راه از بابلیون تا اسکندریه وجود داشت.

۱-تاریخ سیاسی اسلام ،ج۱ص۴۷۸

۲- تاریخ سیاسی اسلام ،ج۱ص۲۶۹

۳-معجم البلدان ج۴،ص۲۰۱

۴-تاریخ عرب،ص۲۱۰

تیودر سردار رومی در این قلعه محاصره شده بود و چون شکست خورد فرار کرد و به اسکندریه رفت ،امپراطور روم میدانست اگر اسکندریه به دست مسلمانان افتد نفوذ روم از سرزمین مصر محو می شود.از این روسپاهی فراوان برای دفاع از آنجا فرستاد و رومیان برای حفظ شهر تلاش کردند .

اسکندریه به پادگان نیرومند خویش که تقریبا ۵۰۰۰۰ مرد بود و همه نیروی دریایی روم شرقی که در این شهر تمرکز داشت پشتیبان آن به شمار می رفت سخت می بالید. مهاجمان مسلمان به تعداد و لوازم به پای پادگان اسکندریه نمی رسیدند.کشتی و لوازم قلعه گشایی نداشتند و منبع نیروی کمکی مستقیماً در دسترسی ایشان نبود.

محاصره اسکندریه چهار ماه طول کشید و چون عمر از طول محاصره خبر یافت آشفته شد و نامه ای به عمرو نوشت و او را ملامت کرد. عمرو وقتی نامه عمر را خواند به عباده بن صامت فرمان حمله داد و اسکندریه به دست او گشوده شد و رومیان فرار کردند.[۱] در این هنگام هراکلیوس مرد و پسر جوانش قسطنطین به جایش نشست و مقوقس اعتبار از دست رفته را به دست آوردو برای بستن پیمان صلح به اسکندریه آمد. او امید داشت که مصر را از جانب مسلمانان و جدا از قسطنطنیه اداره کند.[۲] گرچه اسکندریه به جنگ گشوده شد اما عمرو بن عاص که در صدد بود رضایت مردم اسکندریه را جلب کند با مردم آنجا معامله صلح کرد و آنها را مخیر کرد که اگر می خواهند در اسکندریه بمانند و اگر نمی خواهند بروند. نکاتی که در پیمان صلح نوشته شده بود چنین بود:

هرکس جزیه به او تعلق می گیرد در سال دو دینار بپردازد. یازده سال صلح و آرامش برقرار باشد. در این مدت مسلمانان آنچه در اختیار دارند حفظ کنند و بر ضد اسکندریه اقدامی نکنند،

سپاهیان روم نیز در این مدت دست از جنگ بردارند، مسلمانان متعرض کلیسا نشوند و در کار مسیحیان دخالت نکنند.

سپاهیان روم که در اسکندریه هستند با اموالی که دارند از شهر خارج شوند و هنگام رفتن جزیهٔ یک ماهه را بپردازند، یهودیان دراسکندریه باقی بمانند، سپاه روم در صدد استرداد اسکندریه بر نیاید یکصد و پنجاه کس از وابستگان دربار روم نزد مسلمانان بعنوان گروگان برای اطمینان از اجرای معاهده بمانند.[۳]

۱-تاریخ سیاسی اسلام ،ج۱،ص ۷۱-۲۷۰

۲-تاریخ عرب ص ۲۱۰

۳- تاریخ سیاسی اسلام،ج۱،ص ۲۷۰

کتابخانه ی اسکندریه

برخی از تاریخ نگاران سده ی ششم هجری به بعد سوزاندن کتابخانه اسکندریه را به عمرو عاص نسبت داده اند و چنان پنداشته اند که عمر به او دستور داد کتابخانه را بسوزاند. تاریخ نگاران سده های اول مانند ابن عبدالحکم، بلاذری، یعقوبی، طبری و کندی و مورخان بعدی مانند ابن اثیر مقریزی، ابو المحاس و سیوطی از آن یاد نکرده اند علاوه بر مورخان مسلمان، چند مورخ مسیحی نیز فتح اسکندریه را به تفصیل نقل کرده اند و در هیچ یک از کتب اسلامی یا مسیحی یا یهودی که پیش از جنگ های صلیبی تالیف شده سخنی از کتاب سوزی اسکندریه در میان نیست.

نخستین بار عبداللطیف بغدادی متوفی به سال ۶۲۹هجری در کتاب ((الافاده و الاعتبار بما فی مصرمن الاثار)) سوزاندن کتابخانه اسکندریه را به عمرو نسبت داد. پس از وی ابن تغطی متوفی به سال ۶۴۶هجری و ابو الفرج ملسطی متوفی ۶۸۵ هجری ظاهراً به تبعیت از عبد الطیف بغدادی از این واقعه سخن گفته اند .عبد الطیف بغدادی ضمن گفتگو از مستوفی که از آن به نام عمود السواری یاد می شد گویی شنیده که در این مکان کتابخانه ای بوده و روزگار آن را از میان برده و پنداشته اند که عمرو بن عاص باعث ویرانی آن شده است.در سده های اخیر برخی از تاریخ نگاران مسلمان و غیر مسلمان به استناد گفته ی عبداللطیف بغدادی دلایلی برای تایید یا رد نظر او ارائه کرده اند.[1] ((فیلیپ حتی)) گوید: بنابر یکی از روایات عمرو به فرمان خلیفه شش ماه تمام حمام های شهر را از کتب کتابخانه اسکندریه گرم می کرده است.اما این از آن قصه هاست که از لحاظ داستان بسیار دلکش و از نظر تاریخ غیر قابل قبول است،زیرا کتابخانه ی بزرگ بطلمیوسان در ۴۸ سال پیش از میلاد به دست ژول سزار سوخته شده و کتابخانه ی دیگری که پیوسته به نام کتابخانه دختر از آن یاد می کنند نیز در حدود سال ۳۸۹ میلادی به فرمان امپراطور تیودر

وسیوس ویران شد. بنابراین به روزرگار فتح عرب کتابخانه مهمی در اسکندریه نبود و هیچ یک از نویسندگان آن عصر عمر یا عمرو را در این باب به معرض اتهام نیاورده اند.[۲]

۱- رجوع شود به تاریخ سیاسی اسلام ،ج۱،ص۲۷۵به بعد کتابسوزی ایران و مصر ص۵۶ به بعد

۲- تاریخ عرب ،ص ۲۱۳

مصر تا پایان دوره خلفای راشدین

پس از گشودن مصر سازمان اداری مصر به همان رویه پیشین ادامه یافت و ماموران اداری در پست خود باقی ماندند و حتی برخی ازمشاغل را به قبطیها دادند و نماینده دستگاه خلافت که امیر و والی خوانده می شد فرماندهی سپاه و تنظیم امور و ایجاد امنیت را عهده دار بود وی برای آنکه زیاد از حد قدرت و نفوذ پیدا نکنند شخص دیگری را به نام عامل بر وی می گماشتند که امور مالی نیز با او بود. عمرو عاص همچنین دادگاه های مستقل و منظمی تشکیل داد ولی این محاکم فقط حق داشتند به دعاوی مسلمانا ن رسیدگی کنند و اگریکی از طرفین دعوی مصری بود به محاکم قبطی مراجعه می شدمسلمانان با قبطیان با ملایمت رفتار میکردند و مخیر شان میکردند که اگر می خواهند به اسلام بگروند وگر نه به دین خود باقی بمانند.آنان که اسلام آوردند از لحاظ حقوق و وظایف با مسلمانان برابر شدند و آنهایی که بر دین خود ماندند جزیه ای مختصر پرداخت می کردند که برای اشخاص بالغ دو دینار بود و پیران و کودکان از پرداخت آن معاف بودند . مسلمانان قبطیان را در رنج و زحمت قرار نمی دادند و عمرو عاص توانست به آسانی آنها را مطیع خود کند زیرا در کارهای خود مصالح مصریان را در نظر داشت و برای جلب محبت آن ها می کوشید.

عمرو عاص وقتی بر قلعه بابلیون دست یافت پیمانی برای قبطیان نوشت و تعهد کرد که کلیسایشان را حمایت کند و مسلمانانی را که در صدد برآیند مسیحیان را از کلیسا اخراج کنند ملعون شمرد .او نامه ای برای بنیامین بطریق نوشت و اورا که سیزده سال از منصب خود محروم شده بود به مقام سابق منصوب داشت.بنیامین وقتی وارد اسکندریه شد نکاتی را که برای حفظ کلیسا لازم میدانست به او پیشنهاد کرد . عمرو پیشنهاد او را پذیرفت و برای اداره امور کلیسا

اختیار مطلق به او داد.[۱] رفتار عمرو عاص با قبطیان باعث شدکه در شرایطی که هنوز اسکندریه مقاومت می کرد بسیاری از مصریان با میل و اراده اسلام را پذیرفتند.[۲]در مصر علاوه بر جزیه که از اشخاص گرفته می شد از زمین داران مالیاتی به نام خراج گرفته می شد که اصول آن به عهده مقامات محلی بود. در دوره فرمانروایی عمرو عاص جزیه مصر به مرکز خلافت ارسال می شد و خراج که به صورت جنس وصول می شد به مصرف لشکریان می رسید ولی در دوره فرمانروایی عبدالله بن ابی سرح که خراج هم به مدینه ارسال شد رقم در آمد مصر به دو برابر افزایش یافت.[۳]عمروعاص پس از بنای فسطاط برای آنکه ارتباط مصر را از راه دریا با عربستان برقرار کند کانالی را که از دور فراعنه حفر شده بود و از عین شمس می گذشت و نیل را در شمال بابلیون قدیم به قلزم در کنار دریای سرخ وصل می کرد لایروبی نمود و آماده بهره برداری کرد و در سال ۲۴ هجری بیست کشتی که حاصل محصولات مصر بود بار خود را در بنادر عربستان تخلیه کرد.[۴]

۱-تاریخ سیاسی اسلام ،ج۱،ص۲۷۴

۲- تاریخ گسترش اسلام ،ص۷۶

۳- فتوح البلدان ،ص۲۱۷

۴-تاریخ گسترش اسلام ،ص۷۶

پس از گشوده شدن مصر ارتباط مصر و عربستان گسترش یافت و تعدادی از اعراب به مصر کوچ کردند. ولی با وجود اختلاط و امتزاج پیاپی عرب ها و مصری ها، هرچند که مصری ها مذهب،زبان و تمدن اسلام را پذیرفتند ولی از حیث خون و ملیت مصری باقی ماندند و خصوصیات جسمانی مصریان کنونی با مصریانی که در دوره ی فراعنه در سرزمین مصر زندگی می کردند شباهت زیادی موجود است.[۱] به همین لحاظ است که برخی از متفکران عرب در دوره مبارزات خود علیه دولت عثمانی عرب اصیل را عرب آسیایی می دانستند. گوستاو لوبون در مورد مصر می گوید:"واقعاً هیچ چیز انسان را به قدر مصریان به حیرت نمی اندازد که آنها تمدن عالی روم و یونان را قبول نکردند.بر عکس تمدن و زبان و مذهب عرب را تا این درجه حسن استقبال نمودند که گویی آنها از اصل عرب بوده اند".در ایران و هند تمدن عرب با تمدن قدیم آنان امتزاج پیدا کرده صورت مختلطی به خود گرفت. لیکن در مصر تمدن قدیم فراعنه و نیز تمدنی که روم و یونان در بعضی نواحی آن بنیاد نهاده بودند به کلی از میان رفت و به جای آن تمدن جدیدی را که خلفای اسلام بانی آن بودند اختیار نمود."[۲]در دوره ی خلافت عثمان در سال ۲۵ هجری دو حادثه ی مهم در مصر رخ داد. نخست آن که بیزانس ها به اسکندریه حمله بردند.گشوده شدن اسکندریه بر رومیان گران آمد، آنها که حاضر نبودند مصر را از دست بدهند به تعهدات خود که در پیمان صلح ذکر شده بود عمل نکردند. گروهی از مصریان نیز به رومیان تمایل داشتند و از پرداخت جزیه ناراضی بودند به دربار روم گزارش دکردند که سپاه مسلمانان در اسکندریه اندک است . امپراطور بیزانس سپاهی به فرماندهی مانوئل به اسکندریه فرستاد و این شهر به دست رومیان افتاد و نگهبانان مسلمان که در آنجا بودند کشته شدند.[۳] مقوقس با رومیان همکاری نکرد وبر پیمان صلح پایدار ماند. [۴]عمرو به مقابله رومیان شتافت و جنگ در بیرون شهر اسکندریه رخ داد و رومیان شکست خوردند و به اسکندریه پناه بردند. عمرو آنها را تعقیب کرد و اسکندریه را پس گرفت.مانوئل در این جنگ کشته شد و عمروعاص حصار شهر اسکندریه را

ویران کرد. به گفته ی یعقوبی عمرو پس از بیرون راندن رومیان مردم اسکندریه را به همان ذمه اول بازگرداند.[۵] حادثه دوم اینکه عثمان،عمروعاص را از فرمانروایی مصر عزل کرد و عبدالله بن سعدبن ابی سرح را که برادر شیری عثمان بود و پیامبر اورا مهدور الدم شناخته بودند جانشین او شد واین امر موجب دشمنی عمروعاص و عثمان شد و عمروعاص در تحریک مسلمانان برای کشتن عثمان نقش داشت.به گفته ی کندی عبدالله بن سعد را عمر والی صعید مصر کرد و چون میان عبدالله وعمرو اختلاف روی داد،عمرو از عثمان درخواست کرد که او را عزل کند ولی عثمان نپذیرفت و فرمانروایی همه ی مصر را به عبدالله بن سعد داد و عمروعاص را به مدینه فرا خواند.مصر در دوره ی خلافت عثمان پایگاه مسلمانان برای حمله به افریقیه و نوبه بود و مسلمانان چندبار به آنجا حمله بردند.[۶]

۱- تمدن اسلام و عرب ،ص۲۵۰

۲- تمدن اسلام و عرب ،ص۲۵۰

۳-کامل ،ج۴،ص۱۵۹۹

۴-تاریخ بعقوبی،۲،ص۵۶

۵-تاریخ ولاۀ مصر ،ص۱۶

۶-ر.ک تاریخ یعقوبی۲،ص۵۸، کامل ج۴

مردم مصر از عثمان و عبدالله بن سعد بن ابی سرح خشمیگین بودند.احتمالاً علت اصلی مخالفت مردم فشارهای مالی بود که از جانب عبدالله بر مردم مصر وارد می شد. هنگامی که عبدالله بن سعد بر اثر فشار بر مردم جزیه و خراج بیشتری جمع کرد و آن را به مدینه فرستاد عثمان به عمروعاص گفت شتران شیرده پرشیر داده اند و عمرو در پاسخ گفت اگر به انجام رسد شتر بچه ها را زیان می رساند.[۱] حضور محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حنیفه در مصر که از عثمان آزرده بودند نیز در مخالفت با عثمان موثر بود. محمد بن ابی بکر در خانه ی علی (ع) بزرگ شده و در سایه ی وی پرورش یافته بود. محمد بن ابی حنیفه نیز که در دامان عثمان تربیت شده بود از او تقاضای کاری کرد اما عثمان تقاضایش را نپذیرفت و یا به دلیل اختلافی که با عبدالله بن سعد بن ابی سرح در تکبیر نماز پیدا کرد جزء مخالفان عثمان بود.[۲]مردم مصر در شورش علیه عثمان دخالت داشتند.هنگامی که گروهی از مردم کوفه ، بصره و مصر به مدینه آمدند و خواستار توبه عثمان بودند.عثمان برای جلوگیری از فتنه تقاضای مصریان راپذیرفت و آنها روانه سرزمین مصر شدند.ولی در راه به سواری برخورد کردند و چون به او بد گمان شدند او را تفتیش کردند . همراه او نامه ای یافتند به مهر عثمان که به عامل خود در مصر نوشته بود و به او فرمان داده بود که این گروه را بکشد. وقتی نامه را دیدند بازگشتند و تا روزی که عثمان کشته شد و علی (ع) به خلافت نشست در مدینه بودند.مردم مصر بعداز کشته شدن عثمان خواهان خلافت حضرت علی (ع) بودند و چون در مدینه با حضرت علی (ع) بیعت شد،مصریان به کشور خود بازگشتند.در دوره ی خلافت عثمان که مدینه نا آرام شد،عثمان عبدالله بن سعد بن ابی سرح را به آنجا احضار کرد و عقبه بن عامر جهنی در مصر جانشین عبدالله شد.محمد بن ابی حنیفه در مصر با همکاری مخالفان عثمان در مصر قیام کرد و عثمان را از خلافت خلع کرد و عقبه بن عامر را کشت.عبدالله بن سعد که به اختلاف روایت از مصر بیرون رانده شده بود و در مرز فلسطین و مصر بود.[۳] و یا در بازگشت از مدینه در مرز فلسطین و مصر بود،چشم به راه فرمان عثمان بود و چون خبر کشته

شدن عثمان را شنید به دمشق پیش معاویه رفت. علی (ع) قیس بن سعد بن عباده را فرمانروای مصر کرد.معاویه که در شام نفوذ فراوان داشت و به سرزمین مصر چشم دوخته بود.قیس بن سعد بن عباده را رقیب خود می دانست درصدد بر آمد او را بفریبد.علی (ع) در سال ۲۶ و به روایتی در سال ۲۷ محمد بن ابی بکر را فرمانروای مصر کرد.محمد به مردم خریتا که خونخواه عثمان بودند و از معاویه حمایت می کردند و سعد بن عباده با آنان کنار آمده بود اخطار کرد که یا تسلیم شوند یا مصر را ترک کنند.بعدازجنگ صفین مردم خریتا بر محمد بن ابی بکر دلیر شدند و در جنگی که میان این دو رخ دادچند سردار محمد کشته شدند.[۴]چون وضع مصر آشفته شد علی (ع) مالک اشتر را به فرمانروایی مصر گماشت.[۵]

۱- تاریخ یعقوبی،ج۲،ص۵۶

۲-النجوم الزاهره ج۱،ص۹۴

۳-الغارات،ص۷۳

۴-الغارات،ص۳-۹۲

۵- همان،ص۹۸

معاویه که می دانست اگر مالک به مصر برود کار او دشوار خواهد شد یکی از کارگزاران خراج را مامور کرد که کار او را یکسره کند. کارگزار خراج در قلزم مالک را با عسل مسموم کرد. بعد ازجنگ صفین و جنگ با خوارج نهروان و اعلام رای حکمین و پراکندگی و اختلاف مسلمانان که مردم کوفه حاضر نشدند با معاویه بجنگد معاویه عمروعاص را با لشکری به مصر فرستاد. طرفداران عثمان در مصر به عمرو پیوستند و در جنگی که رخ داد محمد بن ابی بکر به شهادت رسید و بر اساس تعهدی که قبلا معاویه سپرده بود [(۱)]عمرو عاص برای بار دوم فرمانروای مصر شد.

مصر در دوره ی امویان

الف-مصر در دوره ی سفیانیان

به لحاظ سیاسی و اقتصادی مصر یکی از ایالت های مهم امویان بود. نزدیکی این ایالت با مرکز خلافت اموی و رفتاری که والیان مصر در دوره سفیانیان نسبت به مردم این سرزمین در پیش گرفته بودند موجب شد که در دوره ی فرمانروایی معاویه و یزید آرامش بر مصر حکم فرما باشد.معاویه برای سرکوب مخالفان در عراق و جنگ با روم و پیشروی در شمال آفریقا به این آرامش نیاز داشت زیرا هر ناآرامی در مصر می توانست ثبات سیاسی مرکز حکومت امویان را به خطر اندازد. از سال ۲۸ هجری در پی تعهدی که معاویه به عمروعاص سپرده بود،عمرو فرمانروای مصرشد و تا پایان عمرش والی آنجا بود. (۲)به گفتهٔ مسعودی عمروبن عاص مخالف عثمان بود برای آن که عثمان با وی مخالفت کرده و حکومت مصر را به عبدالله بن سعد بن ابی سرح داده بود.عمرودر شام اقامت داشت و چون او کشته شدن عثمان و بیعت مردم با علی (ع) آگاه شد.نامه به معاویه نوشت و او را تحریک کرد که به خونخواهی عثمان برخیزد. معاویه از عمرو بن عاص درخواست همکاری کرد.عمرو پذیرفت مشروط بر اینکه مصر به او واگذار شود. معاویه درخواست او را قبول کرد و تعهد نمود که مصر را به وی واگذار کنند.[(۳)]

در سال ۴۰ هجری که خوارج درصدد بر آمدند در یک شب علی (ع) و معاویه وعمروعاص را بکشند فردی به نام عمرو بن بکر مامور بود [۴] که عمرو عاص را بکشد ولی چون در آن شب عمرو مریض شد در نماز صبح شرکت نکرد و خارخه رئیس شرط مصر که به جای او نماز می خواند کشته شد.[۵] عمروبن عاص در سال ۴۲ هجری و در حدود ۱۰۰ سالگی در گذشت .[۶]

معاویه از خبر مرگ عمرو عاص متاثر شد چرا که بعد از او کسی را شایسته ولایتداری مصر نمی دانست و پس از بررسی و تعامل زیاد چاره ای ندید مگر اینکه یکی از افراد خانواده اش را فرمانروای آنجا کند . معاویه برادر خود عتبه بن ابی سفیان را وادی مصر کرد . مسلمه بن مخله که در زمان معاویه و یزید فرمانروای مصر بود(۴۷تا۶۲ هجری) جامع عمرو بن عاص را تجدید بنا کرد و اولین کسی است که در مساجد و جوامع مناره ساخت.[۷]

۱-الغارات ،ص۹۸

۲- تاریخ ولاۀ مصر

۳-مروج الذهب]ج۲،ج۷۱۱

۴-درکتاب تاریخ ولاۀ مر نام فردی که مامور کشتن عمرو بن عاص بود،یزید ذکر شداست.ص۳۲

۵-مروج الذهب،ج۲ص۳۲

۶-النجوم الزاهره ج ۱۱۶

۷-همان ،ص۱۳۳

مصر تا سال ۵۰ هجری که عقبهٔ بن نافع شهر قیروان را ساخت پایگاهی برای حمله به شمل آفریقا بود. به دوران حکومت موسی بن نصیر که قدرت رومیان در شمال آفریقا در هم شکسته شد و بربرها تسلیم شدند، ادارهٔ امور افریقیه که زیر نظر مصر بود جدا شد و حاکم آن را خلیفه مستقیماً از دمشق تعیین می کرد.[۱] ولی در دوره عباسیان این وضع تغییر کرد . در سال ۶۲ هجری که یزید،سعد بن یزید ازدی را فرمانروای مصر کرد ،مردم مصر از فرمانروایی او اظهار نارضایتی کردند و عمرو بن قحزم یکی از متنفذان محلی به او گفت در میان ما صد جوان همانند سعید وجود دارد که یزید می توانست یکی از آنها را به عنوان فرمانروای مصر تعیین کند و مردم مصر مدام بایزید مخالفت می کردند .بعد ازقیام ابن زبیر در مکه خوارجی که در مصر بودندو یا از سایر شهرها به مصر آمده بودند دعوت ابن زبیر را آشکار کردند و از او خواستند تا فرمانروایی برای مصر تعیین کند.ابن زبیر عبدالرحمن بن جحدم فهزی را والی مصر کرد و او در شعبان سال ۶۴هجری وارد دمشق شد.[۲] بعد از انجمن جابیه که مروان خلیفه شد ودر پی شکست ضحاک بن قیس و گشوده شدن دمشق بوسیله مروان و جدا شدن خوارج از ابن زبیر مردم مصر از او حمایت نکردند و شمار حامیان ابن زبیر در مصر رو به کاهش گذاشت.

ب – مصر در دوره مروانیان

مروان بعد از پیروزی در مرجراهط در صدد برآمد که پسرش عبدالعزیز را با سپاهی روانه ایله کند که از آنجا به مصر وارد شود ولی بعداً مروان شخصاً با لشکریانش روانه مصر شد. مردم مصر به ظاهر طرفدار ابن زبیر بودند ولی به دل از بنی امیه جانبداری می کردند.[۳] ابن جحدم که از جانب ابن زبیر والی مصر بود چون خبر آمدن مروان را شنید دور شهر فسطاط خندقی حفر کرد .مروان در عین الشمس در نزدیکی شهر فسطاط فرود آمدو جنگ میان طرفین در گرفت و یک یا دو روز ادامه یافت . تعداد زیادی از دو طرف کشته شدند و سرانجام میان دو طرف صلح برقرار شد و

مروان در جمادی الاول سال ۶۵ وارد مصر شد. [۴] مدت فرمانروایی ابن جحدم بر مصر هفت یا نه ماه بود. مروان پس از گشودن مصر دو ماه در آنجا اقامت کرد وسپس امارت مصر را به پسرش عبدالعزیز واگذار کرد و به او در مورد خوشرفتاری بامردم مصر توصیه کرد . بعد از مرگ مروان پسرش عبدالملک به خلافت رسید واو عبدالعزیز را به فرمانروایی مصر باقی گذاشت.

۱-تاریخ عرب،ص۲۷۶

۲-تاریخ ولاۀ مصر،ص۳۹

۳- النجوم الزاهره ج۱ص۱۶۵

۴-همان ،ص۱۸۳

عبدالعزیز در سال ۶۹ هجری حسان بن نعمان غسانی را برای جنگ با رومیان و بربرها به افریقیه فرستاد .[۱] عبدالملک که در صدد بود دو پسرش ولید و سلیمان را ولیعهد خود کند از برادرش عبدالعزیز خواست که از ولایتعهدی استعفا دهد. عبدالعزیز نپذیرفت ولی چون عبدالعزیز پیش از عبدالملک مرداو توانست منظور او را عملی سازد.[۲] در سال ۷۰ هجری که در مصر طاعون شایع شد عبدالعزیز از مصر به حلوان رفت و در آنجا مساجد و ساختمان هایی ساخت او پس از بیست سال فرمانروایی بر مصر در سال ۷۶ هجری در گذشت و پس از فوت جسد او را از حلوان به فسطاط بردند[۳] بعد از عبدالعزیز ، عبدالله بن عبدالملک بن مروان فرمانروای مصر شد عبدالله کارگزاران مصررا تغییر داد و در سال ۸۷ دیوانهای مصر را که قبلا"به زبان قبطی نوشته شده می شد را به عربی ترجمه کرد. [۴] و به خاطر گرانی و قحطی که در مصر روی داد و ظلم و ستمی که بر مردم مصر وارد می شد ولید برادر خود را از مصر احضار کرد و فرمانروایی انجا را در سال ۹۰ به قره بن شربک واگذار کرد .

قره بن شربک با مردم مصر بد رفتاری کرد و بخصوص نسبت به قبطی ها رفتار ناشایستی داشت. قره به دستور ولید جامع عمرو عاص را توسعه داد.[۵] در دوره عبدالملک بن رفاعد بر مصر (۹۶-۹۹)اسامه بن زید تنوخی والی خراج مصر شد.او فردی ستمگر بود و نسبت به اهل ذمه سختگیری میکرد. بعد از قوت سلیمان بن عبدالملک ،جانشین و عمروبن عبالعزیز اسامه بن زید را عزل کرد .ایوب بن شمر بن جبلی در سال ۹۹هجری از جانب عمر بن عبدالعزیز والی مصر شد .او اصلاحات زیادی را انجام داد. او قبطی ها را از استانداری ایالات برداشت و مسلمانان را جایگزین آنها کرد .و به جای قبطی ها مسلمانان را در دیوان مواریث به کار گمارد. در دوره فرمانروایی بشر بن صفوان (۱۰۲-۱۰۱هجری)رومیها به شهر تنمیس حمله بردند .از جمله اقدامات او تدوین دیوان برای چهارمین بار بود.[۶] بعد از عمر بن عبدالعزیز تا پایان دوره ی اموی هفده نفر از والیان اموی بر

مصر فرمانروایی کردند(رجوع شود به جدول ضمیمه) که حداکثر دوره فرمانروایی غالب هریک از این امرا دو یا سه سال بود . در این دوره حوادثی مانند شورش قبطی ها و برخورد با آنان ؛حمله بیزانس به مصر؛ فشارهای مالیاتی بر مردم و اختلاف والیان در مصر رخ داد. عبدالملک بن مروان بن موسی بن نصیر آخرین فرمانروای مصر از جانب امویان بود که در سال ۱۳۲ هجری به مصر رفت . او از جانب مروان عهده دار امور خراج شد و برادرش معاویه را امیر شرطه کرد .عبدالملک دستور داد که در مسجد از منبر استفاده شود و پیش از او این کار معمول بود و معمولا" والیان مصر در موقع ایراد خطبه در سمت قبله به عصا تکیه می دادند .[۷] در دوره فرمانروایی عبدالملک قبطی ها شورش کردند و جمعی از آنان کشته شدند و بقیه فرار کردند.

۱- النجوم الزاهره ،ص۱۸۳

۲-همان ج۱،ص۱۷۳

۳- النجوم الزاهره،ج۱،ص ۴-۱۷۳

۴-تاریخ ولاۀ مصر،ص۵۲

۵-همان،ص۵۶

در دوره فرمانروایی عبدالملک عمرو بن سهیل عبدالعزیزبن مروان با مروان حمار به مخالفت برخاست و مردم را به خود خواند جمعی از اعراب قیسی که در حوف شرقی ساکن بودند دور سهیل جمع شدند . عبدالملک سپاهی برای مقابله با او فرستاد ولی جنگی رخ نداد ، زیرا در همان موقع مروان که از نیروهای ابومسلم شکست خورده بود از شام وارد مصر شد.(۱) مروان پس از شکست زاب به شام آمد و چون در آنجا نیز نتوانست مقاومت کند به این امید که مردم مصر از او حمایت خواهند کرد درشوال ۱۳۲ وارد مصر شد و درآنجا مشاهده کرد که مردم حوف شرقی ،اسکندریه و صعید دعوت عباسیان را پذیرفته و لباس سیاه پوشیده اند .(۲) عباسیان صالح بن عبدالله بن علی را به مروان مقابله ی مروان فرستادند.عبدالملک بن مروان آخرین فرمانروای اموی مصر نیز همراه مروان بود.عبدالملک و مروان به بوحیر رفتند و در جنگی که میان عباسیان و امویان روی داد مروان کشته شد و در محرم سال ۱۳۲صالح بن علی وارد فسطاط شد.(۳)

تاریخ مصر از آغاز خلافت عباسی تا تشکیل سلسله طولونی

مصر از خلافت سفاح تا هارون

در نتیجه انتقال خلافت از امویان به عباسیان .مرکز حکومت مصر که فسطاط بود به شهرهای دیگری به نام عسکر (معسکر)که در مجاورت فسطاط ساخته شد،منتقل گردید .صالح بن علی نخستین والی عباسی که از جانب سفاح در محرم سال ۱۳۲ به فرمانروایی مصر رسید،فسطاط را برای سپاهیان خود تنگ دید و مکانی را که حمرای قصوی نام داشت اردوگاه خویش کرد وچون ابوعون به جای صالح فرمانروای مصر شد کسان خویش را به بنای شهر وا داشت [۴] او دار الاماره ومسجدی که به نام مسجد عسکر معروف است بنا کرد و عسکر (معسکر) تبدیل به شهری شد که دارای بازارها و خانه های بزرگی بودو بعدها احمد بن طولون بیمارستانی در آنجا بنا کرد. [۵] به تدریج عسکر توسعه یافت و عسکر و فسطاط به هم پیوست.

۱- تاریخ اسلام ،ص۱۹۷

۲-التنبیه و الاشراف،ص۲۰۷

۳-تاریخ دول وملل اسلامی،ص۱۲۸

۴-النجوم الزاهر،ج۱،ص۳۲۳

۵- تاریخ سیاسی اسلام،ج۲،ص۱۸۷

صالح بن علی بعد از کشته شدن مروان والی مصر شد. مردم را به بیعت با سفاح دعوت کرد و اصلاحاتی در مصر انجام داد. او جمعی از مصریان را که طرفدار امویان بودند را دستگیر کرد و تعدادی از سران ملی امیه را کشت و گروهی را روانهٔ عراق کرد که در قلاسوه در سرزمین فلسطین کشته شدند.

صالح بن علی پیش از آنکه روانه فلسطین شود ابو عون آنها را سرکوب کرد [۱] ابوعون پس از حدود سه سال فرمانروایی بر مصر از مقام خود عزل شد و دارالاماره و دیوان خراج و سایر دیوانها در دوره فرمانروایی ابو عون به عسکر انتقال یافت .[۲] صالح بن علی مجدداً در سال ۱۲۶ هجری از جانب سفاح فرمانروای مصر؛ فلسطین و افریقیه شد .[۳] صالح بن علی با لشکری از فلسطین برای جنگ در مغرب وارد مصر شد و ابوعون والی پیشین مصر را فرمانده بخشی از نیروها قرار داد و او روانه افریقیه شد در این هنگام خبر مرگ سفاح و خلافت منصور به مصر رسید . منصور عموی خود صالح بن علی را بر فرمانروایی مصر ابقا کرد و به ابوعون دستور داد که از افریقیه بازگردد. ابوعون یازده ماه در برقه توقف کرد و سپس وارد مصر شد .[۴]

در سال ۱۴۴ هجری در دوره فرمانروایی یزید بن حاتم ، دعوت بنی حسن بن علی بن ابی طالب در مصر آشکار شد. و علی فرزند نفس زکیه به مصر رفت و او اولین علوی است که وارد مصر شد. کار دعوت او را خالد بن سعید بن ربیعه که جدش از شیعیان و یاران خاص علی (ع) بودعهده دار شد.[۵]

پس از شکست قیام نفس زکیه در حجاز و برادرش ابراهیم در عراق ،چون سر ابراهیم بن عبدالله بن حسن را به مصر آوردند ،مردم مصر علی پسر نفس زکیه را رها کردند . در مورد پایان کار علی بن محمد اختلاف است . به روایتی او را دستگیر کردند و پیش منصور بردند و به روایتی دیگر در بین راه او مریض شد و فوت کرد .[۶]

در سال ۱۴۵ به سبب ناآرامی حجاز ،مردم مصر و شام مراسم حج را برگزار نکردند. در دوره فرمانروایی یزید بن حاتم (۱۴۴-۱۵۲هجری)برای اولین بار رقه ضمیمه مصر شد.[۷] در سال ۱۶۲ هجری واصح جد یعقوبی از جانب مهدی خلیفه عباسی فرمانروای مصر شد ولی چون سختگیر بود . مهدی او را عزل کرد و برید مصر را به او واگذار کرد .

۱- النجوم الزاهره، ح۱، ص ۲۶-۳۲۵

۲- همان، ص۲۹-۳۲۸

۳- تاریخ ولاۀ مصر، ص۸۴

۴- النجوم الزاهره ،ج۱،ص۳۳۱

۵- تاریخ ولاۀ مصر، ص ۹۱

۶- همان، ص۴- ۹۳

۷- همان، ص ۹۵

ادریس بن عبدالله بن حسن در پیکار فخ جان سالم به در برده بود به مصر رفت و به کمک واضح که به علویان تمایل داشت به افریقیه و از آنجا به مغرب می رفت و در شهر ولیله ساکن شد .[۱] و دولت ادریسی ها را که اولین دولت عصر است را تاسیس کرد.

هادی چون دانست که ادریس به کمک واضح به افریقیه رفته اورا کشت و به روایت دیگر واضح به دستور هارون کشته شد .[۲] به دوران مهدی دحیه بن مصعب اموی که نسب به مدوان می برد در مصر قیام کرد . ابراهیم بن صالح عباسی فرمانروای مصر در کار دحیه تساهل کرد و فتنه او بزرگ شد و در بیشتر دیار صعید مصر گسترش یافت و چیزی نمانده بودکه نفوذ عباسیان از آن سرزمین برافتد و چون خلیفه از این وضع آگاه شد ابراهیم بن صالح را عزل و مجازات کرد.

بعد از ابراهیم موسی بن مصعب خشمی فرمانروای مصر شد و تلاش کرد که فتنه دحیه را آرام کند دحیه جان بر سر این کار نهاد . موسی مردی ستمگر بود و خراج هر جریب زمین را دو برابر کرد او برای بازاریان و چارپایان مالیات وضع کرد . کارهای او موجب رنجش مردم و سپاه شد. موسی سپاهی به پیکار شورشیان صعید فرستاد و خود با سپاهی دیگر به سوی حوف شتافت اما سپاهیانش از دستور او سرپیچی کردند و تسلیم مردمش کردند و خونش ریخته شد . پس ازموسی شورش دحیه همچنان ادامه داشت و عسامه بن عمر معافری که پس از او فرمانروای مصر شد توانست با کمک لشکریان شام که همراه او بودند دحیه را سرکوب کند. او دحیه رهبر شورشیان صعید را دستگیر کرد و اورا کشت و سرش را برای هادی فرستاد ولی در همان سال از فرمانروایی مصر عزل شد.[۳]

تاریخ مصر از خلافت هارون تا تشکیل دولت طولونی

علی به سلیمان که از جانب هادی امیر مصر شده بود از جانب هارون بر پست خود ابقا شد او امیری دوراندیش و سیاستمدار بود و به امربه معروف و نهی از منکر توجهی خاص داشت .او نسبت به مسیحییان سختگیر بود و دستور دادمعابد آنان را ویران کنند ((به گفتهٔ کندی هنگامی که ادریس بن عبدالله وارد مصر شد علی بن سلیمان که جایگاه او را می دانست او را دستگیر نکرد تا اینکه ادریس به مغرب رفت و هارون بر علی بن سلیمان خشم گرفت و در سال ۱۷۱ هجری او را عزل کرد)).[۴] ابن تغری بردی می گوید" علی بن سلیمان که توجه مردم مصر را به خود جلب کرده بود طمع خلافت داشت و چون خبر به هارون رسید او را عزل کرد.[۵]

۱- النجوم الزاهراه ج۲، ص۴۱-۴۰

۲- همان، ص ۴۱-۴۰

۳- همان ؛ص ۶۱-۶۰

۴-تاریخ ولاهٔ مصر،ص ۶-۱۰۵

۵- النجوم الزاهره،ج۲،ص۶۲

از جمله فرمانروایان مصر به دوران هارون ؛موسی بن نصیر بود که سه بار در سالهای،۱۷۱،۷۵۰و۱۷۹هجری والی مصر شد. او به عدالت و به حُسن ادارۀ امور شهرت داشت و محبوب عام بود. موسی مسیحیان را خوشحال کرد ، زیرا اجازه داد کلیساها را که فرمانروای پیشین ویران کرده بود از نو بسازند . این کار را به مشورت لیث بن سعد بن عبدالله بن لهبعه قاضیان مصر کرد که به نظر ایشان تجدید بنای کلیسا مایه ی آبادی کشور بود .[۱] اسحاق بن سلیمان فرمانروای مصر(۱۷۸-۱۷۷هجری) بر میزان خراج مردم مصر افزود که موجب نارضایتی مردم شد. قبایل قیس و فضاعه که در حوف بودند با جنگیدند و اسحاق شکست خورد و گروه زیادی از یارانش کشته شدند.

هارون هرثمه بن عین را برای آرام کردن مصر فرستاد.[۲] فتنه مردم حوف بار دیگر در دوره فرمانروایی لیث بن فضل (۱۸۷-۱۸۲هجری)بر مصر آشکار شد.مردم حوف به فسطاط رفتند . لیث با چهار هزار نفر به مقابله آنان شتافت . در این جنگ مردم حوف شکست خوردند و لیث پیروز اما لیث پیروز شد اما لیث قدرت اداره مصر را نداشت و مردم خراج نمی دادند لیث نزد هارون رفت و از مردم مصر شکایت کرد و از او خواست لشکری به مصر بفرستد که بتواند خراج را وصول کند هارون نپذیرفت و احمد بن اسماعیل را به جای او فرمانروای مصر کرد .[۳]فتنه مردم حوف تا پایان دوره خلافت هارون الرشید ادامه داشت. فشارهایی که از جانب والیان مصر برای دریافت خراج بر مردم مصر وارد می شد و بدرفتاری برخی از والیان با مسیحیان آنجا نارضایتی مردم را در پی داشت و به تدریج این نارضایتی رنگ سیاسی به خود گرفت . قبطیان و سپاه عرب مقیم مصر در حوادثی که در مصر رخ می داد نقش مهمی داشتند . در دوره خلافت هارون ۲۲ نفر بر مصر فرمانروایی کردند.[۴] سپاه مقیم مصر در فتنه امین و مأمون نقش داشت. عزل مأمون از جانب امین در بیشتر ولایات اسلام اثر بدی داشت زیرا پیمانی را که هارون در کعبه نهاده بود را نادیده

گرفت و در بیشتر جاها سخن از عزل امین بود . در مصر سری بن حکم فرصت را غنیمت شمرد از این رو به طرفداری مأمون برخاست و گروهی را با خود همدل کرد که با مأمون بیعت کردند. مأمون بزرگان مصر را به بیعت فراخواند و همه نهانی دعوت را پذیرفتند و نامه هرثمه بن عین به عباد بن محمد بن حیان پیشکار وی رسید که در مسجد بر سپاهیان خواند و ایشان را از مصر اخراج کردند و با عباد بیعت کردند و مأمون ولایت مصر را به نام او کرد. چون امین از خبر مصر و عزل خویش آگاه شد نامه ای به ربیعه بن قیس پیشوای قیسیان مصر که در حوف اقامت داشت نوشت و ولایت مصر را به او داد و از او کمک خواست و قیسیان به سوی فسطاط رفتند به خلع مأمون و دعوت امین پرداختند . میان طرفین زد و خورد روی داد و پیروزی با طرفداران مأمون بود و چون در ۱۹۸هجری خبر قتل امین به مصر رسید طرفداران امین پراکنده شدند.[۵]

۱-النجوم الزاهره،ص۶-۱۰۵

۲-همان ،ص۸۸

۳- همان ،ص ۱۱۴

۴-ر،ک . معجم الانساب

۵- تاریخ ولاۀ مصر،ص ۲۱-۱۱۹، النجوم الزاهره ،ج ۲،ص ۵۴-۱۵۳

بعد از بیعت با مأمون در مرو ودر پی نا آرامی هایی که بعد از اعلام ولایتعهدی امام رضا (ع) در بغدادرخ داد که منجر به عزل مامون از خلافت گردید ،فرماندهان سپاه در مصر به کشمکش برخاستند . آنها قصد داشتند قدرت را به خود اختصاص هند و از دولت عباسی ببرند و وضع مصر چنان آشفته شد که در مدت کوتاهی پنج نفر فرمانروای شرطه مصر شدند .[1] و بتدریج قدرت خلیفه درآنجا سستی گرفت و دیار مصر لقمه چرب قدرت طلبان شد . از جمله شورشیان عبدالعزیز جروی بود که بر شرق دلتا شط نوف تا فرما تسلط یافت و سری بن حکم بر ناحیه جنوبی مصر تا اسوان چیره شد. مغرب دلتا که اسکندریه و مربوط و بحیره درآن بود به تصرف قبیله لخم و جذام درآمد.[2] مأمون بن طاهر را که در شام بود به مصر فرستاد تا این فتنه ها را که یازده سال ریشه کرده بود و نزدیک بود مصر را از خلافت بغداد جدا کند را آرام کند . در این هنگام آشفتگی به نهایت خود رسیده بود خراج به بغداد نمی رسید ،فرمان خلیفه مسموع نبود ،ولایتدار وی قدرت نداشت و بر هر ولایت یکی مسلط بود . عبدالله طاهر فسطاط را به تصرف درآورد و امنیت برقرار ساخت و به اصلاح آن پرداخت و بر مسجد عمرو افزود . فرمانروایی عبدالله بر مصر دوامی نداشت و او به عراق بازگشت و فتنه ها از نو پا گرفت ،قبطیان آشوب کردند و گروهی از عرب مصر که دوستدار امین بودند قیام کردند.

به سال ۲۱۳ هجری یعد از عزل عبدالله طاهر ،مأمون برادرش را فرمانروای مصر کرد . معتصم عیسی بن یزید را که از جانب عبدالله طاهر بر مصر فرمانرایی داشت به نیابت خود ابقا کرد .

اما صرفاً مسؤلیت نماز را به عهده او گذاشت و امر خراج را به صالح بن شیرزاد سپرد. صالح با مردم بدرفتاری کرد کرد و بر خراج آنان افزود .مردم مصر سفلی سر به شورش گذاشتند . عیسی بن یزید پسرش محمد را برای جنگ مردم حوف رئانه کرد اما او در این جنگ شکست خورد و یارانش کشته شدندو مردم حوف پیروز شدند.[3] معتصم عیسی را عزل و عمیر بن ولید را در سال

۲۱۴ هجری والی مصر کرد. ولید لشکری به حوف فرستاد که عیسی بن یزید حاکم معزول جزء آنان بود . در جنگی که میان دو طرف روی داد ،عمیر بن ولید کشته شد و عیسی بن یزید بار دیگر از جانب معتصم در سال ۲۱۴ هجری والی مصر شد و در صدد بر آمد کار مردم حوف را یکسره کند اما این بار نیز مردم حوف پیروز شدند و از لشکر عبسی تعداد زیادی کشته شدند . چون خبر شکست عیسی به مامون رسید به برادر خود معتصم دستور داد شخصاً به مصر برود . او با چهار هزار نفر از ترکان به مصر رفت و عیسی را که در محاصره بود نجات داد و با قیسی ها و یمانی ها ی حوف جنگید و بزرگان آنان را کشت و آنجا را آرام کرد . سپس معتصم به فسطاط رفت و امور آن را سرو سامان داد و با جمع زیادی از اسرا به بغداد بازگشت.[۴]

۱- النجوم الزاهره، ج۲ص۱۵۷

۲-تاریخ سیاسی اسلام ،ج۲،ص۱۸۹

۳- تاریخ ولاۀ مصر،ص۱۶۵

۴- النجوم الزاهره ،ج۲،ص۹-۲۰۸

پس از بازگشت معتصم از مصر ،دوباره آنجا ناآرام شد و در سال ۲۱۶ هجری سراسر مصر را آشوب فراگرفت قیسی ها و یمانی ها پیمان شکنی کردند . قبطیان نیز به آنان ملحق شدند . در اسکندریه شورش کردند سرانجام مامون شخصاً در سال ۲۱۷ هجری به مصر رفت و بر عیسی بن منصور خشم گرفت واو را عزل کرد و ناآرامی های مصر را به بدرفتاری عیسی و کارگزارانش نسبت داد. مامون بعد از ۴۵ روز توقف در مصر و سرکوب مخالفان به بغداد بازگشت [۱]مصر در پی فتنه هایی که از دوره خلافت امین و سالهای اول خلافت مامون آغاز شد ناآرام بود شدت تعصبات نژادی و بدرفتاری والیان با بومیان و فشارهای مالی عواملی بود که موجب نارضایتی مردم مصر شد و هرجند بزرگانی مانند عبدالله طاهر ؛معتصم و در سالهای بعد افشین و حتی شخص مامون برای آرام کردن مردم به مصر رفتند ولی این ناآرامی ها ریشه کن نشد . چون معتصم به خلافت رسید ،سرزمین مصر را به اشناس سردار ترک واگذار کرد و برای اشناس در منابر دعا می کردند. اشناس در سال ۲۱۹ مظفر ن کیدر را عزل کرد و موسی بن ابی العباس را به نیابت خود فرمتنروای مصر کرد ولی ناآرامی ها هکچنان در مصر ادامه داشت .[۲]مسئله خلق قرآن که به دوران مامون و معتصم بود در روابط مصر با خلافت بغداد مؤثر بود. مامون که طرفدار خلق قرآن بود مخالفان این عقیده را آزار نکرد اما معتصم در این زمینه خشونت پیش گرفت و هر که به خلق قرآن معترف نشد آزار دید. وی به فرمانروای مصر کیدر بن نصر فرمان داد تا مردم را به خلق قرآن معترف کند و قاضی مصر را به مقام امتحان آورد و اگر بدین سخن اعتراف نکرد وی را از کار بردارد و هیچکس را اجازه حدیث گفتن و فتوی دادن و شاهد شدن ندهد تا اقرار کند که قرآن مخلوق خداست. اما در مصر کار چون عراق سخت نبود و قاضی ولایات و بیشتر فقیهان به خلق قرآن معترف شدند و هر که با رای خلیفه موافق نبود از مصر گریخت .[۳] به دوران معتصم که ترکها به جای اعراب در سپاه پذیرفته شدند از نفوذ عربها کاسته شد و شورشهای مصر فروکش کرد و چون معتصم نام اعراب را از دفتر عطا محو کرد عربهای مقیم مصر با بومیان مصر درآمیختند و در

روستااها پراکنده شدند و به زراعت پرداختند و فرمانروایان عرب جای خود را به ترکان دادند و از آن روزگار به بعد مصر جزء عتبسه بن اسحاق (۲۴۲-۲۳۸) فرمانروای عرب دیگری نداشت اشناس بعد از حدود دوازده سال فرمانروایی بر مصر در سال ۲۲۵هجری فوت کرد.[۴] و واثق ابتاج را فرمانروای مصر کرد و تا سال ۲۳۴ فرمانروایی مصر به نام او بود.

۱-النجوم الزاهره

۲- النجوم الزاهره،ج۲،ص۲۲۹

۳-تاریخ سیاسی اسلام،ج۲،ص۱۹۰

۴- النجوم الزاهره،ج۲،ص۲۵۵

مسئلۀ خلق قرآن در زمتن خلافت واثق نیز مورد توجه بود.واثق کسی را نزد قاضی مصر محمد بن ابی اللیث فرستاد تا مردم را در قصه خلق قرآن امتحان کند . او در تحمیل این فکر به مردم خشونت کرد و مخالفان را زندانی کرد و همه فقیهان را که پیروان مالک و شافعی بودند از نشستن در مسجد منع کرد و چون خلافت به متوکل رسید گفتار خلق قرآن را که مایه تفرقه مسلمانان شده بود مسکوت گذاشت.[۱]در سال ۲۳۴متوکل بر ایتاج خشم گرفت و اموال او را مصادره کرد و دستور داد نام او بر منابر ذکر نشود. متوکل پسرش منصر را بر مصر گمارد و منتصر ،علی بن یحیی را به عنوان نایب خود به مصر فرستاد.در سال ۲۳۵ هجری در دوره فرمانروایی اسحاق بن یحیی به دستور متوکل و منتصر اموال طالبیان در مصر گرفته شد و به هر یک از مردان ۲۰ دینار و به هر یک از زنان ۱۵ دینار داده شد و آنها را به عراق فرستاد.[۲] در سال ۲۳۸ که عتبسه بن اسحاق از جانب منتصر فرمانروای مصر شد با مردم با رفق و مدارا رفتار کرد که تا آن زمان کمتر فرمانروایی در مصر چنین رفتاری کرده بود . در آغاز فرمانروایی او رومیان به دمیاط حمله بردند و آنجا را غارت کردند و گروهی از مسلمانان را کشتند و زنان و کودکان را به اسارت بردند. عتبسه برای مقابله با رومیان به دمیاط رفت ولی رومیها فرار کردند.[۳]پس از این واقعه متوکل دستور داد حصار شهر دمیاط ساخته شود.[۴] در اواخر دوره متوکل مصر ناآرام بود. رومیان به دمیاط و فرما حمله بردند . مردم صعید مصر از انجام تعهدات خود سرباز زدند و دست به غارت زدند [۵]

طولونی ها ۲۹۳-۲۵۴ هجری

بنیان گذار این دولت کم دوام در صر و شام احمد بن طولون بود. طولون پدر احمد غلامی ترک نژاد از فرغانه بود که به سال ۲۰۰ هجری امیر سامانی بخارا وی را جزء هدایای خویش برای مامون فرستاد . احمد بن طولون در سال (-)هجری به نیابت ولایت مصر رفت و خیلی زود در آنجا اعلام استقلال کرد. او از جانب باکباب یا(بایکباب) و یا رجوخ به نیابت بر مصر فرمانروایی داشت و به سال ۲۵۹ از جانب خلیفه والی مصر شد . به سال ۲۶۳ خلیفه نامه نوشت و از ابن طولون خواست که در فرستادن مال خراج تسریع کند. ابن طولون پاسخ داد این کار از من ساخته نیست زیرا خراج به دست من نیست .خلیفه خراج مصر را نیز به او سپرد و مرزهای شام را نیز به او داد .

تا پیش از طولونی ها درآمد مصر که بسیار مهم بود قسمتی به بغداد قسمت دیگر به جیب ولایتداران پیاپی که در حقیقت عهده دار جمع آوری مالیات بودند سرازیر می شد ولی اینک اموال کشور به داخل آن خرج می شد . ولی مورد غضب موفق قرار گرفت . به سال ۲۶۹ هجری والی رقه بر ابن طولون شورش کرد و به صف یاران موفق پیوست حیلت موفق با ابن طولون مؤثر افتاد که خلیفه را به لعن او واداشت.

۱-تاریخ سیاسی اسلام،ج۲،ص۱۹۰

۲-النجوم الزاهره،ج۲،ص۲۸۳ و تاریخ ولاۀ مصر ،ص۱۵۵

۳-النجوم الزاهره،ج۲،ص۲۹۴، تاریخ ولاۀ مصر،ص۱۵۷

۴- تاریخ ولاۀ مصر،ص۱۵۸

۵- النجوم الزاهره،ج۲،ص۲۹۴، تاریخ ولاۀ مصر،ص۱۵۹

و چون خلیفه عباسی ابن کنداج را به عنوان والی مصر و شام تعیین کرد. کار ابن طولون سستی گرفت و سپاهش در مصر شکست خورد و در مسجد الحرام لعن او گفتند و متعاقب آن در طرسون برای نخستین بار از دشمن شکست خورد و بیشتر سپاهیانش از شدت سرما مردند. ابن طولون در سال ۲۷۰هجری مرد او ملکی وسیع یافت که قلمرو او از عراق تا برقه و از نوبه تا آسیای صغیر بود و امپراطوری روم از قدرتش هراس داشت.[۱] دولت طولونی به کار آبیاری که مهمترین عامل اقتصادی کشور بود توجه خاصی کرد و احمد بن طولون مقیاس نیل را که به جزیره روضه نزدیک به قاهره بود را اصلاح کرد . محله تازه قطایع که به پایتخت یعنی فسطاط پدید آمده بود به ساختمانها ی مجلل آراسته کرد . از آن جمله بیمارستانی بود که ابن طولون بنیاد نهاد و ۶۰۰۰۰ هزار دینار خرج آن کرد . مسجد ابن طولون که هنوز باقی است یکی از معتبرترین مساجد اسلام است.[۲] بعد از مرگ ابن طولون سپاهیان بر امارت پسرش خمارویه (۲۸۲-۲۷۵هجری) هم سخن شدند. خلیفه عباسی نیز او را تایید کرد . دشمنی ابو احمد موفق برادر خلیفه در دوره فرمانروای خمارویه ادامه یافت. خمارویه دستور داد موفق را برمنبر لعن کنند. دوباره جنگ میان خمارویه و موفق روی داد سرانجام میان آن در لح برقرار شد که بر مصر و شام برای سی سال خاص خمارویه و اعقاب او باشد. پس از خمارویه سه تن از خاندان طولون بر مصر حکومت کردند که دوران ده ساله ایشان همه هرج و مرج بود سپاه شورش کرد و متنازعات دولت از هر گوشه سر برداشتند و هر یک گروهی ازسپاهیان را با خود هماهنگ کردند. ابو العساکر جیش پسر خمارویه شش ماه امارت کردو پس از خلع وی در سال ۲۸۳ هجری پسرش ابو موسی هارون که پیش از چهر سال نداشت جانشین او شد .خلافت بغداد بعد از شکست سپاه مصر از قرامطه که در شام قیام کرده بودند از فرصت استفاده کرد و مکتفی خلیفه عباسی محمد بن سلیمان دبیر را فرستاد تا مصر را از هارون بگیرد . در تنیس میان نیروی بغداد و مصر جنگی رخ داد که شکست از آن مصریان بود و تنیس و دمیاط به تصرف محمد بن سلیمان درآمد. دولت طولونی نخستین نمودار از تمایلات

قدرت طلبی ترکان بود که بعدها به مرکز خلافت تجلی کرد و خیلی زود از پی آن دولتهای معتبر تر از ترکان پدید آمد. وضع ابن طولون نمونه ای از دولتها بود که بر ویرانه خلافت پا گرفت و به طور قطع از حکومت مرکزی برید یا فقط یه نام از خلیفه بغداد اطاعت داشت مصر در دوره شیبان (۹۳-۹۲هجری)چهارمین جانشین احمد بن طولون بار دیگر به دست عباسیان افتاد .[۳]

اخشیدی ها ۳۵۸-۳۲۳ هجری

بعد از سقوط دولت طولونی ، مصر تابع خلفای عباسی شد . اما ضعف عباسیان مصر را عرصه آشوب کرد که ترکان قدرت طلب بودند و خلفا ی سست رای و والیان و عاملان خراج رقابت داشتند از سوی دیگر فاطمیان که از سال ۲۹۶ دولت خویش را در آفریقای افکنده بودند پیاپی بر مصر هجوم می بردند تاآن جا را مرکز دعوت ومقر خلافت فاطمی کنند . وضع چنین بود تا محمد بن طغج اخشید والی مصر شد و ابه دوران وی این دیار سروسامان گرفت و کارها بهبود یافت.

۱-تاریخ سیاسی اسلام ج۲،ص۹۰-۴۸۸

۲- تریخ عرب ص۵۸۲

۳- تاریخ سیاسی اسلام،ج۳،۹۲-۴۹۰

محمد بن طغج اخشید ۲۲۴-۲۲۳هجری

ابوبکر محمد بن طغج بن جف از اعقاب شاهان فرغانه بود که همگی لقب اخشید داشتند. جف جد اخشید به دربار معتصم خلیفه عباسی رفت و احترام دید . محمد در آن جنگها که میان تکین سردار ترک با نیروی عبید الله مهدی فاطمی رخ داد همراه تکین بود و شجاعت و کفایت بسیار نمود و به صف خاصان تکین درآمد . به سال ۳۰۷هجری که تکین بار دیگر والی مصر شد محمد بن طغج حکومت اسکندریه را داشتو در جنگهای سردار ترک بر ضد فاطمیان که دل به فتح مصر داشتند . شرکت مؤثر داشت . به همین لحاظ خلفه عباسی او را لقب اخشید داد و نام وی بر منبرهای مصر و شام یاد شد . به سال ۳۲۸ هجری که محمد بن رائق خزری از جانب خلیفه والی مصر شد، اخشید طغیان کرد و نام خلیفه را از خطبه برداشت و به نام خلیفه فاطمی خطبه خواندودر عریش میان ابن رائق و اخشید جنگی رخ داد که به شکست ابن رائق انجامید واز سوی رمله فراری شد. در عین حال پیمان صلحی به نفع ابن رائق تنظیم شد که همه ولایت شام تا رمله از آن ابن رائق باشد اخشید بدین لحاظ این پیمان را پذیرفت که از نیروی خلافت بغداد و از جانب خلیفه فاطمی هراسناک بود. دو سال بعد ولایت شام و مکه ومدینه به حکومتوی پیوست و قدرت او بالا گرفت و به فکر افتاد کار جانشینی فرزند خویش انوجور را محکم کند. از آن پس در قلمرو اخشید آشوبها شد . علویان مصر بر ضد او قیام کردند. حمدانیان به سال ۲۲۲هجری قنرین را از او گرفتند. اخشید به دفع ایشان به شام رفت و ابن سراج علوی فرصت را غنیمت شمرد و سوی صعید تاخت و به غارت پرداخت و چون با اچخشید نمی توانست مقابله کند سوی برقه گریخت و به خلیفه عباسی پناه برد. اخشید به هنگام مرگ کافور خادم را به نیابت فرزند خویش ابوالقاسم انوجور که پیش از جهار سال نداشت برگزید . نام امارت خاص انوجور بود اما همه قدرت به دست کافور بود کافور موافقت خلیفه را با فرمانروایی امیر خردسال اخشیدی بر مصر و شام و مکه و

مدینه جلب کرد و بدین سان کار او بالا گرفت و نام کافور در خطبه ها ذکر شد . چون انوجور بزرگ شد میان او و کافور خلاف افتاد، سپاه دو دسته شد یک دسته از آن انوجور و دسته دیگر از کافور حمایت می کردند تا اینکه انوجور در سال ۲۴۹ هجری مرد و برادرش ابوالحسن علی که ۲۳ سال داشت جانشین او شد. با وجود این کافور فرصت خودنمایی به او نداد و در حقیقت ابوالحسن در قصر خویش اسیر کافور بودتا اینکه ۲۵۵ هجری مرد پس از ابو الحسن فرزندش احمد وارث مقام او بود اما کافور نگذاشت او را به ولایت بردارندبه این بهانه که او خردسال است و صلاحیت حکومت را ندارد. آن گاه کافور نامه ای از خلیفه عباسی نشان داد که ولایت مصر را به او داده و همراه آن خلعتها بود. کافور دو سال و چند ماه بر مصر حکومت کرد تا اینکه فاطمیان مصر را در سال ۲۵۸ هجری فتح کردند.

مصر در دوره فاطمیان

ابو عبدالله شیعی یکی از مبلغان مذهب فاطمی در نیمه دوم سده سوم هجری مأمور بسط دعوت فاطمی در افریقیه شد و به سرعت دعوت فاطمیان در آنجا گسترش یافت . او توانست با غلبه بر آل رستم اغلبی ها؛ بنی مدرار و ادارسه شمال آفریقا را به حیطهٔ قدرت فاطمیان درآورد.عبیدالله مهدی خلیفه فاطمی در سلیمه به سر می برد . چون خبر پیشرفت دعوت فاطمیان به مقتدر خلیفه عباسی (۳۲۰-۲۹۵) رسید دستور عبیدالله را دستگیر کنند عبیدالله بازحمت توانست خود را به دیار مغرب برساند ولی به چنگ یسع بن مدرار افتاد. ابو عبدالله شیعی در سال ۲۹۶ هجری رقاده را که مقر ابراهیم دوم اغلبی بود بگرفت و نفوذ اغلبیان را برانداخت و نام خلیفه عباسی را از خطبه برداشت.[۱]

ابو عبدالله شیعی عبیدالله را از زندان یسع بن مدرار آزاد کرد عبیدالله و همراهان به رقاده آمدند و در ربیع الاخر سال ۲۹۷ هجری مردم قیروان با او بیعت کردند .در سال ۳۰۱ هجری عبیدالله مهدی پسرش نزار را باسپاهی به مصر و اسکندریه فرستاد و نیروی دریایی مرکب از دویست کشتی همراه نزار روانه مصرکرد. او توانست برقه ؛ اسکندریه و فیوم را به تصرف درآورد.مقتدر از بغداد سپاهی به سرداری سبکتکین و مونس خادم را به مقابله فاطمیا ن فرستاد سرانجام سپاه مقتدر پیروز شد و فاطمیان را از مصر به مغرب راند. در سال ۳۰۲ نیروی دریایی فاطمیان اسکندریه را فتح کرد و از آنجا عازم مصر شد . مونس خادم به مقابله فاطمیان شتافت و پس از چند جنگ نیروهای فاطمی شکست خوردند .[۲]بعد از مرگ عبید الله مهدی پسرش نزار با لقب القائم بامرالله(۳۴-۳۲۲هجری)بجای او نشست در سال ۲۲۲ ابو یزید مخلدبن کیداد که به مذهب خوارج صفریه گرویده بود در ناحیه جبل اوراس خروجی کرد و غالب شهرهای قلمرو فاطمیان را به تصرف درآورد و قلمرو قائم به شهر مهدیه و چند شهر مستحکم دیگر که در کنار دریا قرار

داشت منحصر گردید.[۳]بعد از مرگ قائم پسرش المنصور (۴۱-۲۳۴) به خلافت نشست منصور از بیم ابوزید مدتی مرگ پدر را مخفی نگاه داشت ودر سال ۲۳۹پس از دستگیری ابویزید خارجی به نزدیک قیروان شهر منصوریه را بنیان نهاد و آنجا را پایتخت خویش کرد.[۴]قائم و منصور که با ابو یزید که در حال جنگ بودنددر صدد فتح مصر برنیامدند. منصور در سال ۲۴۱مرد و بعد از او پسرش ابو تمیم معد ملقب به المعزلدین الله به فرمانروایی رسید.جوهر صقلی وزیری پسر مناد صنهاجی دو سردار بزرگ و لایق قدرت وی را بسط دادند.معز جوهر را با سپاهی فروان فرستاد تا در اقصای افریقیه مناطقی را که در قلمرو فاطمیان نبود به اطاعت آورد و او تا سواحل اقیانوس اطلس پیش رفت. [۵] وقتی المعز از افریقیه بیاسود آهنگ فتح مصر کرد که آن از لحاظ ثروت و ثبات وضع و موقع جغرافیایی مورد توجه دولت فاطمی بود زیرا از آنجا میتوانست بر شام و فلسطین و مکه و مدینه تسلط یابد و اعتبار دولتش فزونی می گرفت.

۱- تاریخ ابن خلدونج۲ص۵۰-۴۸

۲-همان مرجع،ص۵۲

۳-همان مرجع ،ص۹-۵۸

۴-همان،ص

۵-تاریخ سیاسی اسلام،ج۲ص۵۰۶

چیزی که المعز را به فتح مصر تشویق می کرد این بود که فتنه خارجیان آرام شده بود و قدرت وی بر همه جا بسط یافته بود و اوضاع مصر پس از کافور آشفته بود و حاکم لایقی در آنجا نبود عباسیان نیز به جنگ با روم شرقی سرگرم بودندو پروای مصر نداشتند . در مصر نیز دعوت فاطمیان گسترش یافته بود و آنان خلیفه فاطمی را به فتح مصر ترغیب می کردند . یعقوب بن کلسی که چندی وزیر کافور بود به افریقیه گریخته بود و ملازمت معز اختیار کرده و ضعف و آشفتگی مصر را بعد از مرگ کافور باز نمود و خلیفه را به فتح آن ولایت که بسیار آسان می نمود ترغیب کرد.[1] به سال ۲۵۸ هجری جوهر آهنگ مصر کرد و از برقه گذشت و به اسکندریه رسید و بی جنگ و مقاومت وارد شهر شد و سپاه خویش را از تعرض به کسان منع کرد و مقرری بسیارشان دادتا مزاحم مردم نشوند . چون خبر وصول جوهر به فسطاط رسید. جعفر بن فرات وزیر را بفرستادند تا با جوهر صلح کند . جوهر تعهد کرد با عقیده و دین مصریان کاری نداشته باشد و در اصلاح ولایت بکوشد و عدل وآرامش را بسط دهد و مصر را از هجوم دیگران حفظ کند . وقتی المعز از فتح مصر خبر یافت سخت خرسند شد و شاعران در این باب قصیده گفتند بدین سان نفوذ عباسیان و اخشیدیان از مصر بر افتاد و این سرزمین به قلمرو فاطمیان پیوست و رویای المعز و خلفای پیش از او که پیوسته آرزوی تسلط بر مصر را داشتند تعبیر شد و مصر را پایتخت امپراطوری وسیع خویش کردند.[2] جوهر به بنای قاهره پرداخت و جامع الزهر را بنیان نهاد و به المعز نامه نوشت که کار استقرار یافته و دعوت فاطمی در فلسطین و شام و حجاز رواج گرفته است . خلیفه فاطمی سخت خرسند شد و از منصوریه به جانب مصر رفت و بلکین بن و زیری صنهاجی را به نیابت خویش حکومت افریقیه را به او سپرد و به سال ۳۶۲ به قاهره رسید در قصر خلافت مقام گرفت و از آن تاریخ مصر به ولا یت عباسیان بود مرکز خلافت فاطمیان شد. انتقال پایتخت فاطمی از افریقیه به مصر نفوذ ایشان را بر آن سرزمین سست کرد بلکین دم از استقلال زد و چندی نگذشت که نفوذ فاطمیان یکسره از افریقیه بر افتاد.از آن پس که المعز در قاهره

استقرار یافت جوهر که چار سال با قدرت در مصر امارت کرده بود از کارها گوشه گرفت . تنها به سال ۲۶۴ که خطر ترکان و قرمطیان بزرگ شد و معز از جلوگیریشان ناتوان ماند بار دیگر از جوهر کمک خواست و سالاری سپاه را به او داد . دوران اقامت معز در قاهره بیش از دو سال نبود و به سال ۲۶۵ مرد . العزیز (خلافت ۸۶-۲۶۵هجری) پنجمین خلیفه ی فاطمی اولین کسی بود که شروع به حکومت در قاهره کرد. او یعقوب بن کلسی وزیر پدر را همچنان به وزارت باقی گذاشت، مردو مکه و مدینه در موسم حج به نام پدرش المعز خطبه می خواندند نه به نام او. العزیز سپاهی به حجاز روانه کرد و گفت مکه و مدینه را در محاصره گیرد و مردم را در تنگنا قرار دهند تا به نام او خطبه بخوانند .[۳]

۱- تاریخ سیاسی اسلام ،ج۲ص۵۰۶

۲-همان مرجع،ص۵۰۸

۳- تاریخ ابن خلدون ج۲،ص۷۲

در دوره ی فرمانروایی عزیز قدرت فاطمیان به اوج خود رسید و قلمرو وی از دریای سرخ تا اقیانوس اطلس وسعت یافت . تبلیغ زیرکانه فاطمیان و نیروی دریایی قوی آنان در شرق مدیترانه در این امر تاثیر داشت .[1]این وضع تهدید عظیمی برای خلافت بغداد که وی بر آن رقابت داشت ایجاد کرد . عزیز به توانایی خود برای نابود کردن خلافت بغداد چنان مطمئن بود که در قاهره قصری ساخت که دو میلیون دینار خرج آن کرد تا وقتی بغداد را گرفت و بر رقیبان عباسی دست یافت در آنجا اقامتشان دهد.[۲]ظاهراً العزیز لایق ترین فرد این سلسله بود وی نسبت به رعایای مسیحی خود چنان تسامحی پیش گرفت که آنها قبل از آن هرگز از آن برخوردار نبود ند. در این امر وی بی شبهه تحت تاثیر وزیر مسیحی خویش بود و زوجه ی رومی خواهر دوتن بطریق ملکائی و مادر جانشین خویش الحاکم بود. [۳]العزیز پایتخت خود را با قصرها و مسجدها زینت داد و آن را با پلها و قناتهایی غنی نمود و جامع الازهر را که در آغاز برای تعلیم فقه شیعه به وجود آمده بود به صورت مرکز علمی بزرگی در آورد که همه ی علوم اسلامی در آن تدریس می شد. العزیز خود شاعر و دوستدار علم بود و میل داشت دانشمندان را جلب کند. از شاعران معاصر او ابو حامد انطاکی را میتوان نام برد که سالیان دراز در مصر اقامت داشت که در مدح المعز و العزیز قصایدی دارد . دیگر علمای این دوره عبارتند از : علی بن رضوان که در طب ، فلسفه و منطق شهره بود و در این سه رشته کتابهای بسیار نوشت . حسن بن ابراهیم زوراق نیز در رشته تاریخ شهرت یافت و در تاریخ دوران فاطمی مرجعی معتبر است . ابو الحسن شابشتی نیز از فاضلان آن دوره بود که عزیز کتابخانه خویش را به او سپرده بود.و ندیم و جلیس خلیفه بود.[۴]

ضعف فاطمیان بعد از عزیز آغاز شد. او نخستین خلیفه فاطمی بود که به روشی خطرناک عباسیان سپاه مزدور از ترک و سودان گرفت و نافرمانی اینان و کشاکش های دمادم که با هم و هم با نگهبانان برداشتند از جمله عواملی بود که مایه ی سقوط نهایی دولت شد و سر انجام

سپاهیان چرکس و ترک و غلامان همدستشان قدرت را از دولت گرفتندودولتی دیگر بنیان نهادند.[۵]

۱- شرق نزدیک در تاریخ،ص۴۳۱

۲-تاریخ عرب،ص۷۸۹

۳-شرق نزدیک در تاریخ ۴۳۱

۴- تاریخ سیاسی اسلام ،۳،ص۵۰۹

۵-تاریخ عرب ص۷۸۹

پس از العزیز برای پسرش ابوعلی منصور با عنوان الحاکم بامرالله (خلافت ۴۱۱-۳۸۶هجری) که یازده و نیم ساله بود بیعت گرفتند . تا سال ۳۹۰ هجری بر جوان خادم به نیابت از الحاکم امور را قبضه کرد و خلیفه در کاری دخالت نداشت. از آن پس اختیار به دست الحاکم افتاد و او در کار مذهب تعصبی سخت بکار برد و یهودیان و مسیحیان و مسلمانان غیر شیعه را آزار کرد . سپس از سال ۳۹۶تا ۴۰۱ هجری روشی ملایم در پیش گرفت زیرا در این سالها مصر در خطر هجوم بود و شخصی ابورکوه نام به دعوی نسبت به امویان اندلس با سپاهی از مردم افریقیه سوی مصر تاخت که میگفت ولایت مصرحق امویان است. و حاکم در رفع وی زحمتها داشت که عاقبت شکست خورد و بر دروازه قاهره آویخته شد. همچنین در این سال کمبود آب نیل مردم را به زحمت داشت و حاکم که رنج و فاقه مردم را می دید ناچار بود رفتار خشن خود را تعدیل کند [۱]

حسن بن عمار زعیم کتامه تدبیر دولت الحاکم را به دست داشت و بر جوان خادم کفیل و کارگزار او بود میان موالی و کتامیان در دولت همواره همچشمی و منازعت بود و این امر غالباً به قتال می انجامید .

از سال ۴۰۱ هجری تا آخر خلافت رفتار الحاکم نمونه تلون و آشفتگی بود . در اواخر دوران خلافت حاکم بسیاری ازدولتمردان را کشت و بسیاری از سطوت او گریختند و بعضی نیز امان خواستند و برایشان امان نامه نوشته شد . به دوران وی مذهب دورزیان پدید آمد که الحاکم را خدا میگفتند و معتقد بودند او غایب شده و هر وقت بخواهد مجدداً ظاهر خواهد گردید . این قضیه میان خلیفه فاطمی و سنیان نزاعی پدید آورد که به قتل وی منجر شد.[۲] الحاکم کلیساهای بسیارو از جمله کلیسای قیامت را ویران کرد. دستور ویرانی کلیسای قیامت را ابن عبدون دبیر مسیحی حاکم صادر کرده بود و همین قضیه یکی از عواملی بود که جنگهای صلیبی را پدید آورد. او مسیحیان و یهودیان را وادار کرد جامه سیاه پوشند و جز بر الاغ سوار نشوند و چون به حمام میروند

مسیحیان صلیب و یهودیان خلخال به پا داشته باشند.[۳] به دوران الحاکم دارالحکمه در قاهره تاسیس شد که بسیاری از قاریان ،فقیهان ،منجمان،نحویان و لغویان در آنجا به درس و بحث اشتغال داشتند کتابخانه بزرگی ضمیمیه آن بود که دارالعلم نام داشت و کتابهای بسیار از مؤلفات مصریان و دیگر کشورهای اسلامی در آنجا فراهم آمده بود.[۴] در با وجود ابن یونس بزرگترین منجمی که مصر پرورده است و ابن هیثم فیزیکدان برجسته و عالم مبحث نور ، دوره ی اسلامی درخشید. جداول نجومی ابن یونس که نام مخدوم وی را همراه دارد، جداولی را که در آن هنگام رایج بود از طریق رصدهای تازه تصحیح نمود. ابن یونس که در کوشش خویش برای منظم کردن طغیان سالانه رود نیل شکست خورد برای فرار از خشم خلیفه به دیوانگی تظاهر کرد.[۵] پس از الحاکم پسرش ابو هاشم ملقب با الظاهر لاعز از دین الله (۴۲۷-۴۱۱هجری) به خلافت رسید که عمه اش ست الملک تا سال ۴۱۵هجری زمام امور را به دست. الظاهر با ذمیان مدارا می کرد و در دوران وی مذهب آزاد بود

اول خلافت المستنصر مصر دارای رفاه و امنیت بود. ناصر خسرو که به سال ۴۲۹ هجری به مصر رفته بود از ثروت وابهت دربار فاطمی و رفاه مردم قاهره وصفی دقیق آورده است اما این رفاه نماند و قحطی و کم آبی نیل و وبایی سخت در همه نواحی اسلام از مصر تا سمرقند که هشت سال (از ۴۴۶-۴۵۴هجری) دوام داشت پی آمدهای سوئی به جا گذاشت .[۶]

۱- تاریخ سیاسی اسلام

۲- همان ،ج ۲ ،ص۵۱۰

۳-تاریخ اسلام ،ص۲۴۵

۴- همان ، ص ۵۱۰

۵- شرق نزدیک در تاریخ، ص۴۳۲

بعد از مرگ الظاهر پسرش ابوتمیم معد ملقب به المستنصر بالله (خلافت ۷۸-۴۲۷هجری) به جای او به خلافت نشست و شصت سال در این مقام باقی بود. دوران وی از همه خلفا درازتر بود. در این مدت طولانی مصر به جز مدتی کوتاه آرامش و رفاه نداشت و از آن پس حوادثی بزرگ روی داد که مایه ضعف خلافت فاطمی شد. به دوران اول خلافت المستنصر شام فلسطین ، حجاز، سیسیل، و شمال آفریقا و یمن و موصل و حتی بغداد در مدت کوتاهی زیر نفوذ فاطمیان بود ولی به تدریج نفوذشان سستی گرفت . در نیمه دوم سده پنجم و دراواخر دوره ی خلافت المستنصر افریقیه، سیسیل و حجاز از اطاعت فاطمیان خارج شد . با وجود ضعف دولت و حوادث سخت در دوره ی اول خلافت المستنصر مصر دارای رفاه و امنیت بود. ناصر خسرو که به سال ۴۲۹ هجری به مصر رفته بود از ثروت وابهت دربار فاطمی و رفاه مردم قاهره وصفی دقیق آورده است اما این رفاه نماند و قحطی و کم آبی نیل و وبایی سخت در همه نواحی اسلام از مصر تا سمرقند که هشت سال (از ۴۴۶-۴۵۴هجری) دوام داشت پی آمدهای سوئی به جای گذاشت[۱] شورش ترکان و سیاهان که مستنصر آنان را وارد ارتش کرد موجب درگیری و اختلاف ارتش و درباریان شد وقتی کار به جایی کشید که در بعضی از شهرها به نام القائم بامرالله خلیفه عباسی خطبه خواندند در نیمه دوم سده ی پنجم سلجوقیان رمله، بیت المقدس و دمشق را به تصرف درآوردند و به نام المقتدی خلیفه عباسی خطبه خواندند.[۲] در سال ۴۹۶ اتسز از دمشق به مصر لشکر برد و آنجا را در محاصره گرفت. بدر الجمالی سپاهی از عرب و غیر عرب گردآورد و به مقابله او شتافت . اتسز شکست خورد و به دمشق بازگشت بعد از المستنصر در جانشینی او میان دو پسرش ابو القاسم احمد و نزار خلاف افتاد. مردم مصر با ابو القاسم که شش سال داشت بیعت کردند و اورا المستعلی بالله (۴۹۵-۴۸۷هجری)لقب دادند . نزار برادر بزرگتر از بیعت خوداری کرد و اسماعیلیه ایران او را به خلافت پذیرفتند و این امر باعث انشعاب اسماعیلیان گردید.

در این اوقات جنگهای صلیبی آغاز شده بود.صلیبیان که از کشورهای مختلف اروپا جمع شده بودند،به عنوان جهاد بر قلمرو مسلمانان حمله برد. مسلمانان در آغاز اهمیتی به آن ندادند. امیرالجیوش مصر مشغول زد و خورد با سلجوقیان و جلوگیری از گسترش آنان بود و در سال ۴۹۱ هجری بیت المقدس را از ارتشی های سلجوقی پس گرفت ولی یک سال بعد گودفروادیوین آنجا را متصرف شد و هفتاد هزار نفر از ساکنین شهر را گشت.[۳]

بعد از المستعلی پسرش منصور ملقب به الامر(خلافت۵۲۴-۴۹۵هجری) که پنج ساله بود به خلافت نشست. در دوران وی جنگ با صلیبی ها ادامه یافت و رفابت وزراء و سرداران سپاه ادامه یافت تا اینکه خلیفه فاطمی به وسیله ی فدائیان اسماعیلی کشته شد.در فاصله سالهای ۵۲۴ تا ۵۵۵ هجری سه تن از خلفای فاطمی به نامهای الحافظ(خلافت ۴۴-۵۲۴هجری)والظافر(خلافت ۴۹-۵۴۴ هجری) و الفائز (خلافت ۵۵۵-۵۴۹ هجری)بر مصر فرمانروایی کردند در این دوره جنگ و نزاع داخلی و اختلاف میان خلفاء و وزراء ادامه یافت و حتی الحافظ مدتی به وسیله ی وزیر خود زندانی شد و خلافت فاطمی در سراشیبی سقوط قرار گرفت.

۱-شرق نزدیک درتاریخ،ص۴۳۱

۲-تاریخ ابن خلدون،ج۳،ص۳-۹۱

۳-تاریخ اسلام ،ص۲۴۷،تاریخ ابن خلدون ج۲،ص۹۵

آخرین خلیفه فاطمی الفائز(خلافت ۶۷-۵۵۵هجری)بود که چون خردسال بود الملک الصالح وزیر او به اداره امور پرداخت. در این اوقات اتابکان آقسنقری که از سلجوقیان بودند از موصل به شام نفوذ کردند و چون مبشر جنگ با صلیبی ها بودند،نیروهای فراوانی زیر دست داشتند خانواده کردی به نام پسران شادی در این دستگاه بالا آمده بودند. بدین طریق دولت ضعیف فاطمی همسایه ای پیدا کرده بود نیرومند و خطرناک.در دربار فاطمی دو امیرشاور و ضرغام بر سر وزارت با هم رقابت داشتند. شاور به دولت همسایه متوسل شد و وعده ی خراج سالانه ای داد.پادشاه آقسنقری که از ضعف مصر آگاه و منتظر چنین روزی بود،سردار خود شیزکوه پسر شادی را با لشکری به مصر فرستاد.شاور را به کرسی وزارت نشاندند و به انتظار وعده ی پول برگشتند. ولی شاور وعده خلافی کرد و شیر کوه به مطالبه به مصر آمد و اسکندریه را تصرف کرد.شاور به وعده های مالی فرنگی های صلیبی را به یاری خود در آورد و شیر کوه را در اسکندریه محاصره کردند. کار به صلح انجامید و شیرکوه با گرفتن پولی به شام بازگشت.سپس میان شاور و فرنگی ها به هم خورد و کار به جنگ و سوختن شهر مصر قدیم کشید.شاور آنها را با پولی متقاعد کرد تا بازگشتند.ولی پادشاه آقسنقری از این فرصت استفاده کرد یا مردم و خلیفه به او متوسل شدند. به هر حال شیرکوه را دوباره با لشکرگران به مصرفرستاد و خلیفه فاطمی با احترام فاتح را پذیرفت و وزارت خود را به او تعویض کرد.چند روز بعد کردها شاور را گرفتند و طولی نکشید که شیرکوه مرد.خلیفه برادرزاده او صلاح الدین یوسف را به جای او وزارت داد.سپاهیان خلیفه بر صلاح الدین شوریدند و او آنها را نابود کرد و خلیفه را درقصر محدود و در حقیقت محبوس کرد و پس از چندی او را خلع و خلیفه عباسی المستضئ بالله را به خلافت گمارد. مقارن آن حال العاضد نیز در سال ۵۶۷ هجری مرد و خاندان خلفای فاطمی منقرض گردید.[1]

مصر در دوره ایوبیان ۶۵۰-۵۶۷هجری

صلاح الدین بن ایوب به سال ۵۳۲ هجری در تکریت یکی از شهرهای مشهور میان بغداد و موصل که پدرش نجم الدین ایوب والی آن بود به دنیا آمد . سپس صلاح الدین با خانواده اش به موصل آمد و از عماد الدین زنگی فرمانروایی آنجا که نجم الدین از پیروان مخلص او بود زمینهای زیادی را به اقطاع گرفت.

نجم الدین ایوب و برادرش اسدالدین شیر کوه دوتن از سرداران نورالدین زنگی بودند که هنگامی که نورالدین در صدد تصرف دمشق برآمد او را یاری کردند نجم الدین ایوب بعد از گشودن دمشق از جانب نورالدین والی آنجا شد و شیرکوه بر حمص فرمانروایی یافت صلاح الدین زمانی در صحنه سیاست ظاهر شد که شاور وزیر العاضد خلیفه فاطمی برای بازگشت دوباره به وزارت به نورالدین پناهنده شد او گروهی را به فرماندهی اسدالدین شیرکوه و برادر زاده اش صلاح الدین با وی فرستاد.[۲] شیرکوه پس از شاور در سال ۵۶۴هجری به وزارت رسید اما وزارت او بیش از سه ماه نپایید و پس از او صلاح الدین ایوبی وزیر شد و عنوان الملک الناصر یافت.صلاح الدین پس از رسیدن به وزارت موقعیتی را بسیار دشوار دید زیرا که در یک زمان هم وزارت خلیفه فاطمی شیعی و هم نیابت نورالدین محمود زنگی حاکم سنی مذهب دمشق را به عهده داشت و ناچار هر دو را در خطبه ثنا می گفت.صلاح الدین به تقویت موقعیت خود در مصر پرداخت و در کسب محبت مردم آن کوشید تا از پشتیبانی آنان بهره مند شود و خود به استقلال بر آن حکم براند.[۳] هنگامی که صلاح الدین به استقبال پدرش نجم الدین ایوب بیرون آمد وی گفت: وزارت مصر از آن توست و ما درکار سلطنت و تعبیر امور در خدمت تو هستیم"نجم الدین از قبول وزارت خودداری کرد.صلاح الدین اداره ی بیت المال را بدو سپرد و به خویشاوندان اقطاعهایی داد.[۴]

صلاح الدین در کودکی فقط یک آرزو را در در دل خود می پرورد و آن این بود که فقیه و عالم دینی شود و چون بر خلاف میل خود با عموی خویش در رفتن به مصر همراهی کرد و در آنجا

دوره ی زندگانی نظامی وی شد.آرزوی سه گانه ای را در دل پرورد:جانشین کردن مذهب تسنن به جای تشیع در مصر،در آوردن مصر و سوریه تحت یک حکومت واحد و جلو انداختن جهاد بر ضد صلیبی ها به اولین هدف در سال ۵۶۲ هجری با عزل العاضد نائل آمد همراه با مصر برقه و حجاز هم تصرف در آمد.مرگ نورالدین در سه سال بعد فرصتی ایجاد کرد که دومین آرزوی وی تحقق یافت با دو هدف نخستین آرزوی سوم وارد مرحله امکان شد.(۵)

علی رغم اینکه صلاح الدین پس از مرگ خلیفه فاطمی العاضد در سال ۵۶۷ هجری در مصر صاحب نفوذ کامل گردید از رقابت با نورالدین بیمناک بود. او دستور داد نام نورالدین را در خطبه پس از نام خلیفه عباسی ذکر کند و به نام او سکه زد و هدایایی برایش فرستاد تا از حکومت او سرپیچی نکرده باشد.

۱-تارخ الاسلام،ج۴،ص۵-۱۰۴

۲-همان،ص۱۰۵

۳-تاریخ الاسلام،ج۴،ص۱۰۵

۴-شرق نزدیک در تاریخ،ص۴۲۵

۵-تاریخ الاسلام،ج۴،ص۱۰۷

صلاح الدین برادرش را به یمن فرستاد و او بر آنجا دست یافت و به نام خلیفه عباسی خطبه خواند.[1] روزگار صلاح الدین ایوبی رااز زمان به دست گرفتن امور مصر به سه دوره می توان تقسیم کرد:اول در مصر،دوم در شام و سوم در فلسطین. دوره ی اول دوره ی دفاع، دوره ی دوم آمادگی گرد آوری نیرو و دوره ی سوم دوره هجوم بود. همه کوشش صلاح الدین در این دوره های سه گانه،دفاع از این اراده راستین بود که صلیبی ها را از شام بیرون راند و امپراطوری متحد اسلامی ایجاد کند تا بتواند فرنگیها را به ساحل دریای مدیترانه و دورتر از آن برا ند.

در دوره ی مصری(۵۶۴-۵۶۹هجری)در برابر صلیبی ها و طرفداران فاطمیان و در برابر نورالدین حاکم دمشق که صلاح الدین به نام او بر مصر حکومت میکرد به دفاع پرداخت. از این رو سیاست وی در این دوره مبارزه با دشمنان داخلی و تقویت قدرت سیاسی و نظامی خویش بود. در دوره ی دوم یا دوره ی شامی(۵۶۹-۵۸۲هجری) که از فوت نورالدین آغاز میشود،صلاح الدین به عنوان مظهر بزرگترین حاکم اسلامی در خاور نزدیک شناخته شده نفوذش در شام و جزیره توسعه یافت و کوشید تا نیرئی اسلامی را برای جنگ با صلیبی ها گرد آورد.

دوره ی سوم یا دوره ی فلسطینی(۵۸۲-۵۸۹هجری)صلاح الدین تمام تلاش خود را متوجه جنگ مقدس با صلیبی ها ساخت.همان جنگ هایی که به صلح رمله انجامید و قهرمان اسلام چند ماه پس از آن درگذشت.[2]

هنگامی که جای پای صلاح الدین در مصر محکم گردید،نورالدین حاکم دمشق از بسط نفوذ وی ترسید و به فکر برکناریش افتاد.اما بخت با صلاح الدین یار بود و نورالدین در سال ۵۶۹هجری مرد و با آن که فرصت برای صلاح الدین مناسب بود که حکومتش را در مشرق سرزمینهای اسلامی توسعه دهد،چنین نکرد و منتظر ماند چرا که می ترسید مردم شام کارش را دشوار سازند از این رو به ملک الصالح اسماعیل بن نور الدین اظهار احترام می کرد و نامش را بر سکه نقش می

زد و به نام او بر منبرها خطبه می خواند.پس از مدتی معلوم شد که الملک الصالح حاضر نیست زیر نفوذ وزیران و امیران خویش بماند و نزاع او با صلاح الدین نیز بالا گرفت.[۳]

صلاح الدین در سال ۵۷۰ هجری به دعوت یکی از امیران دمشق وارد این شهر گردید و آنجا را به تصرف درآورد.

صلاح الدین کوشید تا با ملک صالح به تفاهم برسد و برای این منظور به او نامه ای نوشت و آمادگی خود را برای خروج از حماء ، حمص و بعلبک در مقابل رسمیت یافتن حکومت خود بر دمشق و مصر اعلام کرد.الملک الصالح از قبول این پیشنهاد خودداری ورزید.صلاح الدین چاره ای جز جنگ با او ندید و در نزدیکی حماهّ با سپاهیان الملک الصالح به جنگ پرداخت و بر آنها پیروز گردید و آنها را ناچار به پذیرش صلح کرد.با این صلح صلاح الدین دمشق و حمص و حماهّ را نیز زیر فرمان آورد.[۴] صلاح الدین در سال بعد به مصر پرداخت و برای مصون ماندن از حمله دشمنان به دژ سازی پرداخت . وزیر خویش بهاء الدین قراقوش را مامور کرد تا دژ بلندی بر جانب غربی قله کوه مغطم بسازد که به عنوان مرکز حکومت و لشکرگاه مورد استفاده قرار گیرد و در صورت شورش فاطمیان و طرفدارانش علیه وی در داخل بتواند بدان پناه ببرد. او سپس در سال ۵۷۲ حصاری بزرگ گرد فسطاط ، عسکر و خرابه های قطایع کشید.[۵]

۱-تاریخ الاسلام،ص۱۰۸

۲-همان ،ج۴،ص۱۰۸

۳-همان،ص۹-۱۰۸

۴- همان ،ج۴،ص۱۰۸

۵- همان ،ج۴،ص۹-۱۰۸

صلاح الدین همواره در ایجاد وحدت میان مسلمانان می کوشید تا آن که الملک الصالح اسماعیل آخرین فرد از اتابکان دمشق که قلمرو خود را تا حلب گسترش داده بود در سال ۵۷۷ هجری در گذشت.

از این پس حکومت را در حلب و موصل گسترش داد و فرمانروای پیروز غرب آسیا گردید و صلیبی ها به وسیله نیروهای متحد صلاح الدین از شمال ، جنوب و شرق محصور شدند.[۱] صلاح الدین از هنگامی که زمام امور مصر را به دست گرفت نهایت کوشش را می کرد تا صلیبی ها را از شرق بیرون براند . هنگامی که به وی خبر رسید.حاکم حصن کرک در سواحل حجاز دست به غارت زده و راه حج را بسته و تعدادی از زائران خانه خدا را دستگیر کرده و به ایالتهای صلیبی نشین حمله برد و درسال ۵۷۹ هجری در حطین نزدیک طبریه شکست سختی بر آنها وارد سا خت آنگاه به تعقیبشان پرداخت و پس از اندک زمانی بر طبریه دست یافت . صلاح الدین پس از فراغت از فتح طبریه به حملات خود ادامه داد تا به عکا رسید و آن را محاصره کرد و گشود سپس شهرهای نابلس ، رمله، قیساریه ، ارسوف ،یافا و بیروت به دست وی افتاد و دژی در طرابلس و عسقلان به دست وی سقوط کرد بدین ترتیب صلاح الدین نیروهایش را برای فتح بیت المقدس آماده کرد.[۲] صلاح الدین فقط مرد پیکار و قهرمان جنگاور اسلام و سنت نبود که حمابت علما و تشویق علوم دین نیز می کرد . سدها ساخت و ترعه ها کند وبسیار مدرسه و مسجد بنا کرد.[۳] در قاهره نخستین مدرسه را که چهار شبستان داشت در مجاورت آرامگاه شافعی بنا کرد.[۴] از آثار معماری وی که هنوز بپاست قلعه جبل به قاهره است که به سال ۵۷۹ بنای آن و هم باروری قاهره را آغاز کردد . دوتن از علمای بزرگ وزارت وی داشتند یکی قاضی فاضل و دیگر عمادالدین کاتب اصفهانی ، بهاالدین شداد که گزارش زندگی او را به قلم آورده آخرین دبیر خاص وی بوده است.[۵]

لین پول می گوید نهمین افتخار برای صلاح الدین بس که نظام مسجد مدرسه را در قاهره تاسیس کرد و وجود این مسجد مدرسه در قاهره آن شهر را در شمار مراکز علمی مشهور اسلامی درآورد.[۶]

صلاح الدین ایوبی در سال ۵۸۹ هجری در دمشق فوت کرد و در خارج جامع اوی مدفون شد که در آنجا مقبره وی هنوز غالباً زیارت می شود.[۷]

۱- تاریخ الاسلام،ص۱۰۹

۲-همان مرجع

۳- تاریخ عرب،ص۸۲۵

۴-تاریخ ملل و دول اسلامی،ص۳۲۵

۵- تاریخ عرب،ص۸۲۵

۶-طبقات سلاطین الاسلام

۷-شرق نزدیک در تاریخ،ص۴۴۷

جانشینان صلاح الدین ایوبی در مصر

صلاح الدین امپراطوری خود را پیش از مرگ بین فرزندان خود تقسیم کرد فرزند ارشدش الملک الافضل به عنوان رئیس خانواده ، دمشق و سوریه جنوبی را به ارث برد و پسر دیگرش الملک العزیز مصر و پسر سوم الملک الظاهر حلب و سوریه شمالی را مالک شد و الملک العادل برادر صلاح الدین متصرفات او را در بین النهرین دریافت داشت . اما یک سال پس از مرگ صلاح الدین میان فرزندانش اختلاف افتاد و عمشان با برانگیختن آنان علیه یکدیگر ، همه را یکی پس از دیگری از میان برداشت .

تنها در حلب بود بود که اعقاب صلاح الدین تا حمله مغول در سال ۶۵۹ هجری باقی ماندند. در سال ۶۱۷ الملک العادل تقریباً تمام متصرفات صلاح الدین را به هم پیوست و اولاد صلاح الدین در حلب و یمن فرمان او را گردن نهادند.العادل نیز در حیات خود متصرفاتش را بین فرزندانش تقسیم کردو مصر را به الکامل ، دمشق را به المعظم و بین النهرین را به الفائز و الاشراف داد.[۱]

با وجود این هرج و مرج ، سلسله ایوبی توانست متصرفات خود را علیه صلیبیون و همسایگان خود در آسیای صغیر حفظ کند .

در این دوره اروپائیان کمتر در فکر مبارزه به خاطر ارض مقدس بودند و فقط در سال ۶۱۴ هجری بود که آندره آس پادشاه مجارستان آن فکر را دوباره احیا کرد و لشکری برای حمله به مصر فراهم آورد. الملک العادل در سال ۶۱۸ هجری قبل از رسیدن صلیبی ها به دمیاط در گذشته بود [۲] و به روایتی دیگر او بر اثر اندوه از دست دادن دمیاط در گذشت [۳] ولی صلیبی ها نتوانستند در بابر حمله خاندان ایوبی مقاومت کنند و سال بعد دمیاط از دست آنها بیرون رفت و پیمان صلحی میان صلیبی ها و الملک الکامل به مدت هفت سال بسته شد.[۴]

الکامل پس از بستن این قرارداد نه سال زیست و مصر در روزگارش پیشرفت زیادی کرد. او در بهبود آبیاری کوشید و حصار قلعه قاهره را کامل کرد و تاسیسات علمی زیادی بنا کرد.

الکامل در سال ۶۳۵ هجری از دنیا رفت و ملک عادل دوم تا سال ۶۳۷ هجری فرمانروای مصر شد . سپس ممالیک الکامل برای خلع عادل دسیسه کردند و الملک الصالح ایوب را در سال ۶۳۷ به سلطنت گماردند. در دوره فرمانروایی ملک صالح ایوب (۶۴۷-۶۳۷هجری) جنگ صلیبی ششم آغاز شد لوئی نهم پادشاه فرانسه به مصر حمله کرد و بر دمیاط دست یافت . سپس در نزدیکی بحر الصغیر در المنصوره اردو زد . در اول کار پیروزی با لوئی نهم بود و اگر ممالیک به فرماندهی بپیرس او را به عقب نرانده بودند نزدیک بود که به قصر سلطان وارد شود بیبرس با سپاهش بر صلیبی ها حمله برد و پیروزی آنها را تبدیل به شکست کرد.

۱-تاریخ دول و ملل اسلامی،ص۲۶-۳۲۵

۲-همان مرجع،ص۲۲۶

۳-تاریخ الاسلام ج۴،ص۱۱۳

۴-همان مرجع،ص۱۱۳

هنگامی که صلیبی ها در حال پیشروی به سوی منصوره بودند الملک الصالح در سال ۶۴۷ فوت کرد. همسر او شجرۀ الدر مرگش را پنهان ساخت که موجب سستی مسلمانان نشود. جانشین الملک الصالح پسرش الملک المعظم تورانشاه بود او توانست فرانسویان را شکست دهد و لوئی نهم ناچار گردید به طرف دمیاط عقب نشبنی کند و مسلمانان او را را تا فارسکور تعقیب کردند. لوئی نهم اسیر گردید و تا زمانی که فرانسوی ها تعهد نکردند که دمیاط را تخلیه نمایند آزاد نشد آخرین فرمانروای ایوبی مصر الملک الاشرف ثانی بود که از سال ۶۴۸ تا ۶۵۰ هجری بر مصر فرمانروایی کرد.در سالهای پایانی فرمانروای ایوبیان بر مصر ممالیک که بخش اعظم سپاه الملک الصالح ایوب را تشکیل می دادند قدرت یافتند و با پیروزی که پیبرس در جنگ با فرانسوی ها به دست آورده بود موقعیت آنان تقویت شد و بعدها توانستند اداره امور مصر را به عهده گیرند.[1]

فرمانروایان مصر در دورۀ ایوبی.

۱	الملک الناصر اول صلاح الدین	۵۶۴هجری
۲	" " العزیز عماد الدین	""۵۸۹
۳	" " المنصور ناصرالدین	۵۹۵ " "
۴	" " العادل اول سیف الدین	""۵۹۶
۵	" " الکامل اول ناصر الدین	""۶۱۵
۶	" " العادل دوم سیف الدین	۶۲۵ " "
۷	" " الصالح نجم الدین ایوب	""۶۲۷
۸	"" المعظم تورانشاه	""۶۴۷
۹	" " الاشرف دوم مظفر الدین	۵۰- ۶۴۸"

ممالیک بحری در مصر

بعد از مرگ الملک الصالح نجم الدین ایوب در سال ۶۴۷ هجری در مصر شجرۀالدر همسر وی خبر مرگ او را سه ماه نهان داشت تا پسر و جانشین وی تورانشاه از عراق بیاید چون توران نتوانست توجه ممالیک را جلب کند ممالیک به سال ۶۴۸ به تحریک شجرۀالدر او را کشتند و شجرۀالدر شخصا" زمام امور را به دست گرفت.اوتنها ملکه مسلمانی بود که بر مصر و شام حکومت راند در اصل برده ای ترک یا ارمنی بوده در حرم سرای آخرین خلیفه عباسی. او نام خود را به سکه نقش کرد و آن را در خطبه روز جمعه ذکر کرد. ممالیک عزالدین یبک را به فرماندهی سپاه برگزیدند.شجرۀ الدر بعداً با ایبک ازدواج کرد . شجرۀ الدر که خود را ملکه مسلمانان معرفی کرد.یکی از ایوبیان دمشق را به نام اشرف موسی که شش سال داشت فرا خواند و اسماً با قدرت خود شریک کرد ولی قدرت واقعی به دست ابیک (۵۵-۶۴۸) که در اصل برده ای در هیات قراولان الملک الصالح بود سلسله مملوک را در مصر و سوریه آغاز کرد که تا فتح ترکان عثمانی در ۹۲۲ هری دوام یافت . شاهان این سلسله ترک بودند . از نظر نژادی ممالیک بحری عمدتاً از قبایل قبچاق جنوب روسیه بودند که با مغولان و کردان اختلاط پیدا کرده بودند. سلطنت در میان ممالیک بحری عموماً ارثی بود . ممالیک با ابنیه تاریخی مصر را آراستند. شام را از آثار مجاهدین صلیبی پاک کردند و جلو پیشرفت اردوهای مغول اعم از هلاکو و تیمور را گرفتند.[۲] ممالیک دو سده و سه ربع سده(۶۴۸تا۹۲۲)پرآشوب ترین نقاط جهان را در قلمرو خود داشتند و در این مدت امتیازات نژادی خود را حفظ کردند.

۱-

۲-شرق نزدیک در تاریخ،ص۴۴۹

سرانجام شجرةّ الدر ایبک را به قتل رساند و دوران حکومت او نیز دوام نیافت و در توطئه ای که طح ریزی شد شجرۀالدر نیز به قتل رسید . ایب نخستین شاه ممالیک بحری بود . ممالیک در اصل غلامانی بودند که صالح ایوبی آنان را خرید و در قلعه های جزیره روضه در نیل اقامت داده بود و بیشترشان از ترکان و مغولان بودند . ایوبیان در انتخاب نگهبانان خاص از غلامان بیگانه ، از خلفای بغداد تقلید کردند و عیناً به همان نتیجه رسیدند که آنها رسیده بودند و غلامان دیروز سرداران دیروز و شاهان فردا شدند. ممالیک برجی بیست و سه نفر بودند . آنها به اصل وراثت قدرت معتقد نبودند و از منسوبان خود طرفداری نمی کردند و معمولاً کسی از آن به قدرت می رسید که قدرت بیشتری داشت و می توانست سران قوم را با خود یاری کند بسیاری از شاهان ممالیک هنوز جوان بودند که به دست مخالفان کشته می شدند. حد متوسط حکومت آنان بیش از شش سال نبود.[1]

ایبک بیشتر ایام خود را در سوریه ؛ فلسطین و مصر به پیکار گذرانید و مقر سیف الدین قطز(۶۵۸-۵۹۱هجری) در آن دوران که نیابت سلطنت را به عهده داشت و هنوز منصور علی پسر ایبک را خلع نکرده بود هجوم سلطان ایوبی کرک را دفع کرد زیرا ایوبیان شام خود را وارث قانونی ایوبیان مصر می شمردند.مدتی از این وقایع نگذشته بود که سپاه هلاکو به سرداری کتبغا به سوریه رسید و موقعیت مصر را به خطر انداخت . فطز فرستادگان هلاکو را که به نزد وی آمدند سر برید و آنگاه در سال ۶۵۹ هجری پیکار عین جالوت سرنوشت دو حریف را مشخص کرد . در این جنگ بیبرس فرمانده پیشاهنگ سپاه بود و لیاقت خود را به عنوان یک سردار نمودار کرد ولی قطز شخصاً سرداری سپاه را به عهده گرفت و جنگ را به پایان رساند.سپاه تاتار نابود شد و کتبغا و دگر سران قوم کشته شدند و بدین سان مصر از ویرانی فراوانی که نصیب کشور همسایه شده بود در امان ماند و سوریه به قلمرو ممالیک درآمد . بیبرس امید داشت در قبال خدمات که

کرده بود حلب را به عنوان تیول[۲] به او واگذار شود . اما سلطان وی را ناامید کرد و نتیجه آن شد که در راه بازگشت از وریه به مصر در سال ۶۵۹ هجری بیبرس قطز را کشت و خود جانشین وی گردید.

۱- تاریخ عرب ،ص۵۰-۸۴۹

۲- تیول : واگذاری ، درآمد و هزینهٔ ناحیهٔ معینی است که از طرف پادشاه و دولت به اشخاص بر اثر لیاقت یا به ازای مواجب و حقوق سالیانه اعطا می شد. اقطاع

بیبرس

الملک الظاهر رکن الدین بیبرس بندقداری (۶۷۴-۶۵۹هجری) از همه سلاطین ممالیک معروفتر بود.وی در اصل غلامی ترک بود . عنوان بند قداری از عناوین قدیم وی بود بیبرس به صف ممالیک اول فردی معتبر و بنیانگذار واقعی اوست و نخستین پیروزی خویش را در عین جالوت کسب کرد . اما به طور کلی شهرت وی از جنگهای زیادی که بر ضد صلیبیان داشت مایه گرفت. سردارانش متصرفات او را در ناحیه غرب تا دیار بربر و از جنوب تا دیار نوبه که بعدها جزء متصرفات همیشگی مصر شد پیش بردند.[۱]

بیبرس تنها یک یک سردار لایق نبود و به تنظیم سپاه و تعمیر کشتی ها و قلاع شام اکتفا نکرد.بلکه ترعه ها و کند و بندرها را اصلاح کرد . میان قاهره و دمشق بریدی تندروپدید آورد که این فاصله را به چهار روز می پیمود. وی به کارهای همگانی توجه داشت مدارس و مساجدی ساخت که نام وی را جاوید کرد . بیبرس اولین کسی بود که چهار قاضی گماشت تا هر که به موجب یکی از چهار مذهب سنی قضاوت کند. [۲] از امتیازات دوران بیبرس پیمانهای بود که با دولتهای مغولان و اروپای منعقد می شد . به محض اینکه به سلطنت رسید با خان بزرگ مغول قبچاق که به دره ولگا بود پیمان بست . دشمنی مشترک ایلخانان ایران انگیزه این کار بود . او سفیرانی به قسطنطنیه فرستاد زیرا امراطوری روم شرقی دشمن مسیحیان لاتین بود.[۳]

خلافت عباسی در مصر

از حوادث مهم دوران بیبرس این بود که برای بازماندگان خلفای عباسی بغداد که به مصر برده شده بودند و قدرتی نداشتند یبعت گرفت . هدف وی از این کار این بود که بدین وسیله سلطنت خویش را عنوانی قانونی دهد و هم از تحریکات علویان که از روزگار فاطمیان مخوصاًدر مصر پیوسته دوام داشت آسوده شود پیدایش خلفای عباسی مصر را برخی از مورخین ناشی از این دانسته اند که فرمانروایان غیر دینی ممالک اسلامی برای تثبیت موقعیت خویش نیازمند به مقامی بودند که فرمانروائیشان را به صورت شرعی و قانونی بخشند. بدین جهت پس از انقراض خلافت در بغداد این فرمانروایان در صدد ایجاد چنین مقامی برآمدند. بیبرس در سال ۶۵۹ هجری عموی المستعصم آخرین خلیفه عباسی بغداد و پسر ظاهر سی وپنجمین خلیفه عباسی را که نامش احمد بود و از کشتار بغداد جان سالم به در برده بود را به مصر آورد و به او لقب المستنصر داد.[۴] خلیفه تشریفاتی ولایت مصر، شام، دیار بکر،حجاز و یمن و وادی فرات را به بیبرس واگذار کرد. خلفای عباسی مصر دو سده و نیم سلسله ای از عباسیان تحت فرمان و نظارت ممالیک مصر اسما' در قاهره خلافت کردند و سلاطین مملوک به عنوان سلاحی دین از آنان برای جهاد بر ضد صلیبی ها و جنگ به مغولان استفاده می کردند.[۵] عباسیان مصر به همین قانع بودند که نامشان به سکه یاد شود و ازآن همه خلیفه نام یکی در مکه به خطبه آمد.

۱- تاریخ عرب ،ص۸۵۳

۲- همان مرجع، ص۸۵۴

۳- همان مرجع، ص۸۵۴

۴- همان مرجع ،ص۸۵۵

۵- دایرۀ المعارف فارسی ذیل مدخل عباسیان مصر

مهمترین وظایف این خلفا که در واقع مستمری بگیران دربار مالیک بودند نظارت بر اوقاف و شرکت در مراسم نصب سلطان جدید بود . بعضی از فرمانروایان مسلمان نیز جون سلاطین هند و بایزید اول سلطان عثمانی فرمانهای از این خلیفه ها می گرفتند.[1]

خلفای فاطمی مصر:

۱	مستنصر	۶۵۹هجری	۱۰	مستعین	۸۰۸" "
۲	حاکم اول	۶۶۰" "	۱۱	معتضد دوم	۸۱۶" "
۳	مستکفی	۷۰۰ " "	۱۲	مستکفی دو	۸۴۵" "
۴	واثق اول	۷۴۰" "	۱۳	قائم	""۸۵۵
۵	حاکم دوم		۱۴	مستنجد	""۸۵۹
۶	معتمد اول	۷۵۳ " "	۱۵	متوکل دوم	""۸۸۴
۷	متوکل اول	۷۶۳" "	۱۶	مستمسک	""۹۰۳
۸	معتصم	۷۷۹" "	۱۷	متوکل سوم	""۹۱۴
۹	متوکل اول	"" ""	۱۸	مستمسک	""۹۲۲

قلاوون

بیبرس هشت سال بیش از مرگ فرزندش برکه خان را به جانشینی خود انتخاب کرد و موافقت بزرگان مصر را به دست آورده بود و بدین ترتیب برکه خان پس از فوت پدر در سال ۶۷۶ هجری توانست بدون مانع بر تخت سلطنت جلوس کند ولی دوسال بعد مجبور شد کناره گیری کند.سپس فردی با نام قلاوون که از سرداران کار آزموده دوره بیبرس بود قیمومیت پسر دیگر او را موسوم به سلامش که بیش از هفت سال داشت را به عهده گرفت ولی به زودی به جای او شروع به سلطنت کرد .[2] پس از بیبرس برجسته ترین ممالیک ملک منصور سیف الدین قلاوون (۶۸۹-

۶۷۸هجری) بود که چون غلام ملک صالح بود به نام صالحی نیز لقب دادند. لقب دیگر او هزاری بود زیرا به بهای هزار دینار فروخته شده بود . از میان ممالیک قلاوون تنها کسی بود که چهار نسل سلطنت در خاندان دوام داشت و صالح آخرین ممالیک بحری نبیره وی به شمار می رفت.

در دوره ی فرمانروایی قلاوون متصرفات شامی وی از جانب ایلخانان که در آغاز تمایل به مسیحیت داشتند به خطر افتاد و اروپائیان او را تحریک کردند که جنگ صلیبی دیگری آغاز کنند ولی موفق نشدند. پس از مسلمان شدن مغول ها روابط دوستانه بین قلاوون و مغولها برقرار شد و روابط با اروپای غربی بهبود یافت قلاوون در قاهره بیمارستانی بنا کرد که به مسجد و

مدرسه ای که قبر وی نیز زیر گنبد آن شد پیوسته بود . بیمارستان وی که به نام بیمارستان منصوری شهره است از همه بناهای دیگرش بزرگتر و معروفتر بود. گفته اند که هنگامی که قلاوون در بیمارستان دمشق بستری بود نذر کرد که اگر بهبود یابد بیمارستانی در قاهره بنا کند.[۳]

۱- دایرۀ المعارف فارسی ذیل کلمه عباسیان مصر

۲-تاریخ ملل و دول اسلامی ،ص ۳۳-۳۳۲

۳- تاریخ عرب ،ص۵۸-۸۵۷

جانشینان قلاوون

س از قلاوون پسرش ملک اشرف (۶۹۱-۶۸۹هجری) جانشین او شد مهمتین کار او فتح عکا در سال ۶۹۰ هجی بود که پس از آن همه ی قلعه های فرنگیان سقوط کرد . این کار به دست ملک ناصر محمد برادر کوچک و هم جانشین اشرف انجام شد.

ناصر سه بار پیاپی به قدرت رسید که آخرین بار آن از سال (۷۴۱-۷۰۹هحری) بود . دوران حکومت وی از همه ممالیک درازتر و به صف حکومتهای دراز تاریخ اسلام به شمار می رود . به دوران ناصر آخرین حمله های خطرناک مغولان دفع شد . ناصر در دوره فرمانروایی به کارهای صلح پیش از جنگ شهره بود . میان اسکندر و نیل ترعه ای حفر کرد و در سال ۷۱۱ هجری آب به قلعه قاهره برد و در نقاط مختلف کشور نزدیک به سی مسجد بنا کرد و این به جز تکیه ها، آبگاهها و مدارس بود.[۱]

حکومت طولانی ناصر و مخارج سنگینی که داشت بار مالیتها را سنگین کرد و زمینه سقوط این خاندان را فراهم آورد . سلطان تدبیرها اندیشید تا از بدبختی مردم بکاهد . بازرگانی با اروپا و مشرق را ترویج کرد. اراضی مزروعی را از نو ممیزی کردند برخی از مالیتها برداشته شد اما این کوششهای موقت چون داروی مسکن بود . بعد از وی جنگهای داخلی و قحطی و وبا دست به هم داده و بر بدبختی مردم افزود . مرگ سیاه که به سال _۵۳۰۸۵۲هجری) مقارن (۴۹-۱۳۴۸میلادی) اروپا را به ویرانی کشید به مصر نیز راه یافت و هفت سال دوام داشت و آن قدر مردم کشت که هیچ وبای دیگری سابقه نداشت.[۲]

سقوط دولت ممالیک بحری

بعد از ناصر دوازده تن از دودمان وی به حکومت رسیدند که همه به مدت چهل و دو سال از سال ۷۸۴تا۷۴۱هجری به سرعت آمدند و رفتند و جز بازیچه نبودند. حکومت به دست امیران بود و به دلخواه خود سلطان را معزول یا مقتول می کردند . هیچ یک از اینان کار برجسته ای نداشت . تنها اثر معروف این دوران مسجد سلطان حسن ÷سر ناصر است که بنای آن به سال ۷۶۴ هجری پایان گرفته و زیباترین مسجدی است که به شکل صلیب بنا شده است. آخرین سلطان ممالیک بحری نبیره ناصر بود که صالح حاجی بن شعبان (حاجی دوم) نام داشت که به کودکی حکومت یافت و مدت زمان حکومت وی دو سال بود که برقوق چرکس بنیانگذار ممالیک برجی او را از میان برداشت.

۱-تاریخ عرب, ص ۶۰-۸۵۹

۲-همان مرجع,ص۸۶۱

ممالیک برجی در مصر

ممالیک برجی که بعد از ممالیک بحری در مصر و شام فرمانروایی کردند از نگهبانان خاص سلطان قلاوون بودند و غالباً نژاد چرکس داشتند چرا که یا شراکه گروهی از قبایل مسلمان حنفی مذهب قفقاز شمالی بودند که در دوران ممالیک برجی در مصر و شام قدرت زیادی پیدا کردند و اغلب ممالیک برجی از شراکه بودند[۱]

برجیان بیشتر از بحری ها مخالف اصل وراثت بودند و به نزد ایشان سلطان کسی بود که بر امیران همانند خویش ریاست داشت و از دسته امیران یک حکومت جنگی به دست آمده بود که عملاً همه قدرت به دست آن بود . ممالیک برجی به مناسبت آن که در برجهای قلعه قاهره اقامت داشتند به این نام نامیده شدند.[۲]

ممالیک برجی توطئه ها و قتل ها و چپاولها را که به دوران ممالیک بحری معمول بود را ادامه دادند و در واقع تاریخ ایشان از تاریکترین دورانهی مصر و شام بود . بسیاری از این سلاطین جباران خونخوار بودند و برخی از آنان نالایق بودند مؤید شیخ (۲۴-۸۱۵هجری) می خواره ای بود که برقوق او را از یک بازرگان خریده بود و بدترین قبایح از او سر زد و فقط برقوق که |درش مسلمان بود . برسبای نیز از جمله غلامان برقوق بود که به سال ۸۴۲تا ۸۲۶ هجری به سلطنت رسید و اصلاً عربی نمی دانست یک بار فرمان داد سر دو نفر از |زشکان خاص را سر بریدند زیرا نتوانسته بودند بیماری خطرناک او را مداوا کنند. اینال ۶۵۱-۸۵۷ هجری خواندن و نوشتن نمی دانست و به گفته ابن تغری که معاصر وی بود حتی سورۀ فاتحه را بی غلط نمی توانست بخوان

. به همه دوران حکومت از امضاء عاجز بود و دبیر وی نامش را بر اسناد می نوشت و او روی آن خط می برد .تنها سلاطین فاسد نبودند بلکه همه مردان دولت در فساد غوطه ور بودند. امیران ممالیک و غلامانشان که به صف نگهبانان بودند هدفشان قدرت و چپاول بود.[۳]

۱- دایرۀ المعارف فارسی . ذیل کلمه چرا که

۲- تاریخ ملل و دول اسلامی ،ص۳۳۳

۳- تاریخ عرب ،ص۸۷۵

بی ثباتی اوضاع سیاسی که باعث می شد که هیچ سلطانی مدت مدیدی سلطنت نکند و تقریباً هیچ یک از سلاطین به مرگ طبیعی نمیرد و موجب می گردید که تمام اعضای دولت و درباریان نگران جان و مال خود باشند .

وضعیت اقتصادی

طبقه حاکم در(تیولیهایی) که معمولاً بسیار وسیع بود می زیستند ولی نمی توانستند آن را به صورت مالکیت خانوادگی در آورند زیرا توارث را در میان خود قبول نداشتند. پس از مرگ دارنده تیول بازماندگان او مجبور بودند به دستگاه وصول مالیات مبالغی را که متوفی در ازای دوره استفاده از تیول می بایست بپردازد را بدهند . اما در مورد اقتصاد عمومی باید گفت که مالیاتهای ظالمانه بسیاری وجود داشت که مردم می بایست به دولت بپردازند و اگر چه این مالیاتها مورد انتقاد علمای مذهبی قرار می گرفت ولی در هر حال اساس مالی دولت اسلام را تشکیل می دادند.(۲) چیزی که وضع اقتصادی را از بد بدتر می ساخت سود جوئی و خودپسندی ممالیک بود. برسبای فرمان داد تا از هند ادویه و از آن جمله فلفل که سخت مطلوب کسان بود نیارند و پیش از آن که قیمت ادویه گران شود مقدار زیادی ذخیره کرده بود و همه را به اتباع خود به قیمت بسیار گران فروخت و ثروت گزاف اندوخت و هم او بود که صنعت شکر را احتکار کرد. در اواخر دوران ممالیک حوادث جهانی نیز به فقر و بدبختی کشور کمک کرد . به سال ۹۰۴ واسکو دو گاما دریانورد پرتقالی راه دماغه امید نیک را کشف کرد و آفریقا را دور زد این حادثه در تاریخ مصر و شام اهمیت فراوان داشت از آن پس کشتی ها ی پرتقالی و اروپایی پیوسته دردریای سرخ و اقیانوس هند به کشتی مسلمانان هجوم می بردند . علاوه بر این راه بازرگانی ادویه و دیگر محصول هند و عربستان از بندرهای مصر و شام برگشت و برای همیشه یکی از منابع درآمد عمومی از دست رفت.

از حوادث مهم سیاسی دوره سلطنت ممالیک برجی فتح قبرس و حمله تیمور به شام است که در بخش تاریخ شام در دوره ممالیک برجی به آن خواهیم پرداخت.

۱-تاریخ ملل و دول اسلامی ،۳۳۶

مصر در دوره عثمانی ها

ترکان عثمانی که در آسیای صغیر مستقر شده بودند به تدریج جای عمو زادگان سلجوقی خود را گرفتند و ایشان را از میان برداشتند و در سالهای اول سده هشتم هجری دولت عثمانی را تشکیل دادند . مؤسس این سلسله عثمان (۷۲۷-۶۹۹هجری)بود . به دوران بایزید دوم (۹۱۸-۸۸۶هجری) که معاصر قایتبای بود دولت عثمانی ممالیک مصر را به خطر انداخت رقابتهایی در آن دولت و تصادفهای پیاپی که میان عاملان اشان در حدود آسیای صغیر و شام روی می داد به خوبی نمودار بود. قایتبای به سال ۸۸۶ هجری مشکل تازه ای به وجود آورد جم برادر فراری بایزید را که دعوی تاج وتخت داشت را پناه داد و چون جم از مصر به روم رفت سلطان مملوکی با پاپ وارد گفتگو شد تا او را به مصر بازپس آورد ولی علت قطع مناسبات، قرار داد محرمانه ای بود که سلطان قانصوه غوری با شاه اسماعیل صفوی (۲۱-۹۰۸هجری) دشمن سرسخت ترکان بسته بود.

میان شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم اول عثمانی (۹۲۷-۹۱۸هجری) پسر بایزید دوم در سال ۹۲۰ هجری در چالدلران در شرق دریای ارومیه جنگی رخ داد و سپاه شاه اسماعیل در مقابل آتش ینی چری ها در هم شکست و ترکان ، تبریز پایتخت شاه و عراق و قسمتی از ارمنستان را تصرف کردند.[1]

۱- تاریخ عرب ،ص ۸۸۴

جنگ مرج دابق

در سال ۹۲۲ هجری قانصوه غوری از ممالیک برجی مصر و شام به این دستاویز که می خواهد میان دو حریف وساطت کند به حلب رفت اما در واقع قصدش آن بود که به هم پیمان ایرانی خویش کمک کند و برای این که سفر خود را مسالمت آمیز قلمداد کند خلیفه عباسی المتوکل و قاضی القضاۀ مصر را به همراه برد. اما سلطان سلیم که به وسیله جاسوسان خود از مقاصد سلطان ممالیک خبر یافته بود فریب نخورد و چون قاصد قانصوه به اردوگاه سلیم رسید دستور داد ریش او را بتراشند و این اهانتی بزرگ بود او را بر استری سوار کرد و با اعلان جنگ فرستاد . در این هنگام قانصوه هفتاد و پنج سال داشت اما هنوز نیرومند بود . قانصوه به دوستی عمال خود در شمال شام و به یاری بسیاری از سران مصر اعتماد نداشت.[۱]

در سال در سال ۹۲۲ به سرزمین مرج دابق به فاصلۀ یک منزلی شمال حلب روبرو شدند . قانصوه جناح چپ سپاه خود را به خایریک حاکم خائن حلب سپرد که به محض شروع پیکار با سپاه خود رو به فرار نهاد و چیزی نگذشت که سلطان پیر به سکته درگذشت و پیروزی عثمانی ها کامل شد.

تجهیزات سپاه ترکان بهتر بود زیرا به سلاح های آتشین دور زن چون توپ و تفنگ مجهز بودند و سپاه ممالیک که بیشترشان از بدویان و شامیان بودند از استعمال این سلاح عار داشتند . ترکان از مدتها در پیکار ها باروت به کار می بردند اما سپاهیان مصری و شامی از نظریۀ قدیمی که می گفت شجاعت شخصی عامل مؤثر جنگ است دست بر نداشته بودند.[۲]

۱-همان مرجع ،ص ۸۵-۸۸۴

۲- همان مرجع ،ص۸۸۵

فتح مصر به وسیله سلطان سلیم

سلطان سلیم پس از فتح شام به جانب مصری راند که در آنجا طومان بای یکی از غلامان قانصوه سلطنت می کرد . در محرم سال ۹۲۳ بیرون قاهره دو سپاه روبرو شدند و طومان بای در مرحله اول پیکار شجاعتی از خود نشان داداما فساد سپاه و کینه توزی سران قوم و کمی پول و بدی اسلحه ممالیک و تفوق توپخانه عثمانی ها معرکه را یکسره کرد . بعضی از بدوی ها نیز به کمک سلیم آمدند و سرانجام به شهر دست یافت و آن را به غارت داد از ممالیک هر که را به دست آورد از دم تیغ گذراند و توپخانه وی از ساحل راست نیل باقیمانده سپاه را زیر آتش گرفت. طومان بای به نزدیکی از روسای بدوی گریخت اما سرانجام کشته شد و بر یکی از دروازه های قاهره آویخته شد .بدین ترتیب طومار قدرت ممالیک برای همیشه پیچیده شد. قاهره که از دوران صلاح الدین مرکز اسلام به شمار می آمد دیگر نه پایتخت امپراطوری بلکه مرکز یک ولایت بود . مکه و مدینه به قلمرو امپراطوری عثمانی درآمد و خطیبان مصری به خطبهٔ جمعه از سلطان سلیم یاد می کردند . سلطان سلیم پس از چند ماه توقف در مصر به قسطنطنیه بازگشت و متوکل سوم خلیفه عباسی را با خود برد . بعداً خلیفه را به تهمت اینکه اموالی را که به دست داشت حیف و میل کرده به زندان انداختند او در زندان بود تا اینکه سلطان سلیمان پسر و جانشین سلطان سلیم به او اجازه داد به قاهره بازگردد و در همانجا در ۹۵۰ هجری درگذشت و مرگ وی فصل آخری از تاریخ خلافت اسمی عباسیان بود.[1]

قدرت ممالیک در دوره عثمانی ها و نحوه اداره مصر

سلطان سلیم در سازمان اداری مصر تغییر اساسی نداد فقط یک پاشای عثمانی به نیابت را به نیابت خویش گذاشت و پنج هزار سپاه ینی چری را مقیم آنجا کرد و خایر بک مملوک چرکی را به

نیابت سلطنت مصر برگزید. وی حاکم ترک حلب بود که به ممالیک خیانت کرد . سلیم دوازده ناحیه (سنجق) را که مملکت در دوره حکام مملوک که بین آنها تقسیم شده بود را نگه داشت در آن هنگام و بعد از آن هیچ تغییر عمده ای در طرز اداره پدید نیامد.(۲)

دوازده ناحیه با ولایت مصر همچنان به دست فرمانروایان ممالیک ماند و هر کدام گروهی از جنگاوران را ابزار قدرت داشتند و با غلامان که از نواحی دور و مخصوصاً قفقاز می آوردند مایهٔ نژادی خویش را تقویت می کردند و مانند روزگار قدیم مایات می گرفتند مردان را به سربازی می بردند و فقط به وسیله باجی که سالانه می پرداختند از سلطان عثمانی اطاعت می کردند.

طولی نکشید که پاشای عثمانی در مصر سر رشته امور را از دست داد و چون از زبات و رسوم محل بی خبر بود کاری از پیش نبرد . مدت حکومت پاشاها همیشه کوتاه بود . در مدت حدود سه سده که عثمانی ها بر مصر فرمانروایی داشتند صد و ده پاشا فرمانروایی کردند.(۳) تغییرات پیاپی ، تسلط حکام ترک را بر سپاه مصر سست کرده بود و آشفتگی در صف سپاه زیاد شد از آغاز سده یازدهم فتنه و آشوب زیاد شد . نزاع پاشاها و بک ها از کارهای عادی شده بود. پاشا که از نزاع بک ها برای تقویت مقام خود بهره می کرفت طبعاً آن ها را دامن می زد . در همان اثنا ه در قسطنطنیه قدرت مرکزی به راه سقوط می رفت در ولایات موقعیت والیان یا نایب السلطنه ها سستی گرفت و حرمتشان از دیده مردم رفت.

۱-تاریخ عرب ،ص ۸۶-۸۸۵

۳- ر- ک . معجم الانساب و الاسراۀ الحاکمه،ص۵۴-۲۵۰

۲-شرق نزدیک در تاریخ ،۶۰۵

در این وضع که قدرت حقیقی در دست بک ها و ظاهراً در دست پاشاها بود مردم در سراشیبی بدبختی ونداری و بیچارگی افتادند . کشاورزان که به وسیله پاشا و بک استعمار می شدند با زبونی روبرو بودند و وضع اسفبارشان مانند روزگار ممالیک بود. فساد و ارتشا همه جا رواج داشت و. قحط و ناامنی و وبا نیز کار را آشفته تر می کرد . وبای سال ۱۰۲۹ هجری دویست و سی دهکده را خالی از سکنه کرد . کار به جایی رسید که در اواخر سدهٔ دوازدهم هجری جمعیت مصر که به دوران رومیان هشت میلیون بود به یک سوم کاهش یافت.[۱]

شورش علی بک

به سال ۱۱۸۳ هجری قدرت ممالیک در مصر به اوج رسید و علی بک پاشای عثمانی را از مصر بیرون راند و دعوی استقلال کرد . او که از ممالیک چرکس بود در مصر چنان قدرتی یافت که دم از استقلال زد. در همین اثنا که دولت عثمانی با روسیه در حال جنگ بود علی بک با سپاهی به سوی عربستان و شام راند و آن جا را فتح کرد و به قلمرو خود افزود. دامادش ابوالذهب که در این جنگ دستیار وی بود در تابستان سال ۱۱۸۴ هجری پیروزمند به مکه درآمد و شریف مکه را برداشت و یکی از مدعیان را به جای او گذاشت و او نیز عنوان " سلطان مصر و حاکم دریای سرخ و میانه " را به علی بک داد. علی به نام خود سکه زد و نام او در خطبهٔ روز جمعه ذکر می شد . ابوالذهب با سپاهی به شام رفت و بیشتر شهرهای آنجا از جمله دمشق را گشود و در اوج پیروزی به فکر خیانت افتاد و محرمانه با پاپ عالی گفتگو کرد. ابوالذهب به مصر حمله برد و علی بک گریخت و در سال ۱۱۸۶ هجری در عکا به همکار فلسطینی خود شیخ طاهر عمر پناه برد . در آنجا به وسله کشتی های جنگی رومی که در بندر بود سه هزار مرد آلبانی و مقداری اسلحه به کمک او رسید و برای کسب قدرت پیشین جنگ

را آغاز کرد در یکی از پیکارها به سال ۱۱۸۷ هجری زخمی شد و یا از زهری که به او دادند درگذشت. ابوالذهب غلام سابق وی لقب پاشا را که سلطان عثمانی به او داده بود و هم لقب شیخ البلد را که به سالار ممالیک می دادند را با هم داشت. منصب معتبر بعد از شیخ البلد امیر الحاج بود که بر امور سالانه حج نظارت داشت هرچند حکومت علی بک دوامی نیافت اما ظهور وی ضعف دولت عثمانی را نمودار کرد.[۲]

۱- تاریخ عرب، ص ۹۰۴

۲- شرق نزدیک در تاریخ،ص۶۰۷.تاریخ عرب ص ۹۰۵

حمله ناپلئون به مصر

نزاع بر سر حکومت مصر تا اوایل سده سیزدهم هجری میان سران ممالیک دوام داشت و در آن وقت یک جنگاور نیرومند یعنی ناپلئون بناپارت به مصر هجوم آورد و در تابستان ۱۲۱۳ هجری در اسکندریه پیاده شد. ناپلئون هنگام پیه شدن اعلامیه ای به زبان عربی انتشار داد و ادعا کرد که هدف وی از حمله به مصر تجدید قدرت پاپ بزرگ و مجازات ممالیک است که به خلاف وی و همراهان فرانسوی از مسلمانی بدورند. اما هدف واقعی وی این بود که می خواست خط ارتباط امپراطوری انگلیس را با مستعمرات شرقی برد. و تسلط جهانی فرانسه را فراهم کند. شکست نیروی دریایی فرانسه در ابوثیر به سال ۱۲۱۳ هجری و شکست محاصرهٔ عکا در ۱۲۱۴ هجری و شکست ناپلئون در پیکار اسکندریه به سال ۱۲۱۵ هجری او را با شکست مواجه ساخت و ناچار سپاه فرانسه مصر را رها کرد درهٔ نیل که در عرصهٔ سیاست جهانی اعتباری نداشت و همهٔ اهمیتش از آنجا بود که منبع درآمد ترکیه و تکیه گاه عملیات برای حفظ شام و در عربستان بود ناگهان به میدان سیاست عمومی کشانیده شد و دروازهٔ هندوستان و شرق اقصی بشمار آمد هجوم ناپلئون توجه اروپا را به خط ارتباط جنگی هندوستان که چندان مورد توجه نبود جلب کرد و یک رشته عملیات و دسته بندی های مختلف پدید آورد و شرق نزدیک را در کشاکش سیاست اروپایی انداخت.[۱]

مصر در زمان محمد علی پاشا

در سپاه ترک که فرانسویان را از مصر بیون راند یک افسر جوان آلبانی نژاد مقدونی به نام محمد علی بود که پاپ عالی به سال ۱۲۲۰ هجری لقب پاشا به او داد و فرمانروای مصر شد.[۲] و رسماً

فرمانبردار باب عالی بود . وی بنیانگذار خاندانی است که مدتها بر دره نیل حکومت کرد و از دید تاریخ نو . وی را پدر مصر می توان نامید . از میان سران مسلمانان که معاصر وی بوده اند هیچکس را به نشاط و فعالیت و دور اندیشی چون او نمی توان یافت که در صلح و جنگ بزرگ بود . همهٔ اراضی را که به دست عده ای معین بود مصادره کرد و مالک همهٔ کشور شد و به وسیلهٔ وضع انحصارات ، بازرگانی و صنعت را به ست گرفت و این نخستین اقدام ملی کردن منابع عمومی بود که در جهان عرب انجام گرفت . او(("ترعه ها") حفر کرد و زراعت را به روش جدیدی رواج داد و پنبه کاری را از سودان به دلتای نیل آورد و با آن که فرهنگ نیافته بود به تشویق دانش پرداخت و وزارتی خاص فرهنگ پدید آورد و انجمنی برای فرهنگ و تربیت بنا کرد و نخستین مدرسهٔ مهندسی را به سال ۱۲۳۱ هجری و مدرسهٔ طب را در مصر ایجاد کرد و استادان و طبیبان را بیشتر از فرانسه آورد و هیئت های نظامی و تربیتی برای تعلیم به مصر دعوت کرد و همچنین گروههایی برای آموزش نظامی و فرهنگی به اروپا فرستاد.[۳]

نخستین کار جنگی محمد علی پاشا حمله به عربستان وهابی بود که به سال ۱۲۲۶هجری شروع شد و تا سال ۱۲۳۳ هجری طول کشید فرماندهی سپاه با طوسون پسر محمد علی بود. به مناسبت حرکت سپاه در قلعهٔ قاهره مهمانی ترتیب داده شد و عدهٔ زیادی از اعیان کشور که ممالک نیز از آن جمله بودند دعوت شدند و همهٔ ممالک را از دروازهٔ قلعه به راهی دیگر بودند را از دم شمشیر گذراند و از چهارصد و هفتاد مملوک جز چند تن نجات یافتند در همان وقت در همهٔ نقاط دیگر کشتار ممالک انجام گرفت بدین سان مشکل ممالک که شش سده تمام مصر را آشفته داشت از میان برخاست.

۱-تاریخ عرب ، ص۹۰۶ **۲- ر.ک. تاریخ ملل و دول اسلامی ،ص ۴۸۵به بعد**

ترعه: دهانهٔ جوی؛آبراه؛ مجرای باریکی که مصنوعاً برای اتصال دریا یا دو رود حفر کرده باشند.(فرهنگ فارسی دکتر محمد معین)

حمله جنگی دوم به طرف جنوب بود و پرچم مصر را به سودان شرقی در سرزمین نوبه به ۱۲۳۵هجری برافراشت و جانشینان محمد علی بقیهٔ سودان را گشودند و از این مشکلی به وجود آمد که سالها میان انگلیس و مصر برسر سودان اختلاف نظر وجود داشت . در حملهٔ سوم سپاه و نیروی دریایی مصر با نیروی باب عالی برضد مردم یونان که برای استقلال خود می کوشیدند وارد پیکار شد.در آن هنگام سلطان عثمانی محمود دوم (۱۲۵۵-۱۲۲۳هجری) بود که اصلاحات متصورانه ای کرده ینی چری ها را از میان برداشته بود نیروی دریایی عثمانی و مصر به نزدیک ناوار به وسیلهٔ نیروی دریایی انگلیس و فرانسه و روس در هم شکسته شد و از ۷۸۲ کشتی جز بیست و هفت کشتی روی آب نماند. خلیفهٔ عثمانی به سلطان مصر وعده داده بود در قبال کمکهای جنگی ولایت شام را به قلمرو او ملحق کند . چون به وعدهٔ خود وفا نکرد محمد علی پسر خود را به سال ۱۲۴۶ هجری برای اشغال شام فرستاد.

فرماندهی حملات موفقیت آمیز ضد وهابیان از سال ۱۲۳۱-۱۲۳۳ هجری با ابراهیم پسر محمد علی بود و همچنین او فرماندهی جنگ بیهوده با یونان را به عهده داشت و این حملهٔ اخیر مهمترن عملیات جنگی بود که به دوران محمد علی انجام پذیرفت. از آن پس سپاه محمد علی ده سال در سوریه بود و چیزی نمانده بود که ضربت نهای را به امپراطوری عثمانی وارد کد و آن را از میان بردارد . در نتیجهٔ دخالت دولتهای اروپاییمحمد علی ه ناچار سپاه خویش را فرا خواند و شام را تخلیه کرد. دولتهای اروپایی زوال امپراطوری عثمانی را ر خلاف مصالح خویش می دانستند و ظهور یک دولت جوان و نیرومند ارتباطات شرقی آنان را به خطر می انداخت. به سال ۱۲۵۷ هجری فرمانی از باب عالی صادر شد که پاشائی مصر را در خاندان محمد علی پاشا موروثی کرد و به موجب رمان دیگری حکومت سودان نیز به او واگذار شد بدین سان رویای تأسیس امپراطوری مصری آسیایی به شکست انجامید.[1]

پیاده شدن ناپلئون در سرزمین مصر از جهات مختلف آغاز دوران تازه ای به شمار می آید. این حادثه مبدأ دورانی است که در اثنای آن رابطه با گذشتهٔ کهن انقطاع یافت. ناپلئون همراه خود یک چاپخانه عربی را که از واتیکان به غنیمت گرفته بود با خود به مصر آورد. این نخستین چاپخانه ای بود که به درهٔ نیل راه یافت و به دنبال آن چاپخانهٔ معروف بولاق که هنوز هم چاپخانهٔ رسمی دولت است پدید آمد . فاتح فرانسوی از چاپخانهٔ علمی برای چاپ یک نشریهٔ تبلیغی استفاده کرد . به علاوه چیزی مانند یک انجمن علمی و ادبی و یک کتابخانه پدید آورد، تا آن زمان مردم جهان عرب در بند رسوم کهن و به دور از جهان نو می زیستند و نمی دانستند دنیا تا کجا پیش رفته است. این ارتباط ناگهانی با مغرب زمین نخستین ضربه ای بود که برای بیداری مردم مصر از خواب گران مؤثر افتاد.

محمد علی اهمیت این تماس نخستین را دریافت و به همت او جنبش تبلیغ آغاز شد و از فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی افسرانی برای تعلیم سپاه فرا خواند و همچنین گروههای شاگرد برای تعلیم و تمرین به اروپا فرستاد و در این کار از روشی که پیش از او ترکان داشته بودند پیروی کرد.

۱- تاریخ عرب ،ص۹۰۹

جانشینان محمد علی پاشا

محمد علی پاشا در سال ۱۲۶۲ هجری در گذشت و چون ابراهیم هشت ماه قبل مرده بود عباس اول (۷۰-۱۲۶۴هجری)پسر طرسون جانشین وی گردید . عباس مسلمان متعصبی بود و از آداب و تربیت اروپایی سخت انزجار داشت . او همهٔ مستشاران بیگانه را بیرون راند و مدارس فرنگی و همهٔ مؤسساتی که رنگ اروپایی داشت را بست جانشین او سعید (۷۹-۱۲۷۰هجری)نیز با غربیها مخالف بود . اسماعیل (۹۶-۱۲۷۹هجری)نسبت به اروپا علاقهٔ مخصوص نشان داد . از او نقل شده است که گفته بود مصر قسمتی از اروپاست.[1]

در دورهٔ اسماعیل کانال سؤئز حفر شد و نیروی مالی و انسان که در این راه به مصرف رسید و همچنین اسراف کاری فرمانروایان باعث ورشکستگی دولت و مجوز دخالت اروپا شد. کانال سوئز قسمتی از شاهراه اساسی ارتباط جهانی شد و خساراتی که از کشف دماغهٔ امید نیک زاده بود جبران کرد . حفر کانال یکصد مایل طول داشت بیست میلیون لیره خرج داشت که از فروش سهام در اروپا و مخصوصاً فرانسه فراهم شد. در نتیجه اقداماتی که اسماعیل انجام داد دولت عثمانی لقب خدیو به او داد و مقام او را موروثی کرد و این تقریباً به منزلهٔ شناسای او به سلطنت مصر بود.به سال ۱۲۹۶ هجری در نتیجهٔ دخالت انگلیس و فرانسه بدون جلب رضایت دولت عثمانی خدیو اسماعیل خلع شد و قدرت به دست دو دولت افتاد. در این موقع سپاه که بیشترافسرانش چرکس نژاد بودند به شدت ناراضی بودند . کشاورزان از مالیاتهای سنگین و سربازی و بیکاری که دولت برای انجام کارهای عمومی به آنها تحمیل می کرد شکایت داشتند . بالاخره از نارضایتی ها شورشی برخاست که در رأس آن یک افسر روستا زاده به نام احمد عرابی بود. ولی شورش به دست انگلستان در سال۱۲۹۹هجری به نزدیک تل الکبیر خاموش شد و عرابی را تبعید کردند. این حادثه به انگلستان فرصت داد که رسماً مصر را اشغال کند .

با وجود این مصر تا کمی بعد از جنگ جهانی اول که انگلیس آنجا را علناً تحت الحمایهٔ خود شمرد ظاهراً تابع دولت عثمانی بود. در این موقع خدیو عباس حلمی از کار برکنار شد و حسین کامل عمویش جای او را گرفت و عنوان سلطان یافت . فؤاد که به سال ۱۳۳۵ هجری جانشین برادر خویش شد فقط به سال ۱۳۴۰ هجری که دوران تحت الحمایگی به پایان رسید و مصر استقلال یافت و قانون اساسی برای آن تنظیم شد عنوان سلطان گرفت . انگلستان بدون هیچ کوشش و فداکاری مردم از موقعیت خود در مصر دست برنداشت. پیشوای جنبش ملی یکی از پیروان عرابی به نام سعد زغلول بود که چون عرابی روستا زاده اما تواناتر و داناتر از او بود و از جمله شاگردان سید جمال الدین اسد آبادی به شمار می رفت.سعد به سال ۱۳۳۷هجری از انگلستان اجازه خواست که با هیأتی به پاریس و لندن سفر کند و در کنفرنس صلح از حقوق مصر دفاع کند ولی اهانت دید و به مالت تبعید شد و به صورت یک قهرمان ملی درآمد. کوشش سعد و حزب او که به نام ((وفد))بود به سال ۱۳۵۵ هجری به نتیجه رسید و میان انگلیس و مصر پیمانی امضاء شد که به که به موجب آن نیروی انگلیس همه جا را تخلیه کرد و در کانال سوئز استقرار یافت و همچنین انگلستان از حق حمایت بیگانگان و دارائیشان صرف نظر کند و کار را به دولت مصر واگذار کند به موجب این پیمان دو طرف بر ضد دشمنانشان همکاری می کردند و حق استفاده از بنادر و فرودگاه ها و وسائل حمل و نقل را داشتند و همهٔ امتیازات از میان رفت.

در کودتای بدون خونریزی که در سال ۱۳۷۱ هجری و با همکاری یک دسته از افسران آزاد انجام گرفت ژنرال نجیب به عنوان رئیس جمهور مصر انتخاب شد و بازماندهٔ دودمانی که حدود یک سال بر مصر فرمانروایی کرده بودند تبعید شدند و بدین ترتیب در سال ۱۳۷۲ هجری

سلطنت ملغی شد. در سال ۱۳۷۳ هجری ژنرال نجیب که به اخوان المسلمین گرایش داشت از کار برکنار شد و جمال عبد الناصر رئیس جمهور مصر شد.

۱- تاریخ عرب،ص۹۳۲

فصل دوم

تاریخ شام تا پایان دورۀ خلفای راشدین

وجه تسمیهٔ شام

شام بر سرزمینی اطلاق شده که در جنوب غربی آسیا قرار دارد و شامل کشورهای اردن ، سوریه ، لبنان ، فلسطین و بخشی از صحرای شمالی عربستان کنونی می باشد . در مورد وجه تسمیهٔ آن اختلاف است . برخی گفته اند چون در سمت چپ قبله قرار گرفته یا شهری است که فرزندان کنعان بر سر دو راهی رسیدند به سمت چپ رفتند به همین سبب شام نامیده شده است . یاقوت می نویسد احتمال می رود شام مشتق از الید الشومی به معنای دست چپ می باشد اما اینکه شام را به جهت آنکه در سمت چپ قبله قرار گرفته به این نام خوانده اند درست نیست زیرا قبله راست و چپ نباشد.[1] وجه دیگر آن است که چون زمین آن به رنگ سپید ،سرخ و سیاه است شامات نامیده شدو همچنین از شامه به معنای خال است . برخی نیز این شهر را به سام بن نوح منسوب دانسته و گفته اند این شهر در اصل سام بوده که سین آن تبدیل به شین شده ولی غالب مورخان این گفته را نادرست دانسته و بر این باورند که سام هرگز پای به آنجا نگذاشته و آن را ندیده است.[2] شام از باب اطلاق عام بر خاصبه شهر دمشق نیز اطلاق شده است.

سوریه نامی است که از عهد اسکندر بر سرزمین شام اطلاق شده زیرا چون آشوریها بر این سرزمین فرمانروایی داشتند به این نام نامیده شد. بکری در مورد وجه تسمیهٔ سوریه گوید : گفته شده سبب نسبت دادن به صور که مرز شام قدیم بوده به این نام نامیده شده و مخرج صاد و سین یکی است . دیگران گفته اند که هنگامی که یونانیها شام را گشودند و آشوریها را دیدند که ادارهٔ این سرزمین را برعهده داشتند آنجا را آشوریه نامیدند. مسعودی گوید : در زمان ما سوریه همان شام و جزیره است رومیها آن بخش از سرزمین شام و عراق را که ساکنان آن مسلمانان هستند سوریه می نامید. شام در گذشته از مغرب محدود بوده است از مشرق به دریای مدیترانه از شمال به روم و از جنوب به مرزهای مصر و و تپهٔ بنی اسرائیل و در حد جنوبی آن که شبه جزیرهٔ

عربستان را از شام جدا می سازد عارضهٔ طبیعی وجود ندارد و به لحاظ زمین شناسی نمی توان شام را از شبه جزیرهٔ عربستان جدا کرد . به لحاظ تاریخی نیز این جدایی ناممکن است زیرا قبایل عرب در کرانهٔ باختری رود فرات و امتداد آن در بیابان تا شام و فلسطین ،شبه جزیرهٔ سینا و کرانه های شرقی نیل ساکن بوده اند و نویسندگان کهن یونانی ولاتینی آن را جزء اماکن عرب خوانده اند و عربستان یا سرزمین های عربی نامیده اند . در سرزمین شام شهرهای زیادی بوده است که برخی از آنها در گذشته موقعیت مهمی داشته است و اکنون ویران شده است مانند: قیساریه ، معره ، انطاکیه ، قنسرین ،جرش پترا ، بصری ، صیدا ، صور ، تدمر، بعلبک ، و عسقلان برخی از این شهرها به سبب موقعیت خاص طبیعی باقی مانده است ماند دمشق ، حمص ، حماهٔ ، طرابلس ، حلب ، بیروت و بیت المقدس.

۱-معجم البلدان، ج ۲ ، ص ۳۵۴

۲- خطط الشام ،ج ۱ ،ص ۸

تاریخ شام پیش از اسلام

شام از آغاز تاریخ خود مورد توجه کشور گشایان بوده و چندین سده در تصرف دولتهای خارجی خارجی بوده است عواملی که موجب این حملاتت می شد یکی موقعیت این سرزمین بود که بر سر راه تجارتی و نظامی بین مدیترانه و بین النهرین بود و دیگر این که دوقارهٔ آسیا و اروپا را به یکدیگر وصل می کرد . همچنینیدایش برخی از نهضت های دینی و فرهنگی در این منطقه و وضع متنوع خاک آن را از لحاظ پستی و بلندی که مشکلی بر سر دو راه وحدت سیاسی آن بود در این مورد اثر داشته است.

نخستین قوم سامی که در ناحیهٔ شام ماندگار شدند آموریها بودند که ظاهراً در نیمهٔ هزارهٔ سوم پیش از میلاد به این سرزمین آمدند و آخرین پادشاه سلسلهٔ آموری از حدود ۱۷۳۰ تا ۱۷۰۰ پیش از میلاد سلطنت کرد. نخستین فرهنگ بومی این ناحیه فرهنگ فینیقی بود. قوم سامی مهم دیگری که در این سرزمین مستقر شدند آرامیها بودند (اواخر سدهٔ یازده پیش از میلاد) که پایتخت آنان دمشق بود قریب به دو سده آرامیهای شام دشمنان سر سخت عبرانیان فلسطین بودند . مدت مدیدی زبان آرامی زبان عمومی همهٔ ناحیهٔ هلال خصیب بود در طی دورهٔ حکومت سامیان مصریها (در حدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد)آشوریها ، بابلیها و ایرانیان مساویاً همه یا بخشی از شام را مطیع خود ساختند . در این اوضاع مردم شام گرفتار کشتار و غارت و چپاول می شدند. در دورهٔ امپراطوری امران کار شام رونق گرفت و زندگی مردم بهبود یافت پس از فتوحات اسکندر مقدونی (۳۳۲-۳۳۱ پیش از میلاد) و تجربهٔ وی بعد از وفاتش شام جزء قلمرو سلوکیان گردید. حکومت سلوکیان بر شام به خاطر اختلافاتی که با بطالسه مصر بر سر منطقهٔ فلسطینی داشتند در معرض تهدید بود. مصریها عموماً قسمت جنوبی شام را در اختیار داشتند تا آن که آنتیو سوم این قسمت را فتح کرد . سلوکیان مهاجر جنبش هایی تأسیس کردند و برای رواج فرهنگ هلنیتی

تلاش زیادی از خود نشان دادند. بسیاری از شهرهای شام مراکز فرهنگ هلنیتی شدند. اما این فرهنگ در عامهٔ مردم نفوذ نیافت و در قرن اول پیش از میلاد که مهاجمات ارمنستان و اشکانیان به این سرزمین آغاز شد فرهنگ هلنیتی از این دیار رخت بربست.

رومیان تحت رهبری یومیوس به فتح شام پرداختند و در سال ۶۳ میلادی فتح آن به انجام رسید اما جنگ رومیان و اشکانیان در شام ادامه داشت و رومیها برای تأمین نیروی مورد نیاز از شام بَرده و سرباز می بردند . پیدایش مسیحیت در فلسطین و گسترش آن در سراسر منطقهٔ شام و تشکیل دولت تدمر که علاوه بر شام ، بین النهرین و قسمتی از ارمنستان را نیز در بر گرفت و حوادثی که میان دولت تدمر ، ایران و رومیان رخ داد ، (دایرهٔ المعارف ذیل کلمهٔ سوریه) و در نهایت دولت تدمر به وسیلهٔ رومیان منقرض گردید. که از جمله حوادث مهم و قابل توجه می باشد. پس از تجزیهٔ امپراطوری روم شرقی و روم غربی شام جزء قلمرو بیزانس یا روم شرقی گردید و تا هنگام فتح آن به وسیلهٔ مسلمانان جزء قلمرو این امپراطوری بود.

دولت بیزانس پس از غلبه بر شام به اذیت و آزار یهودیان پرداخت به موجب بعضی از روایات در سدهٔ اول میلادی تعدادی از یهودیان فلسطین به عربستان کوچ کردند و در یثرب و اطراف آن ساکن شدند.

در سدهٔ چهارم میلادی دولت بیزانس مسیحیت را به عنوان آئینی رسمی پذیرفت و امپراطور خود را حامی مسیحیان می دانست و گاهی مستقیماً و یا به وسیلهٔ حبشی ها که مسیحی مذهب بودند علاوه بر تبلیغ مسیحیت در امور داخلی شبه جزیرهٔ عربستان نیز دخالت می کرد.

اعراب که واسطهٔ تجارت میان آسیا و اووپا بودند در سفرهای تابستانی به شام رفت و آمد داشتند و حتی حضرت محمد (ص) شخصاً پیش از بعثت یک یا دو سفر تجارتی به شام داشتند همین رفت و آمدها موجب گسترش مسیحیت در عربشتان شد.

همزمان با دورهٔ بعثت پیامبر (ص) علاوه بر آنکه در شام مسیحیت رواج یافته بود و دین رسمی و قدرت حاکمه بود در شبه جزیرهٔ عربستان نیز در حال گسترش بود علاوه بر آنکه مسیحیت در میان لخمی ها ، غسانی ها و مردم یمن رو به گسترش بود و در جنوب عربستان نجران یکی از مراکز تبلیغی فعال مسیحیت بود . در نجد میان قبایل تمیم ، کنده ، طی، کلب و در عراق میان قبایل ثغلب و ایاد و بکر و حتی در مدینه نیز عده ای به این دین گرایش یافته بودند و مردم مکه که مسیحیت را نپذیرفتند به این خاطر بود که اگر آنان مسیحیت را می پذیرفتند ناگزیر در برخی از جنبه ها تبعهٔ بیزانس می شدند. و چون مردم مکه در صدد بودند بی طرفی خود را میان امپراطوری های بیزانس و ساسانی حفظ کنند از پذیرش مسیحیت خود داری کردند.[1]

گرچه اسلام از آغاز ادیان توحیدی را به سمیت شناخت و حتی پیش از آن که در سال هفتم یا نهم هجری در قرآن صراحتاً جایگاه اهل کتاب در جامعهٔ اسلامی مشخص شود به موجب سنت پیامبر مسیحیان و یهودیان تا زمانی که دست به دسیسه و توطئه نزده بودند می توانستند با مسالمت در کنار مسلمانان زنگی کنند. در قرآن آیات متعددی در مورد اهل کتاب نازل شده است و ائین یهودی و مسیحی به عنوان ادیان توحیدی مورد تأیید اسلام است . سیرهٔ پیامبر نیز گویای آن است که اهل کتاب در انجام مراسم دینی خود آزادی عمل داشته اند هجرت مسلمانان به حبشه که فرمانروائی مسیحی داشت و دفاعی که از مسلمانان در برابر درخواست قریش به عمل آمد و پذیرائی چندین ساله از آنان نمونه ای از روابط خوب و صمیمی مسلمانان و مسیحیان در صدر اسلام بود. قرار داد مسیحیان نجران ، پیامبر و آزادی عملی که در انجام وظایف دینی داشتند نمونهٔ عملی دیگری از این روابط است.

۱-برخورد اسلام و مسیحیت ، ص ۱۷

دومةّ الجندل ((نخستین برخورد مسلمانان با مسیحیان در شام))

رسالت حضرت محمد (ص) که می بایست پیام اسلام را به همهٔ جهانیان ابلاغ نماید و اهداف و مطامع امپراطوری بیزانس را که در شکل مدافع مسیحیت در صحنهٔ سیاست ظاهر شده بود موجب برخورد اسلام و مسیحیت گردید. قریش که واسطهٔ تجارت میان مردم شام و مصر بودند سالها در مقابل اسلام ایستادگی کردند تا شاید بتوانند با رعایت بی طرفی منافع مادی خود را حفظ نمایند. بدین لحاظ توجه اصلی پیامبر در طی ۲۱سال از ۲۳ سال دوران بعثت ، مبارزه با جبههٔ کفر و شرک داخلی بود و کمتر فرصتی دست می داد که جزء اعزام مبلغ وجه خود را به کشورهای همجوار عربستان معطوف دارند.

پس از یک رشته جنگهایی که در طی سالهای اول تا چهارم هجری بین مسلمانان و قریش رخ داد . قریش به این نتیجه رسید که مسلمانان در مدینه به قدرتی در حال گسترش تبدیل شده اند و اگر چه قریش با بسیج همهٔ امکانات خود توانسته بود ضربه ای محدود به مسلمانان وارئ کند ولی به تنهایی توان ایستادگی در مقابل مسلمانان را نداشتند و بدین منظوردر صدد برآمدند با تحریکات از خارج شبه جزیرهٔ عربستان و یافتن هم پیمانانی در آنجا فشار بر مسلمانان را افزایش دهند.

گرچه در مورد انگیزهٔ غزوهٔ دومةّ الجندل اختلاف نظر وجود دارد اما برخی برا ین باورند که غزوهٔ دومةّ الجندل حرکت تعرضی از جانب مسلمانان برای ترساندن قیصر روم بوده است.[1]

۱-مغازی ، ج ۱، ص ۲۹۹

برخی نیز بر این باورند که غزوهٔ یاد شده حرکت حساب شدهای بود که با همکاری قریش و مسیحیان شام برای ضربه زدن به مسلمانان برنامه ریزی شده بود. به گفتهٔ محمد حمید الله نقشه به نحوی طرح شده بود که در شرایطی که مسلمانان برای مقابله با توطئه ای که در دومةّ الجندل به وجود آمده بود عازم آنجا شده بودند و مدینه بدون دفاع ماند قریش و متحدان آنها قرار بود که مرکز دولت اسلام را مورد حمله قرار دهند . به هر حال چون خبر به مدینه رسید که گروهی در دومةّ الجندل که با دمشق پنج روز و با مدینه سیزده یا پانزده روز فاصله داشت جمع شده اند و آهنگ نزدیک شدن به مدینه را دارند پیامبر با حدود هزار نفر از مسلمانان با شتاب از بیراهه و شبانه برای مقابله با آنان عازم دومةّ الجندل شدند. مردم که از حرکت مسلمانان با خبر شده بودند پراکنده شدند و بدون درگیری مسلمانان به مدینه بازگشتند و بخشی از اموال آنان را به غنیمت گرفتند .[1]

برخی از روایات حاکی از آن است که پیامبر که به۸ توطئهٔ دشمن پی برده بودند از میان راه مدینه برگشتند . به گفتهٔ مسعودی به مسلمانان خبر رسید که هراکلیوس در سرزمین بلقا فرود آمده است . مسلمانان در صدد برآمدند تا وضعیت دشمن را به پیامبر گزارش دهند و درخواست کمک کنند عبدالله بن رواحه آنها راجمع کرد و گفت ما هرگز با دشمن به اتکای عدد زیاد با اسب و سلاح زیاد جنگ نکرده ایم بلکه با عبادت دین که خدا ما را با آن گرامی داشته است جنگ کرد ه ایم.

مسلمانان پیش رفتند تا در مرزهای بلقا در یکی از آبادیهای آن به نام مشارف با سپاهیان هیراکلیوس از روم و عرب روبرو شدند و چون دشمن نزدیک شد مسلمانان خود را به قریهٔ موته رساندند و جنگ در آنجا آغاز شد. زید بن حارثه ، جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه به شهادت رسیدند . بعد از آن مسلمانان خالد بن ولید را به فرماندهی برگزیدند و او توانست با تغییر

آرایش لشکر تعداد زیادی از دشمنان را بکشد و به سرعت عقب نشینی کند.[۱] وچون مردان قریهٔ موته نزدیک مدینه رسیدند پیامبر (ص) به استقبال آنان بیرون آمدند ولی مردم مدینه آنان را به گریختن از جهاد متهم کردند.[۲]

در سال هشتم هجری درگیری دیگری میان مسلمانان و بیزانس و متحدان عرب آنها روی داد که در تاریخ لز آن به نام سریهٔ ذات السلاسل یاد می شود . ذات السلاسل آبگاهی بود پشت وادی القری که فاصلهٔ آن تا مدینه ده روز راه بوده است . در مورد علت جنگ گفته شده است قبیلهٔ فضاعه که متحد رومیان بود در جنگ موته در کنار رومیان می جنگیدند . [۳] و قبیلهٔ (بلی) قصد تعرض به مدینه را دارد . پیامبر عمرو عاص را که مادرش از قبیلهٔ بلی بود به عنوان فرماندهٔ تعیین کرد تا عرب را برای جنگیدن با شامیان تشویق کند . عمروعاص که از زیادی تعداد دشمن با خبر شد درخواست کمک کرد و به سرزمین های قبایل بلی و عنزه و بلقین حمله برد . در ابتدا مشرکان فراری شدند و در نهایت جنگی که میان طرفین روی داد به شکست مشرکان انجامید .[۴] در برخی از منابع شیعه نقل شده است که دونفر از مهاجران برای سرکوب قبایلی که در صدد حمله به مدینه بودند اعزام شدند و چون نتیجهٔ قطعی حاصل نشد سرانجام حضرت علی (ع) رهسپار وادی الرسل شد و با کشتن تعدادی از دشمنان و فرار بقیهٔ آنان غنایمی نصیب مسلمانان شد.[۵]

۱- مغازی ، ج۲، ص۵۸۲

۲- تاریخ پیامبر اسلام ،ص ۵۳۷

۳- التنبیه و الاشراف ،ص ۲۴۴

۴- مغازی ، ج۲، ص۵۸۸

۵- تاریخ پیامبر اسلام ،ص ۳-۵۴۲

اکیدر بن عبدالملک کندی فرمانروای دومةّ الجندل از هراکلیوس پادشاه روم اطاعت می کرد غزوۀ دومةّ الجندل آغاز جنگهای پیامبر با رومیان و مسیحیان شام بود و مقدمۀ یک رشته جنگهایی بود که در نهایت به گشوده شدن شام به دست مسلمانان انجامید. [1]

تنظیم پیمان صلح حدیبیه و فراغت پیامبر از جبهۀ داخلی عربستان فرصتی به وجود آورد که پیامبر (ص) در اواخر سال ششم یا اوایل سال هفتم هجری زمامداری عربستان و ممالک همجوار آن جا را به اسلام دعوت کند یکی از نامه ها را برای امپراطوری روم بود و اولین ارتباط بین دو دین اسلام و مسیحیت بود.

در مورد پاسخ امپراطوری روم و موضعگیری او در مقابل اسلام اختلاف نظر وجود دارد. برخی از روایات حاکی از آن است که شخص امپراطور تمایلی به اسلام داشت ولی یاران و درباریان او مخالف اسلام بودند و این وضع نشانگر آن بود که بزودی برخورد میان مسلمانان و روم شرقی روی خواهد داد.

سریهٔ موته

در سال هشتم هجری پیامبر (ص)حارث بن عمر ازدی را با نامه ای نزد پادشاه بصری فرستاد و چون حارث به سرزمین موته رسید شرحبیل بن عمرو غسانی راه بر او گرفت و اورا به شهادت رساند چون خبر به پیامبر رسید مردم را به جهاد فرا خواند رسول خدا با سه هزار مرد جنگی در جرف اردو زد . رسول خدا پرچم را به دست زید بن حارثه داد و به آنان فرمود تا همانجایی که حارث به شهادت رسیده بود پیش روند و مردم را به اسلام دعوت کنند و اگر از قبول اسلام خودداری کردند با آنان بجنگند . در این سریه پیامبر سه فرمانده تعیین کرد و فرمود اگر هر سه کشته شدند مسلمانان برای خود امیری برگزینند . پیامبر در مورد نحوهٔ رفتار با زنان و کودکان و افراد فرتوت توصیه هایی کردند.

مسلمانان در وادی القری فرود آمدند و چند روزی آنجا ماندند سپس به حرکت خود ادامه دادند تا به معان که از سرزمین شام است فرود آمدند.[۲]

۱- التنبیه و الاشراف

۲- مغازی ،ج ۲ ،ص۵۷۹

غزوۀ تبوک

تبوک در دوازده روز فاصله از مدینه و در سرزمین شام واقع شده است . پیامبر (ص)خبر یافت که دولت روم سپاه سپاه فراوانی فراهم آورد و مقرری یک سالۀ آنان را پرداخته و همکاری قبایل لخم ، جزام ، عامله و غسان را نیز جلب کرده و نیروها را به لقا فرستاده است و شخص امپراطور در حفص اقامت دارد .[1] فصل تابستان و گرمی هوا و همچنین دوری راه و نگرانی از سپاه انبوه روم و توطئۀ منافقان بسیج نیرو ها را با مشکل روبرو کرده بود . پیامبر افرادی را به سوی قبایل فرستادند تا آنان را به جهاد دعوت کنند.[2]

پیامبر (ص) علی (ع) را ذر مدینه جانشین خود قرار داد و در ماه رجب سال نهم با سی هزار مسلمان به تبوک وارد شدند بیست روز در آنجا ماندند و معلوم شد گزارش نبطی ها در مورد رومیان نادرست بوده است.[3]

در این سفر هر چند جنگی رخ نداد ولی حاکمان ایله، دولت اسلام را به رسمیت شناختند و به مسلمانان جزیه پرداختند پیامبر (ص) از تبوک خالد بن ولید را با جمعی از مسلمانان بر سر اکیدر بن عبدالملک کندی فرمانروای دومۀ الجندل فرستاد و چون اکیدر اسیر شد او را نزد پیامبر آوردند و متعهد شد که جزیه بپردازد.[4]

۱-مغازی ، ج ۲ ، ص ۷۵۴

۲- تاریخ پیامبر اسلام ، ص،۶۲۴

۳-التنبیه و الاشراف ، ص ۱۲۹

۴- مغازی ، ج ۳ ،ص ۷۸۳

اوضاع سیاسی و اجتماعی شام در آستانهٔ فتوحات اسلامی

سرزمین شام حدود هشصد سال جزء فلمرو روم بود .در سدهٔ سوم میلادی ژوستین ایتالیا، آفریقاریا، و بخشی از اسپانیا توانست وحدت ملی را در سراسر قلمرو خود حاکم سازد . ولی در جبههٔ شرقی و در برخورد با ایران نتوانست موفقیتی کسب کند و جنگهای چندین ساله که میان ایران و بیزانس ادامه داشت باعث ضعف هر دو دولت گردید . در عهد خسرو دوم (۶۲۸- ۵۹۰) میلادی ایرانیها بیت المقدس و مصر را تسخیر کردند ولی هراکلیوس این نواحی را پس گرفت. وصول مالیاتهای سنگین برای مخارج جنگ و ادارهٔ امپراطوری و تدارک نیروی انسانی برای جنگهای طولانی که بخشی از آن را سرزمین شام می بایست تأمین کند نارضایتی مردم را در پی داشت وحدتی که ژوستین به وجود آورده بود در اواخر سدهٔ ششم میلادی از میان رفت و هراکلیوس در اوایل سدهٔ هفتم در صدد برآمد با استفاده از احساسات مذهبی که جای احساسات ملی را گرفته بود دوباره ایالات روم را متحد سازد . او با تلفیق نظریهٔ شورای چالدون که حضرت عیسی را دارای دو طبیعت جداگانه که در یک ذات واحد جمع شده اند می دانست و این نظریه مورد تأیید دولت مرکزی بیزانس بود . مذهب یعقوبی با منوفیزیت که بر این باور بود که در وجود حضرت عیسی یک شخصیت بیشتر نمی تواند وجود داشته باشد و این مذهب به مدت دوسده در مصر و شام رواج یافته بود . مذهب جدیدی به نام مونوتیسزم که ترکیبی از دو مذهب بو به وجود آورد و بین دو گروه سازش برقرار کند و مردم را وادار به قبول آن کند . در حقیقت احساساتی را که هراکلیوس برانگیخت به اندازه ای شدید بود که می توان شواهدی قوی به دست آورد که حاکی از این است که اکثریت قشری از سکنهٔ امپراطوری روم که در زمان هراکلیوس فتح شد از طرفداران و دوستان اعراب بودند این اکثریت به هراکلیوس به عنوان اهل بدعت می نگریستند و ار آن بیم داشتند که ممکن است وی برای تحمیل نظریهٔ مونوتیسزس خود دست به شدت عمل و

مجزات بزند. به این جهت بود که آنان با آمادگی و حتی علاقهٔ کامل مایل بودند فرمانروای دیگری را که تعهد آزادی دینی را بنماید بپذیرند و حاضر بودند در مقابل کسی که معترض عقاید دینی آنان نشود گذشتهایی نیز داشته باشند.[1] پیروزی مسلمانان بر دولت ساسانی ، بی توجهی رومیان به استحکامات مرزی ، قطع کمک های بیزانس به قبایل عربی که در جنوب بحر المیت بر راه مدینه به غزه اقامت داشتند پس از پیروزی بیزانس بر مسلمانان در سریهٔ موته وابستگی نژادی ساکنان شام و فلسطین با جنگجویان مسلمان و اختلاف نژادی با رومیان از جمله عواملی بود که در دگرگونی روابط مردم شام و بیزانس دخالت داشت و ساکنان این منطقه را به دولت بیزانس بدبین می ساخت.[2]

۱- تاریخ گسترش اسلام ، ج۲ ، ص۴۱-۴۰

۲- تاریخ عرب ، ص۱۸۳

اهمیت فتح شام برای مسلمانان

فتح شام از جنبه های مختلف برای مسلمانان اهمیت داشت. به لحاظ دینی چون این سرزمین در تصرف بیزانس بود که خود را حامی مسیحیان می دانست و همانطور که قبلاً اشاره شد مقارن بعثت پیامبر مسیحیت در داخل شبه جزیرهٔ عربستان رو به گسترش بود. فتح شام به منزلهٔ مقابله با تبلیغات آنان بود بخصوص که بیت المقدس که یکی از مراکز فعال تبلیغی مسیحیت و مورد احترام مسیحیان بود در این منطقه قرار داشت . گذشته از آن وجود مسجد الاقصی که اولین قبلهٔ مسلمانان بود و مسلمانان برای آن احترام خاصی قائلند اهمیت فتح شام را دو چندان می کرد.

تصرف سرزمینی با چنان اهمیت سوق الجیشی و شکست یکی از بزرگترین دولتهای آن روزگار که سالها در برابر حمله های ایرانیان ایستادگی کرده بود بر اهمیت و اعتبار اسلام در جهان می افزود و گویای آن بود که هیچ یک از قدرتها توان مقابله با اسلام را ندارند.

از جنبهٔ نظامی با توجه به موقعیت خاص جغرافیایی شام می توانست به عنوان یک پایگاه برای حمله به سایر مناطق مورد استفاده قرار گیرد. همانطور که بعدها می بینیم شام پایگاهی شد که از آنجا حمله به ارمنستان ، شمال عراق ، گرجستان ، و آذربایجان آغاز گشت و چون نزدیکترین راه به اروپا بود مبدأ حمله های مسلمانان به آسیای صغیر و اروپا شد که تا سده های متوالی ادامه داشت و در نهایت فتح مرکز بیزانس را درپی داشت. دسترسی مسلمانان به دریای مدیترانه و تأسیس نیروی دریایی در کرانهٔ آن دریا بر قدرت نظامی مسلمانان می افزود.

از جنبهٔ اقتصادی نیز فتح شام موجب می شد که مسلمانان که قدرت اقتصادی قریش را در هم شکسته بودند بتوانند تجارت شرق و غرب را در اختیار داشته باشند. گذشته از آن وجود

زمینهای حاصلخیز در جنوب شرقی و شرق دریای مدیترانه مشکلات اقتصادی مسلمانان را کاهش می داد.

جنگ یرموک

اوبکر پس از فرستادن سپاه اسامه به سمت شام و غلبه بر مدعیان پیامبزی و کسانی که از پرداخت زکات امتناع ورزیدند دست به یک رشته عملیات نظامی در عراق و شام زد و چون پیروزی در عراق به سهولت صورت گرفت در صدد تسخیر شام برآمد.

حسن ابراهیم حسن می گوید: نشانهٔ حُسن سیاست ابوبکر آن بود که مردم عرب را به چنگهای خارجی سرگرم کرد که این کار به وسیلهٔ انتشار اسلام بود و عرب ها را که به جنگجوئی خو گرفته بودند برای پیشرفت دین حق به کار می برد. محققاً اگر توجه عربها به جنگهای خارجی معطوف نمی شد ستیزه جوئی آنها مایهٔ اختلاف و فتنهٔ داخلی می شد و اساس دولت اسلامی را که هنوز کاملاً استوار نشده بود واژگون می کرد.[1]

تسخیر شام از دوران پیامبر (ص) مورد نظر مسلمانان بود ولی دوبار حماه به شام موفقیتی برای مسلمانان نداشت این بار در مدینه تدارکات دقیقی دیده شد ابوبکر در سال ۱۲ هجری مسلمانان را از نواحی عربستان برای جنگ با رومیان دعوت کرد و سپاهی در مدینه فراهم آورد وآن را به چهار دسته تقسیم کرد . فرماندهی یک دسته از آنها با عمرو بن عاص بود که راهی فلسطین شد. یک دسته را به فرماندهی ابو عبید به حمص فرستاد دستهٔ سوم را به فرماندهی یزید بن ابی سفیان راهی دمشق کرد و دستهٔ چهارم را به فرماندهی شرحیل بن حسنه به درهٔ لردن فرستاد.

نخستین درگیری مسلمانان با روم شرقی نبرد عربه بود و آبادیهای دیگری که میان حجاز و عربه بود به به صلح گشوده شد.[۲] چون عمروعاص به نخستین بلاد فلسطینی رسید به ابوبکر نامه نوشت و او را از زیادی تعداد دشمنامن و تدارکات ایشان و وسعت سرزمین و زبدگی جنگی آنان خبر داد. ابوبکر به خالد بن ولید که در عراق بود نامه نوشت و به او فرمان داد که رهسپار شام شود. خالد با جمعی از مسلمانان به سوی شام حرکت کرد و پس از گشودن چند شهر به بصری رسید که شهری محکم و مرکز تجارت بود. شرحبیل بن حسنه و جمعی از مسلمانان شهر را در محاصره داشتند ولی به گشودن آن قادر نبودند زیرا رومیان با شجاعت از بصری دفاع می کردند.

وقتی خالد به آنجا رسید شهر به آسانی گشوده شد زیرا فرماندار شهر به طور پنهانی مسلمان شد و راه ورود به شهر رابه مسلمانان نشان داد. تا این زمان مسلمانان در دسته های پراکنده جنگ می کردند . خالد نیروهای پراکنده را جمع کرد و فرمانروای آنها شد . برخی نیز گفته اند ابوبکر او را امیر امیران قرار داد.[۳] سپاه رومیان چندین بار در برابر مسلمانان بود . جنگ در محل یرموک رخ داد که به پیروزی مسلمانان انجامید . چون هراکلیوس از کشتار سپاهش در یرموک به دست مسلمانان آگاه شد از بیت المقدس به حمص رفت تا نیروهای خود را برای جنگ با مسلمانان آماده سازد در حین جنگ یرموک پیکی از مدینه خبر مرگ ابوبکر و خلیفه شدن عمر و فرمان فرماندهی ابوعبیده جراح و عزل خالد را از فرماندهی کل برای مسلمانان آورد. تاریخ جنگ یرموک را به اختلاف سالهای ۱۲و ۱۵ هجری ذکر کرده اند.

۱-تاریخ سیاسی اسلام ، ج ۱،ص۲۴۲

۲-فتوح البلدان،ص۱۵۹

۳- همان ، ص۱۵۸

فتح دمشق

ابو عبیده از یرموک حرکت کرد تا به مرج الصفر رسید. در آنجا خبر یافت که دشمنان فحل" گرد آمده اند و برای مردم دمشق نیز از حمص کمک رسیده است . ابو عبیده مردد بود که دمشق را محاصره کند یا به رومیان در فحل حمله برد. او نامه ای به عمر نوشت و به توصیهٔ عمر قرار شد اول دمشق را بگشاید و بخشی از سپاه را به مقابلهٔ دشمن در فحل فرستاد و چون رومیان از آمدنشان با خبر شدند اطراف فحل را حصار انداختند و مسلمانان را برای عبور از آن به زحمت افتادند.

مردم شام آمادهٔ دفاع از دمشق می شدند که سپاه مسلمانان در اطراف شهر نمودار شد . ابوعبیده سپاهیانی فرستاد که میان حمص و دمشق فرود آمدند و لشکریان دیگر را روانه ساخت که در میان که در میان دمشق و فلسطین چادر زدند. [1] ابو عبیده با خالد روانه کشتند و شهر دمشق را محاصره کردند.

محاصرهٔ دمشق هفتاد روز ادامه داشت و راه آذوقه و کمک را به رومیان بستند و چون محاصره به درازا کشید از در صلح درآمدند.نقل است که در ایام محاصره برای فرماندار دمشق کودکی متولد شده بود و مردم شهر به جشن و شادمانی مشغول بودند و از نگهداری دروازه ها غفلت کردند تعدادی از مسلمانان که همراه خالد بودند با ریسمان از باروی شهر بالا رفتند و دروازه را به روی مسلمانان گشودند همان وقت مردم دروازه های دیگر را گشودند و مسلمانان را به عنوان صلح به شهر راه داده بودند و خالد از دروازه ای که مقابل سپاه وی بود به جنگ وارد شد ولی مسلمانان از دروازه های دیگر به صلح داخل شدند و در وسط شهر به هم رسیدند و ناحیهٔ خالد را نیز مشمول صلح قرار دادند. فتح دمشق را در اوایل یا اواخر سال ۱۳ هجری نوشته اند . ابوعبیده پس از فتح دمشق یزید به ابی سفیان را به جانشینی خود بر دمشق گماشت یزید و

برادرش معاویه شهرهای صیدا ، عرقه ، جبیل را گشودند و بسیاری از مردم این شهرها کوچ کردند.[۲]

پس از فتح دمشق مسلمانان به سوی فحل حرکت کردند و چون در منطقهٔ اردن بود شرحبیل فرماندهی سپاه را به عهده گرفت . وقتی به آنجا رسیدند فرماندهٔ سپاه فحل را که ابی الاعور بود به سوی طبریه فرستاد تا آنجا را محاصره کند. مردم فحل آنجا را خالی کرده و به سوی بیسان رفته بودند. مسلمانان و رومیان در اطراف فحل جنگ سختی کردند. رومیان شکست خوردند و مسلمانان آنها را تا زمینهای باتلاقی تعقیب کردند که غالبشان تلف شدند. شمار رومیان هشتاد هزار بود که اندکی از آنها جان به در بردند.[۳]

" فحل: رودی در سوریه که اکنون شریعةّ المناذر، نامیده می شود و در جنوب دریاچهٔ طبریه به رود اردن می ریزد قسمتی از آن مرز میان اردن و سوریه است.

۱-کامل، ج ۳ ،ص ۱۳۲۴

۲-همان ، ج ۳ ، ص ۱۳۲۷

۳- تاریخ سیاسی اسلام ، ج ۱ ، ص۹-۲۵۷ و کامل ، ج ۳ ، ۲۷-۱۳۲۴

فتح حمص ، بعلبک و قنسرین

ابو عبیده از دمشق رهسپار حمص گشت و در میان راه بعلبک راه محاصره کرد. مردم شهر امان خواستند و او مردم بعلبک را امان داد و پیمان صلح بسته شد . سپس ابوعبیده و خالد حمص را محاصره کردند . مسلمانان و رومیان به سختی ایستادگی کنند و به آنان وعده کمک داد. سرانجام مردم حمص از محاصره به تنگ آمده بودند و از جانب هراکلیوس نیز کمکی دریافت نداشتند با همان شرایط دمشق تسلیم شدند.

ابوعبیده بن جراح خالد بن ولید را به قنسرین فرستاد . رومیان با او به نبرد پرداختند و تلفات سنگینی به رومیان وارد شد. خالد شهر را محاصره کرد و سرانجام بر پایهٔ صلح مردم حمص با مردم قنسرین صلح شد و استحکامات شهر ویران گردید.[1] شرحبیل و عمروعاص به سوی بیسان رفتند و آنجا را محاصره کردند و مردمش را به تسلیم وادار کردند. وقتی مردم طبریه از سرنوشت مردم فحل و بیسان خبردار شدند با مسلمانان صلح کردند و فتح آن سرزمین را به عمر خبر دادند. یکی از فرماندهان رومی به نام ارطبون که در فلسطین بود سپاهی فراوان در بیت المقدس و غزه و رمله فراهم آورده بود اما بیشتر سپاه وی در اجنادین بود . عمروعاص برای مقابله با سپاه ارطبون حرکت کرد و قصد داشت سپاه وی را در هم بشکند اما موفق نشد . در اجنادین میان مسلمانان و رومیان جنگی سخت در گرفت که کمتر از جنگ یرموک نبود و عاقبت سپاه روم که تعداد آن هشتاد هزار بود فراری شد و باقیماندهٔ آن به سپاه ایلیا پناه برد . در نتیجه این جنگ ها یافانابلس ، عسقلان ، غزه، رمله ، عکا ؛بیروت و چند شهر دیگر بدون جنگ گشوده شد.

۱-کامل ، ج۴،ص ۱۴۰۴

فتح بیت المقدس

عمرو بن عاص کسی را نزد ارطبون که در بیت المقدس بود فرستاد که شهر را بدون جنگ تخلیه کند. ارطبون از این کار امتناع ورزید .و دو طرف وارد جنگ شدند . منجنیق هایی که رومیان از شهر تصرف کرده بودند تلفات بسیار سنگینی را به عربها وارد آورد. سرمای زمستان نیز آنها را سخت دچار مشکل کرد . مسلمانان برای گشودن این شهر سخت پافشاری می کردند زیرا صرف نظر از ملاحضات سیاسی و لشکری از نظر مذهبی نیز به گشودن بیت المقدس علاقه داشتند.

ابو عبیده نامه ای به مردم بیت المقدس فرستاد و آنها را دعوت به تسلیم کرد . مردم شهر از تسلط مسلمانان بر نواحی شام خبر داشتند و می دانستند از هیچ جایی کمکی به آنها نخواهد رسید و ناچار باید تسلیم شوند ولی بیم داشتند که اگر تسلیم شوند مسلمانان شرایط صلح دیگر شهرها را دربارهٔ آنها رعایت نکنند و کلیسای بزرگ شهر را از آنها بگیرند . از این رو می خواستند برای اطمینان از انجام شرایط صلح را با شخص عمر ببندند. پیشوای مردم شهر به مسلمانان اعلام کرد که حاضر به تسلیم هستند به شرط آن که عمر شخصاً برای امضاء پیمان صلح حاضر شود. [1] ابو عبیده نامه ای نوشت و او را راضی شد به سوی جابیه سفر کند و برای مردم بیت المقدس پیمانی نوشت . که بخشی از آن جنین است:

۱- به آنان از لحاظ جان و مال و کلیسا و صلیب هایشان و افراد سالم و دردمندشان امان می دهد و برای دیگر مردمی که در آنند.

۲- کسی در کلیسای آنان سکونت نخواهد کرد و آن را ویران نخواهد ساخت و چیزی از آن و حدود آن و اموال ایشان کاسته نخواهد شد.

۳- آنان را مجبور به ترک دین و آئین نمی کنند و به هیچ کس از ایشان زیانی نخواهد رسید و بر مردم ایلیا است که همچنان جزیه بپردازند که اهل دیگر شهرها می پردازند.[۲]

فتح بیت المقدس در سال ۱۶ هجری و با پذیرش شرایط مسیحیان از طرف مسلمانان انجام شد.

۱- در این مورد روایت دیگری نقل شده است – رجوع شود به الکامل ابن اثیر ، ج۴، ص۱۴۱۴

۲- وثائق ، ص۳۶۰

شام تا پایان خلفای راشدین

اغلب سرزمین شام در دورهٔ خلافت عمر گشوده شد و چون امپراطور روم توان ایستادگی در برابر مسلمانان را نداشت از شام چشم پوشید و به قسطنطنیه رفت . در سال ۱۷ هجری رومیان به تحریک مردم جزیره به حمص حمله بردند . ابو عبیده از عمر درخواست کمک کرد عمر خود شخصاً با نیروهای کمکی عراق برای کمک به ابو عبیده به جابیه رفت. [۱] مردم جزیره که خبر ورود مسلمانان را شنیدند از رومیان جدا شدند و جنگ میان رومیان و مسلمانان روی داد که به پیروزی مسلمانان انجامید . کارگزاران عمر بر شام این افراد بودند : در حمص ابو عبده که خالد بن ولی تحت فرمان وی والی قنسرین بود. بر دمشق یزید بن ابی سفیان ، بر اردن معاویه و بر فلسطین علقمه بن مجزر و بر سواحل عبدالله بن قیس. [۲]

در سال ۱۷ هجری عمر خالد بن ولید را به سبب بذل و بخششی که کرده بود از کار برکنار کرد.[۳]

در سال ۱۸ هجری در شام بیماری طاعون شایع شد که به نام طاعون عمواسی معروف است. ابوعبیده جراح معاذ بن جبیل و یزید بن ابو سفیان بر اثر طاعون در گذشتند . عمر برای سامان دادن به امور شام و تقسیم میراث مسلمانان به شام سفر کرد.

حکومت شام بعد از درگذشت یزید بن ابی سفیان به دست برادرش معاویه بود. او در زمان خلافت عثمان در دریای مدیترانه ، نیروی دریایی به وجود آورد و به کمک آن با روم شرقی مبارزه می کرد و در آسیای صغیر تا عموریه پیش رفت و در دریای مدیترانه قبرس و رودی را تصرف کرد.

پس لز کشته شدن عثمان ، معاویه که سالها با تبلیغات گسترده و بذل مال حزب نیرومندی را به وجود آورده بود مردم شام را هوادار خود کرده بود در مقابل تصمیم حضرت علب (ع) در مورد عزل معاویه از استانداری شم ایستادگی کرد و پرچم عصیان برافراشت و چون در جنگ صفین به

نتیجهٔ دلخواه خود دست نیافته بود پس از شهادت حضرت علی (ع) و بیعت مسلمانان با امام حسن (ع) به عنوان خلیفهٔ مسلمین مجدداً دست به توطئه زد و مقدمات جنگ را فراهم کرد تا اینکه سرانجام بعداز صلح امام حسن (ع) علاوه برشام برسایر قلمرو اسلامی نیز غلبه کرد.

۱- الکامل ابن اثیر ، ج ۴ ، ۱۴۵۲

۲-همان ، ص۱۴۵۷

۳-همان ،ص ۹-۱۴۵۷

۱- شام در دورۀ امویان

(۱-۱)شام در دورۀ سفیانیان

معاویه که از سال ۱۸ هجری بر دمشق فرمانروائی می کرد بعد از جنگ صفین و اعلام رأی دو داور مسلمانان معاویه به عنوان خلیفه پذیرفته شد تا اینکه در سال ۴۰ هجری پس از صلح با امام حسن (ع) معاویه عنوان خلیفه یافت و در بیت المقدس با او بیعت شد.

معاویه مرکز خلافت را از کوفه به شام منتقل کرد. تغییر مرکز خلافت آمدهائی را در برداشت که اثر آن تا پایان دورۀ امویان در تاریخ اسلام باقی ماند . گرچه برخی سابقۀ رقابت میان شام و عراق را به قبل از ورود اسلام ،یعنی زمانی که ایران و روم با یکدیگر در حال جنگ بودند و خواه نا خواه پای دولتهای لخمی و غسانی به حمایت از هریک از متحدان به جنگ کشیده می شد می رسانند.

یکی از انگیزه های اصلی مردم عراق که از قیامهای علوی علیه بنی امیه حمایت می کردند انتقال مرکز حکومت از عراق به شام بود زیرا مردم عراق حاضر نبودند سلطۀ شام را بپذیرند.

معاویه در دوران خلافت عثمان نیروی دریایی مجهزی برای جنگ با رومیان مهیا کرد و شش سال بعد از گشودن جزیرۀ قبرس ناوگانی به منظور تسخیر قسطنطنیه روانۀ جنگ با رومیان کرد. کنستانین دوم فرزند هراکلیوس برای جلوگیری از پیشروی سپاه معاویه به مقابلۀ او شتافت اما شکست خورد . معاویه با وجود چنین فتح درخشانی به هدف خود نرسید زیرا او کا از راه زمینی پیش می آمد نتوانست از قیصریه جلوتر برود و چون برای جنگ با حضرت علی (ع) آماده می شد از جنگ با روم چشم پوشی کرد.

در دوران خلافت معاویه شام پایگاهی بود برای حمله به قلمرو بیزانس، او پس از صلح امام حسن (ع) و بازگشت به شام در سال ۴۱ هجری خبریافت که امپراطوری بیزانس با سپاهی ا نبوه روانهٔ جنگ با معاویه شده است . معاویه که آمادگی چنین جنگی را نداشت مأموری را نزد امپراطور بیزانس فرستاد و با پرداخت صد هزار دینار صلح کرد . معاویه نخستین خلیفه ای بود که پیمان صلحی رادر آغاز سال ۴۲هجری با رومیان بست.[۱]

معاویه از آن پس که بر احزاب معاویه پیروز شد و آرایش را در داخل شام حکمفرما کرد مجال یافت تا کوشش خود را بر ضد دشمن بزرگ اسلام یعنی روم شرقی متمرکز ازد. معاویه برای ساختن نیروی دریایی از یک دارالصناعه که پس از فتح شام در عکا ساخته شده بود کمک گرفت

بعدها امویان کشتی های شام را به صور انتقال دادند و تا دوران عباسی همچنان بود. دریانوردان این نیرو از رومیان شام بودند که به کار دریا پیمانی مهارت داشتند.[۲]

عربهای حجاز در دریانوردی ماهر بودند و یکی از اصول سیاست عمر آن بود که فاصلهٔ میان او و سردارانش آب نباشد.

معاویه هر سال در جنگهای تایستانی در آسیای صغیر به پیشروی خود ادامه می داد و اهیان وی دوبار به دروازهٔ قسطنطنیه رسیدند..[۳] هنگامی که جنگهای تابستانی آغاز شد و هر سال تعدادی از نیروهای رومی به اسارت مسلمانان در می آمدند .امپراطوری روم درخواست صلح کرد و حاضر شد دوبرابر آنچه معاویه برای صلح پرداخته بود به او برگرداند ولی معاویه نپذیرفت .[۴] مسلمانان در جزیرهٔ ارواد در نزدیکی طرطوس یا جنوب دریای مرمره پیاده شدند و مدت هفت سال از آنجا پایتخت روم را مورد حمله و تهدید قرار دادند اما به واسطهٔ استحکامات این شهر و پایداری شدید رومیها کاری از پیش نبردند و معاویه ناچار این جنگ را بی نتیجه رها کرد و با دولت روم

کرد.[۵] معاویه در استواری قدرت خویش و بسط فتوح اسلام بر بومیان شام که هنوز بیشترشان به دین مسیح بودند و بر عربهای آن دیار که بیشترشان که از یمن بودند تکیه داشت و بر مسلمانان نو آمده از حجاز اعتمادی نداشت.[۶] مردم عراق عموماً صحرانشینانی بودند که به طمع فتح و غنیمت به آن سامان آمده و در آنجا سکنی گزیدند در صورتی که اعراب سوریه را طی قرون متمادی در این کشور سکونت اختیار کرده بودند و تحت ام کلیسا و امپراطوری روم به فرمانبرداری و اطاعت از دولت خو گرفته بودند ، معاویه را که در دمشق اقامت داشت وارث قانونی امرای غسانی می پنداشتند .[۷] آرامی ها قبول اطاعت کردند چون اعراب را از قدیم می شناختند و با آنان حسن رابطه داشتند . این دسته از اعراب نیز برخلاف اعراب عراق در اردوگاههای جدید التأسیس سکونت نکردند بلکه در میان اهالی مسیحی شهرهای بزرگ قامت گزیدند و حتی در محل و مراکز مشترک به نشر دین و اشاعهٔ تعالیم مذاهب خود می پرداختند . سرجون بن منصور مسیحی در دربار معاویه مستشار عالی بود و از احترام زیادی برخوردار بود.(۸) درمیان مسلمانان این منصب پس از فرماندهی سپاه از همهٔ منصبهای دیگر مهمتر بود.نوهٔ بزرگ منصور ، سرجون مشهور به دمشقی در ایام جوانی ندیم یزید بود.

۱- تاریخ یعقوبی ، ج۲ ،ص ۴۵-۱۴۴و خطط الشام ، ج ۱، ص ۱۱۱

۲ تاریخ عرب ، ص۲۵۱

۳-تاریخ دول و ملل اسلامی ، ص۱۰۵

۴- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص۴۵-۱۴۴

۵- تاریخ دول و ملل اسلامی ، ص۱۰۶

۶- تاریخ عرب ، ص ۲۵۳

۷- تاریخ دول و ملل اسلامی ، ص۱۰۳

۸- همان ، ص۱۰۵

ابن آثال طبیب معاویه نیز مسیحی بود و معاویه امور مالی ولایت حمص را به او سپرده بود و این مقامی بود که پیش از آن به دوران اسلام هیچ یک از مسیحیان اشغال نکرده بودند . عیسوی ها به شکرانهٔ خوش رفتاری معاویه به وی و خاندانش وفاداری زیادی ابراز داشتند به طوری که در تواریخ و سنن مسیحی و اسپانیولی هنوز آثار و شواهد آن باقی است.

معاویه مانند عمر در نتیجهٔ پیروزی از اصول و قواعد اداری یونانی و روم که حاصل تجربهٔ چندین سده بود توانست حیثیت و اعتبار دولت اسلام را که در نتیجهٔ جنگهای داخلی متزلزل شده بئد تثبیت کند. او مقرری های بزرگ را که برای بیت المال تعهدی سنگین بود و باعث خودسری و ناراحتی دریافت کنندگان آنها می شد قطع کرد. معاویه در مسجد مقصورهای ساخت که محل عبادت خلیفه را از تودهٔ مردم جدا می ساخت . تأسیس دیوان برید و دیوان خاتم از ابتکارهای معاویه بود . معاویه در سال ۵۰ هجری در صدد برآمد منبر پیامبر را به شام منتقل کند ولی برخی از مسلمانان او را از این کار منصرف کردند.

معاویه پس از ۴۲ ستال امارت و خلافت دمشق در سال ۶۰ هجری درگذشت و پس از او پسرش یزید به فرمانروایی رسید. رقابت میان بغداد و دمشق که از نخستین روزهای فرمانروایی بنی امیه در سال ۴۱ هجری آغاز شده بود همچنان ادامه یافت. گذشته از شیعیان مقیم کوفه که یزید را غاصب خلافت می دانستند ، تعدادی از مردم کوفه که با بنی امیه مخالف بودند حاضر به پذیرش سلطهٔ شام نبودند . پس از مرگ معاویه از امام حسین (ع) دعوت کردند که به کوفه بیایند.

پس از شهادت امام حسین (ع) که به دستر یزید و به دست سپاهیان شام انجام گرفت ، عراق کانون مخالفت با شام گشت گذشته از واقعهٔ حره که سپاهیان شام ساکنان مدینه را کشتار و غارت کردند قیام توابین و مختار در عراق حمایت همه جانبهٔ مردم عراق از قیام ابن زبیر دشمنی بنی امیه و مردم کوفه را شدیدتر می کرد حمایت یزید از عربهای بنی کلب که ازقبایل مشهور و

معتبر عربستان جنوبی و در شام مقیم بودند و از خویشاوندان مادری او بودند رقابت میان عرب را افزایش داد و حوادثی را به وجود آورد که تأثیر آن در تاریخ اسلام تا سده های بعد مشهود بود.

یزید به جای رسیدگی به کار دولت و مملکت به خوش گذرانی و عیاشی پرداخت و چون به جنگ با بیزانس تمایل نداشت از تعقیب آنان دست کشید . تاریخ مسیحی از مهربانی های بی نظیر وی بسیار یاد کرده است.[1]

در دورهٔ فرمانروایی چند ماههٔ معاویهٔ دوم بود که رقابتهای قبایل عرب علنی شد . عربهای قیس که عرب شمالی بودند و در شمال شام ، بین النهرین و عراق سکنی گزیده بودند . اطرافیان معاویهٔ اول او نسبت به قبیلهٔ کلب که از قبایل عربستان جنوبی بودند توجه و عنایت زیادی داشت ناراضی بودند . پس از آن که عراق عبدالله بن زبیر را به عنوان خلیفه پذیرفت قبیلهٔ قیس به ریاست زفرین حارث شورش کرد و حاکم قنسرین را که از کلبی ها بود اخراج کرد حاکم حمص نیز پس از مرگ معاویه دوم عبدالله بن زبیر را به خلافت شناخت و ضحاک بن قیس نیز در دمشق به نام زبیر خطبه خواند. به زودی در سایر ولایات از مصر ، حجاز ، عراق و خراسان کار بر ابن زبیر قرار یافت و فقط در ناحیهٔ اردن حسان بن بحدل کلبی دایی یزید با قوم خود ایستادگی کرد.[2] و قصدش آن بود که خالد فرزند یزید را که کودکی بود به خلافت بردارد .

۱- تاریخ دول وملل اسلامی ، ص۱۰۹

۲- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ،ص ۱۹۷

(۱-۲) شام در دورۀ خلافت

ابن زبیر بنی امیه از جمله مروان و عبدالملک را از مدینه اخراج کرد و[۱] مروان رئیس خاندان بنی امیه که پس از مرگ معاویه به دمشق آمده بود و بدواً حاضر به رسمیت شناختن خلافت ابن زبیر بود با اصرار عبیدالله ابن زیاد در جابیه حاضر شد . چون در مصر ، شام ، عراق و حجاز به نام ابن زبیر خطبه خوانده می شد سران بنی امیه در جابیه که محلی میان دمشق و طبریه بود برای مشورت اجتماع کردند . روح بن زنباع از مروان حمایت می کرد . سرانجام توافق شد که امر خلافت به مروان که پیر کارکشته ای بود واگذار شود مشروط به اینکه پس از وی خلافت با خالد بن یزید و عمروبن عاص باشد.[۲] و امارت دمشق با عمرو بن سعید بن عاص و امارت حمص با خالد بن یزید بن معاویه باشد .[۳] بنی امیه در ذیقعدۀ سال ۶۴ به روایتی دیگر در محرم سال ۶۵ با مروان بیعت کردند و او در صدد برآمد که دمشق را فتح کند. [۴]پیش از جنگ مرج راهط ، ضحاک بن نعمان بن بشیر عامل حمص بود . و زئر بن حارث بر قنسرین فرمانروایی داشت و ناتل بن قیس امیر فلسطین بود و همه بر اطاعت از ابن زبیر بودند . ضحاک از فرمانروایان حمص ، قنسرین و فلسطین درخواست کمک کرد و همۀ نیروهای طرفدار او در مرج راهط که دشتی در شمال دمشق است نزد ضحاک فراهم آمدند.[۵] ضحاک بیعت ابن زبیر را علنی کرد و بنی امیه را از خلافت خلع کرد و بیشتر مردم دمشق با و بیعت کردند. [۶]

۱-تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۹۸

۲- همان

۳- تاریخ طبری ، ج ۷ ، ص ۲۱۶۵

۴-همان ، ص ۶۲-۲۱۶۲

۵-همان ، ص ۶۲-۲۱۶۲

۶-تاریخ طبری ، ص ۲۱۶۴و تاریخ یعقوبی ج ۲ ، ص۹۹-۱۹۸

ضحاک بیعت ابن زبیر را علنی کرد و بنی امیه را از خلافت خلع کرد و بیشتر مردم دمشق با وی بیعت کردند.[1] جنگ سختی در گرفت و ضحاک بن قیس و جمعی از همراهانش کشته شدند و باقیماندهٔ سپاهش گریختند.[2] مروان وارد دمشق شد چون خبر پیروزی مران به والیانی که از جانب ابن زبیر گماشته شده بودند رسید ا شهر خارج شدند. بدین سان مروان پسر عم عثمان که به دوران خلافت وی دبیر دولت بود مؤسس تیرهٔ مروانی شد.

جنگ مرج راهط گرچه از یک سویی سبب استقرار قدرت بنی امیه گردید و از سوی دیگر موجب افزیش عداوت و کینهٔ قبایل قیس و کلب شد و چنان جنگهای خونینی ایجاد کرد که هستی سیاسی اموی ها را سخت به مخاطره انداخت و نیروهای ضحاک بن قیس در سال ۶۵ هجری در مرج راهط برای امویان صفین دیگری بود.([3]

مردم اردن قبل از همه با مروان بیعت کردند و مروان نخستین کسی بود که خلافت را با شمشیر و بدون رضایت گروهی از مردم به چنگ آورد.[4] بعد از جنگ مرج راهط مروان به دمشق بازگشت و خبر یافت که ابن زبیر برادرش مصعب را برای جنگ با فلسطین فرستاده است . مروان ، عمرو بن سعید بن عاص را به مقابلهٔ او فرستاد و در جنگی که میان طرفین رخ داد مصعب شکست خورد.[5] مروان پیش از آن که بتواند شام را کاملاً آرام کند مرد و بعد از او پسرش عبدالملک در سال ۶۵ هجری به خلافت نشست . بعد از مرگ مروان نزدیک بود تعصب قبیله ای شیرازهٔ حکومت را بگسلد و به فرمانروایی امویان خاتمه دهد . از این می توان رو عبدالملک را بنیانگذار دوم اموی به شمار آورد.

۱- تاریخ طبری ، ج ۷، ص ۶۴- ۳۱۶۳

۲- همان، ص ۷۱-۳۱۷۰

۳- تاریخ عرب ، ص۲۴۹

۴- مروج الذهب ، ج ۲، ص۹۰

۵- تاریخ طبری ، ج۷ ، ص۲۱۶۹

زیرامردی مقتدر و صاحب رأی بود و دولت اموی را از ضعف رهانید و آن را استوار کرد.عبدالملک بن مروان در آغاز فرمانروایی باشورشهایی مواجه شد نافل بن قیس از جانب ابن زبیر وارد فلسطین شد، مصعب بن زبیر از مدینه به سوی فلسطین حرکت کرد. در این زمان دولت بیزانس نیز در صدد حمله به شام بود دمشق آشوب زده بود و زندانیان شورش کرده بودند .[۱] عبدالملک با فرستادن هدایا و پرداخت خراج سنگین با امپراطوری روم صلح کرد.

پس از آن عبدالملک به فلسطین رفت که نافل بن قیس با سپاه ابن زبیر آنجا بود . درگیری در اخشادین رخ داد و نافل بن قیس و غالب یارانش کشته شدند. بعد از این واقعه مصعب به مدینه بازگشت.[۲]

هنگامی که عبدالملک برای جنگ با زفرین حارث کلابی به قرقیسا و دیار رحبه رفت عمرو بن سعید بن عاص را در دمشق جانشین خود کرد. به مروان خبر رسید که عمرو در دمشق مردم را به بیعت خود خوانده است و بیت المال را به تصرف در آورده است.[۳]

مروان به شتاب به دمشق بازگشت عمرو در شهر متحصن شد و سرانجام دو طرف توافق کردند که ولایتعهدی عبدالملک به عمرو داده شود و میان دو طرف پیمان صلحی بسته شد . سپس عبدالملک به فکر کشتن عمرو افتاد و با این نتیجه رسید که فرمانروایی او جز با این کار عملی نخواهد شد. مروان در سال ۷۰ هجری عمرو را کشت و برادرش عتبه را به عراق تبعید کرد.[۴]

یکی از اقدامات عبدالملک باز داشتن مردم شام از حج بود و آن بدان جهت بود که هر گاه به حج می رفت ابن زبیر مردم را به سوی خود دعوت می کرد. عبدالملک چنان دید که مردم را از رفتن به مکه منع کند او با جعل حدیث در مورد مسجد بیت المقدس بر بالای صخره ای که در معبد بیت المقدس بود و بر حسب روایت ، پیامبر (ص) چون می خواست به آسمان بالا برود پای خویش

را بر آن گذاشت ، قبه ای را بنا نهاد و پرده های دیبا بر آن آویخت و خدمتگزاران بر آن گماشت و به مردم گفت که به جای کعبه پیرامون آن طواف کنند.[۵]

در دورۀ خلافت عبدالملک بن مروان جنگ میان بیزانس و امویان ادامه یافت و طی سالهای ۷۵ تا ۸۲ هجری چند جنگ رخ داد که خساراتی به دو طرف وارد شد ولی پیروزی قطعی برای هیچ یک از دو طرف حاصل نشد.

۱- مروج الذهب ، ج۲، ص۱۰۱

۲-همان

۳- همان ، ص۱۰۵

۴- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ،ص۱۹-۲۱۸

۵- همان ، ج۲ ، ص۲۳۴

شورش جرجمی ها در شام

جرجومه شهری در میان بیاس و بوقا بود . پس از گشودن شام حبیب بن مسلمه قهری که والی انطاکیه بود به جنگ جرجمی ها رفت و میان طرفین پیمان صلحی بسته شد و مقرر گردید در قبال همکاری جرجمی ها با مسلمانان و کمک به آنها در کوهستان لگام از پرداخت جزیه معاف باشند افراد دیگری که در روستاها ی اطراف زندگی می کردند هم به این پیمان ملحق شدند و از آنان به نام روادیف یاد شده است . جراجمه گاهی با والیان مسلمانان همکاری داشتند و گاهی رومیان را یاری می کردند بعد از مرگ مروان و در روزهایی که عبدالملک در صدد بود به جنگ با ابن زبیر برود گروهی از سواران رومی به کوهستان لگام رفتند و از آنجا روانهٔ لبنان شدند . حمص از مردم جرجومه و نبطیان و بردگان فراری مسلمانان به ایشان پیوستند. عبدالملک که در آن شرایط نمی توانست با آنها مقابله کند ناچار با چرداخت مالی با آنها صلح کرد . عبدالملک سهیم بن مهاجر را نزد فرماندهٔ رومی فرستاد و او با نیرنگ به وی نزدیک شد و چنان وانمود کرد که از هواداران اوست . سهیم توانست با کمک نیرویی که عبدالملک در اختیار او گذاشت فرمانده رومی و همراهانش را بکشد و جراجمه را پراکنده سازد.

(۱-۳) شام از دورهٔ خلافت ولید تا پایان دورهٔ اموی

بعد از مرگ عبدالملک ، پسرش ولید در سال ۸۶ هجری به خلافت نشست . دورهٔ ده سالهٔ فرمانروایی وی ، دورهٔ فتح و گشایش بود و قلمرو دولت اموی از شرق و غرب توسعه یافت. او به مساجد توجه خاصی داشت و دستور داد مساجد جامع شهر را گسترش دهند و با آنکه دمشق پایتخت بود قبل از ولید ساکنان مسلمان آن به مسجد محقری قناعت کرده بودند.

ولید در سال ۸۷ یا ۸۸ هجری دستور داد بنای مسجد دمشق را که به نام جامع ولید یا جامع دمشق معروف است آغاز کند و مال بسیلری صرف آن کرد .[۱] ولید به بیچارگان و بینوایان توجه داشت و مراقب کار رعیت بود و برای تخفیف رنج بیماران می کوشید و به محرمان عطیه می داد و به کسانی که از پا افتاده بودند خادمی می داد و برای نابینایان عصا کشی معین کرد.[۲] در دوران ولید موسی بن بصیر اندلس را گشود و با خود غنایم بسیار به دمشق آورد.ولید لشکریان را به سرزمین روم فرستاد و گرچه موفق به فتح قسطنطنیه نشد ولی نتوانست طواسه در آسیای صغیر را تسخیر کند.[۳] بعد از ولید برادرش سلیمان بن عبدالملک از سال ۹۶ تا ۹۹ به خلافت نشست. در زمان او حمله به روم و محاصرهٔ قسطنطنیه ادامه یافت اما به نتیجه نرسید سلیمان رمله را در فلسطین مقر خلافت خود قرار داد و به عیش و نوش پرداخت.[۴] برخی از آثار قصر سلیمان که تا جنگ جهانی اول به جا بود و منارهٔ پید مسجد وی که بعد از مسجد اموی دمشق و گنبد صخره در بیت المقدس سومین بنای مقدس سوریه را بنا کرد .[۵] در زمان سلیمان نیز حمله به سرزمین بیزانس ادامه یافت. او مدت یک سال قسطنطنیه را در محاصره داشت ولی بدون نتیجه مجبور به مراجعت شد.[۶] از روزگار سلیمان دیگر دمشق پایتخت خلفای اموی نبود . هشام در رصافه که یک شهر رومی نزدیک رقه بود اقامت داشت.[۷] عمر بن عبدالعزیز در صدد بود تزئینات مسجد جامع دمشق را گردآوری کند و گفت مردم با دیدن آنها از حضور قلب در نماز باز می مانند و چون به وی گفته شد که آن تزئینات وسیله ایست برای زبونی دشمن ، او از این کار منصرف شد. [۸] عمر دستور داد از ادامهٔ جنگها دست بردارند و نیروهای ی که در قسطنطنیه را در محاصره داشتند به شام بازگشتند. پس از عمر بن عبدالعزیز ، یزید بن عبدالملک به خلافت رسید (۱۰۵-۱۰۱هجری) او همهٔ والیان عمر بن عبدالعزیز را عزل کرد و سب حضرت علی (ع) را که در دورهٔ خلافت عمربن عبدالعزیز ممنوع شده بود را دوباره بر منابر معمول کرد که تاپایان دورهٔ امویان ادامه داشت. در دورهٔ خلافت ۲۰ سالهٔ هشام بن عبالملک (۱۰۵-۱۲۵ هجری) که دوران ضعف و

انحطاط امویان بود . جنگهای داخلی در عراق و خراسان ادامه داشت . دعوت عباسیان رو به گسترش بود در اواخر دورهٔ هشام ، یزید به خراسان آمد و قیام زید بن علی در سال ۱۲۵هجری در کوفه رخ داد

در دورهٔ فرمانروایی ولید بن یزید بن عبدالملک (ولید دوم) پسر عمویش یزید بن ولید بن عبدالملک (یزید سوم) که مردی متظاهر به صلح بود عده ای از بنی امیه را با خود موافق ساخت و قبایل قنسرین و قحطانی را جلب کرد و به داعیهٔ خلافت در سال ۱۲۶ هجری دمشق را تصرف کرد . در این حادثه نکتهٔ قابل ملاحضه آن بود که اتحادی که در خانوادهٔ اموی وجود داشت و یکی از اسباب کامیابی آنان گسیخته شد و این آغازی بود برای سقوط امویان .

خلافت یزید سوم پنج ماه بیشتر طول نکشید و سپس ابراهیم دو ماه خلیفه شد . سرانجام مروان حمار که در جزیره بود اعراب قیس و ربیعه را که نقش بیشتری در حوادث سیاسی داشتند و با کلبی ها شام و خلفای دست نشاندهٔ آنان مخالفت داشتند به دور خود جمع کرد و روانهٔ دمشق شد . وقتی سپاه مروان وارد دمشق شد ابراهیم بن ولید گریخت و پنهان شد. سلیمان بن هشام آنچه در بیت المال بود غارت کرد و میان سپاهیانش تقسیم کرد.

۱- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص۲۳۸ و مروج الذهب ، ج ۲ ، ص۱۶۰

۲- تاریخ دول و ملل اسلامی ،ص۱۱۵

۳- تاریخ اسلام ، ص ۱۸۹

۴- تاریخ عرب ، ص۲۸۳

۵- تاریخ دول و ملل اسلامی ، ۲۶- ۱۲۵

۶-تاریخ عرب ، ص ۸۳

۷- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص۲-۲۷۱

۸- خطط الشام ، ص ۲۶ -۱۲۵

مروان در صفر سال ۱۲۷ هجری از مردم خود بیعت گرفت و سپس به حران که مکن قیسیان از یاران او بودند رفت و آنجا را مرکز حکومت خود قرار داد و خزانۀدمشق را به آنجا منتقل کرد. دورۀ خلافت مروان دوران فتنه و جنگ بود و کارس سامان نگرفت . مردم حمص با او مخالفت کردند و از اطاعتش خارج شدند . مروان چند ین بار با آنان جنگ کرد . سلیمان بن هشام در شهر حمص ادعای خلافت کرد ولی سرانجام به کوفه گریخت و با سقوط حمص شام به تصرف مروان درآمد . مردم مصر نیز مروان را از خلافت خلع کردند وی برای سرکوبی شورشها در مصر سپاهی را روانۀ آنجا کرد و آنان را به اطاعت خود درآورد. مروان برای مقابله با مخالفان آرایش سپاه را تغیر داد او به جای صف آرایی سپاه که از صدر اسلام در جنگها به کار گرفته می شد و معمولاً نیروها که در صف های طولانی مدت قرار می گرفتند به انضباط کامل نیاز داشتند تغیر داد و نیروهای نظامی را به واحدهای کوچک تقسیم کرد و فرماندهی آنان را به جنگجویانی داد که حرفۀ سربازی داشتند.

بعد از جنگ زاب و شکست مروان از عباسیان او عقب نشینی کرد و به حران رفت و چون عبدالله بن علی او را تعقیب می کرد . مروان از آنجا به دمشق رفت والی دمشق ولید بن معاویه داماد مروان بود عبدالله دمشق را به تصرف درآورد و ولید را کشت .

۲-تاریخ شام از آغاز خلافت عباسی تا اواسط سدۀ سوم هجری

(۲-۱) شام تا آغاز خلافت هارون

بعد از گشوده شدن کوفه به دست سپاهان عباسی ، مروان برای مقابله با آنان به سمت شرق آمد و دوگروه درجمادی الآخر سال ۱۳۲هجری در ولایت موصل در ساحل به نبرد پرداختند در این نبرد مروان شکست خورد و گروه زیادی از سپاه وی کشته شدند . مروان و همراهانش از حران به

حمص رفتند و چون عبدالله بن علی که از جانب سفاح والی شام شده بود وارد حمص شد . مروان از حمص به دمشق و از آنجا به فلسطین رفت . در دمشق پنجاه هزار نیروی طرفدار امویان وجود داشتند. سپاه عبدالله بن علی که حدود یک سوم نیروهای اموی بودن به هر شهری وارد می شد مردم آن به نشانهٔ اطاعت از عباسیان داوطلبانه لباس سیاه می پوشیدند.سفاح نیروی کمکی برای عبدالله فرستاد و دمشق چند روز در محاصره بود سرانجام شهر دمشق در رمضان سال ۱۳۲ هجری یعنی شش ماه بعد از بیعت با سفاح گشوده شد.[۱]

عبدالله بن علی بعد از گشودن دمشق سه ساعت و به روایتی سه روز سپاه عباسی را در کشتار مردم آزاد گذاشت و جمعی از مسلمانان و مسیحیان و یهودیان دمشق کشته شدند . قبر خلفای اموی که در دمشق و جاهای دیگر بود غیر از قبر عمربن عبدالعزیز که در دیر سمعان بود ، شکافته شد و استخوانهای آنان را سوزاندند . عبدالله بن علی خطبهٔ مشهور خود را در جامع دمشق ایراد کرد و دشمنی بنی امیه و ستم های آنان را برشمرد.[۲] مروان پانزده روز در دمشق ماند و سپس رهسپار فلسطین شد . مردم اردن سیاه پوشیدند و تسلیم شدند . عبدالله بن علی به تعقیب مروان از رود ابی فطرس گذشت و در فلسطین ماند. در این هنگام نامهٔ سفاح که به او نوشته بود صالح بن علی را مأمور دستگیری مروان کند به دستش رسید صالح بن علی وارد صعید مصر مصر شد مروان در مسیر خود در همه جا را به آتش کشید . سرانجام در جنگی که در بو میر مصر روی داد در ذی الحجه در سال ۱۳۲ مروان کشته شد.[۳]

۱-تاریخ یعقوبی ، ج۲ ، ص۳۹-۳۳۸ و کامل ، ج۷ ،ص ۳۲۸۸ و خطط الشام ، ۱ ،۱۴۴

۲- تاریخ یعقوبی ، ج۲ ، ص۴۰ – ۳۳۹و خطط الشام ، ج۱ ،ص ۴۵-۱۴۴

۳-التنبیه و الاشراف ، ص۳۰۹ و الکامل ابن اثیر }۷ ، ص ۹-۳۲۸

بعد از کشته شدن مروان دو پسرش عبدالله وعبیدالله به حبشه گریختند . حبشی ها با آنان جنگیدند عبدالله در این جنگ کشته شد ول ی برادرش زنده ماند . در زمان خلافت مهدی محمد ابن اشعث والی فلسطین او را دستگیر و به بغداد فرستاد .[۱]

مردم شام به سبب کینه ای که از مروان داشتند در کمال بی اعتنایی شاهد شکست بنی امیه بودند در صورتی که همه چیز خود را مدیون این خاندا ن بودند . بعد از کشته شدن مروان ، بنی امیه از بیم جان خود در ولایات پراکنده شدند . عبدالله بن علی در کنار رود ابی فطرس در میان فلسطین و اردن حدود هشتاد نفر از سرداران بنی امیه را کشت .[۲] برادرش داود بن علی نیز در حجاز حدود همین تعداد را به صورتهای گوناگون کشت.[۳] عباسیان در حجاز و عراق بنی امیه را دنبال کردند و جمع زیادی از آنان را کشتند و تعداد کمی از آنان نجات یافتند . یکی از کسانی که نجان یافت عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بود که به اندلس فرار کرد و در آنجا سلسلۀ امیان را پایه گذاری کرد. علاوه بر کشتار بنی امیه ، انتقال مرکز خلافت از شام به عراق ، استقرار عباسیان در سرزمین شام و برتری یافتن ایرانیان بر اعراب ،و مصادرۀ اموال بنی امیه موجب نارضایتی مردم شام گردید انحطاط و زوال قدرت بنی امیه علاوه بر آن که اسلام را از نفوذ شامیها خارج نمود . حکمروائی انحصاری عرب را بر سرزمینهای اسلامی خاتمه داد و ملل جدید اسلام غیر عرب که مسلمانان درجۀ دوم محسوب می شدند با اعراب تساوی حقوق حاصل کردند. شام که سالها مرکز خلافت امویان بود به سادگی تسلیم عباسیان نشد و کشتار بنی امیه به وسیلۀ عباسیان سبب تحریک اعراب مخصوصاً قبیلۀ کلب گردید.

---

۱ الکامل ابن اثیر ، ج۷،ص ۳۲۹

۲- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ،ص ۳۸-۳۳۷ و التنبیه و الاشراف ص ۳۱۱

۳- التنبیه و الاشراف ، ص۳۱۱

نخستین شورش عرب بعد از شکست مروان ، شورش حبیب بن مره مری در حوران بود . انگیزۀ شورش او که از سرداران مروان بود ترس بر خود و همراهانش بود. قیسی ها و دیگر عربهای وابسته به آنان به حبیب بن مره بیعت کردند. عبدالله بن علی روانۀ جنگ با او شد و بارها با و نبرد کرد و چون به عبدالله بن علی گزارش شد که ابوالورد در قنسرین شورش کرده است . حبیب بن مره را خواند و با وی صلح کرد .[1] از دیگر شورشهای مردم شام ، شورش ابوالورد بود. به گفتۀ طبری ابوالورد از قبیلۀ کلب یکی از سرداران مروان در قنسرین بود . بعد از شکست مروان و ورود عبدالله بن علی به آنجا با وی بیعت کرد . سپس علیه عباسیان شورش کرد و مردم قنسرین به او گرویدند و لباس سفید به نشان حمایت از امویان پوشیدند. ابوالورد از مردم حمص و تدمر دعوت کرد که به او بپیوندند و گروه زیادی به سالاری ابو محمد عبدالله بن یزید بن معاویه به قنسرین آمدند. مردم قنسرین ابو محمد را سالار خویش کردند و به نمام او دعوت کردند و گفتند که وی همان سفیانی است که از وی یاد می کرده اند . ابو محمد در مرج اخرم اردو زد او کارگردان سپاه قنسرین و فرماندۀ کارهای رزمی ابوالورد بود. عبدالله بن علی برادرش عبدالصمد را با هزار جنگاور بر سر ابوالورد فرستاد . عبدالصمد و یارانش شکست خوردند و نزد برادرش بازگشت. بار دیگر جنگ در مرج اخرم به فرماندهی عبدالله در گرفت . عبدالله و یارانش به سختی در این پیکار ایستادگی کردند. در این شورش ابوالورد و یارانش شکست خوردند . رو به کریز نهادند . عبدالله بن علی مردم قنسرین را امان داد . آنها لباس سیاه به تن کردند و با او بیعت کردند.[2]

۱-الکامل ، ج۷، ص۳۲۹

۲-تاریخ طبری ، ج۱۱ ، ص ۷- ۴۶۴۵

ابو محمد سفیانی گریزان و پنهان به حجاز رفت و تا روزگار منصور زنده ماند. زیاد بن عبدالله حارثی کارگزار منصور از مخفیگاه او آگاه شد و جمعی را برای دستگیری او فرستاد . زیاد دو پسر ابو محمد را اسیر کرد . سپس ابومحمد را همراه دو پسرش به دربار منصور فرستاد . منصور پسران ابو محمد را امان داد .[1] طرفداران ابو محمد مرگ وی را باور نکردند و در انتظار ماندند که دوباره ظهور کند وشام را به رونق و شکوه گذشته بازگرداند و بعد از آن که این امید به یأس مبدل گشت وی را دجال نامیدند. بازماندگان و مریدان بنی امیه کردهای یزیدی حوالی موصل هستند که آمال سیاسی خود را با یک نوع مذهب عرفانی قوام نمودند و در منطقه ای در سنجار تا شمال قفقاز متفرق می باشند.[2] بعد از مرگ سفاح و بیعت منصور مردم دمشق به سال ۱۲۶ با هاشم بن یزید بن خالد بن یزید بیعت کردند. صالح بن علی والی فلسطین ب سپاهی برای مقابله با هاشم وارد شام شد و آنجا را آرام کرد.

در آغاز خلافت منصور عبدالله بن علی عموی وی که از شام بود ادعای خلافت کرد. عربها و خراسانیها ی مقیم شام با عبدالله بیعت کردند. صالح بن علی والی مصر که به فرمان ابو جعفر منصور بود چون شنید که عبدالله منصور را از خلافت خلع کرده و در صدد است با او بجنگد . همراه سپاه خراسان به مقابله با عبدالله پرداخت. صالح در لجون بخشی از نیروهای عبدالله را شکست داد و گروهی را کشت و حکم بن صنعان جذامی سردار سپاه شام به وسیلهٔ یکی از سرداران مصری کشته شد و سرش را برای صالح فرستاد .[3] علت مخالفت عبدالله بن علی با منصور آن بود که عبدالله مدعی بود که سفاح در موقع جنگ با مروان گفته است هر کس به جنگ

۱-تاریخ طبری ، ج ۱۱ ، ص ۴۶۴۷ و الکامل ،ج ۷ ،ص ۷-۳۲۹۶

۲- تاریخ دول و ملل اسلامی ، ص ۱۴۵

۳-خطط الشام ، ج۲، ص۲۵۳

او برود بعد از من خلیفه خواهد بود . جمعی از فرماندهان عبدالله بر صحت گفته ای وی گواهی دادند . در محلی به نام دلوک در نزدیکی حلب با او بیعت کردند.[1] عبدالله روانهٔ عراق شد و موسی بن کعب را که از جانب منصور والی شهر حران بود ، جهل روز محاصره کرد و سپس به وی امان داد به شرط آنکه شهر حران را به عبدالله واگذار کند . چون خبر عبدالله بن علی به منصور رسید ابو مسلم خراسانی را به جنگ وی فرستاد . منصور در این سفر گروهی از سرداران نخبهٔ عرب مانند حسن و حمید پسران قحطبه طائی را همراه ابو مسلم کرد.

به گفتهٔ یعقوبی بیشتر کارهای عبدالله بن علی به دست حمید بن قحطبه بود. حمید باخبر شد که عبدالله در نظر دارد وی را بکشد . او چاره جوئی کرد تا نزد ابو مسلم رفت و آن برعبدالله بن علی گران آمد و ترسید که بار دیگر فرماندهان خراسان که همراه وی بودند به او خیانت کنند.[2]

حادثهٔ دیگری که کار عبدالله بن علی را آشفته کرد این بود حدود هفده هزار خراسانی در سپاهش بودند و او از این بیم داشت که که به ابو مسلم ملحق شوند .عبدالله بن علی نصیبین را اردوگاه خویش کرد و به حفر خندق پرداخت . ابو مسلم از مقابل او گذشت . منعرض او نشد به وی نامه نوشت که من به جنگ تو نیامده ام بلکه مرا ولایت شام داده اند و به آن سو می روم. ابو مسلم آن گروه از سپاه عبدالله را را که اهل شام بودند را همراه خود ساخت . آنها که بر دیار و کسان خود اشتیاق داشتند دل به باز گشت دادند. [3]

۱- تاریخ الاسلام السیاسی ، ج۲ ،ص ۹۵

۲-یعقوبی ، ج ۲،ص ۳۵۲

۳- الکامل فی التاریخ ، ج۵ ، ص۶۶-۴۶۵

دو گروه مدت پنج یا شش ماه نبرد کردند سپاه شام سواره نظام بیشتر و تجهلزات کاملتر ی داشتند ولی ابو مسلم حمله ای به کار برد و در جمادی الاول سال ۱۳۶ سپاه عبدالله بن علی فراری شدند. ابو مسلم دستور داد به تعقیب آنها نروند. عبدالله با تنی چند از خواص خود پیش سلیمان بن علی عموی منصور که والی بصره بود رفت و در آنجا نهان می زیست .[۱]

جنگ میان عباسیان و امپراطوری بیزانس در زمان منصور ادامه داشت . به سال ۱۳۸ هجری منصور به صالح بن علی دستور داد به جنگ رومیان برود . صالح در مرج دابق پیش رفت کنستانتین امپراطور روم با صدها هزار نفر به مقابله او شتافت . در این جنگ پیروزی از آن صالح بود. [۲] به سال ۱۳۹ هجری اسرای مسلمان و روم مبادله شدند و منصور نالیقلا (کلیکلیه) را تجدید بنا کرد و مردم این شهر که به دیار دیگر کوچ کرده بودند و جمعی از اهالی جزیره را در آنجا سکنی داد . [۳]

چون نفس زکیه در حجاز قیام کرد ولاتی را برای شهرها ی مکه ، یمن و شام تعیین کرد . موسی بن عبدالله را نفس زکیه والی شام کرد ولی مردم او را نپذیرفتند و او به مدینه ازگشت. [۴] در دورۀ خلافت مهدی عبدالله بن مروان بن محمد اموی به سال ۱۶۱ در شام شورش کرد . نصر بن محمد بن اشعث نیروهای وی را در هم شکست و او را نزد مهدی فرستاد او مدتی در زندان بود تا سرانجام مهدی او را از زندان آزاد کرد. [۵]

۱- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۳۵۴ و تاریخ سیاسی اسلام ، ج۲ ، ص۹۶

۲- النجوم الزاهره ،ج۱ ، ص ۲۳۶

۳- الکامل فی التاریخ ، ج۵ ، ص۴۸۸

۴- همان ، ص۵۴۲

۵- همان، ص ۵۵-۵۴

نزاعی که بیش از یک سده میان مسلمانان و امپراطوری بیزانس ادامه داشت و در سال ۱۲۶ تا سال ۱۶۱ هجری تقریباً متوقف شده بود به دوران مهدی از سر گرفته شد ولی دوام و نتایج آن برای مسلمانان کمتر بود. مشکلات داخلی عباسیان و انتقال مرکز خلافت به بغداد موجب شد که که حدود شرقی امپراطوری روم را به آنسوی مرزهای آسیای صغیر و ارمنستان جلو برود و خط مرزی اسلام که بر رشته قلاع و شام با رامنستان تکیه داشت در نتیجه پیشروی قوای نظامی روم شرقی ناچار عقب رفت . مهدی نخستین خلیفه عباسی بود که پیکار ضد رومیان را از سرگرفت و حمله مؤثر بر ضد رومیان را آغاز کرد . [۱] به سال ۱۶۱ شهامهّ بن ولید به جانب رومیان لشکر کشید و در مرج دابق فرود آمد. هشتاد هزار تن از سپاه رومیان به فرماندهی میخائیل به درهٔ مرعش رسید و در آنجا به کشتار و غارت کردن پرداخت . عیسی بن علی که در دژ مرعش بود پایدارسی کرد و رومیان به جیحان برگشتند.[۲]

کشتار مسلمانان بر مهدی گران آمد و در سال ۱۶۲ هجری مهیای جنگ با رومیان شد. او سرداران را لشکرگاه خود کرد و از خراسان و سایر ایالات سپاه گرد آورد . مهدی به سمت شام رفت و از فرات گذشت و وارد شهر حلب شد و در آنجا به کشتار زندانیان پرداخت . مهدی در حلب ماند و فرزند خود هارون را روانهٔ جیحان کرد . هارون با چند تن از سرداران بر کنار دژ سمالو فرود آمد و پس از ۲۸ روز محاصره دژ گشوده شد. مهدی در بازگشت از این سفر به زیارت بیت المقدس رفت و ابراهیم بن صالح را از فرمانروائی فلسطین برکنار کرد. [۳] به سال ۱۶۵ هجری مهدی هارون را برای جنگ روانهٔ سرزمین روم کرد . او تا خلیج قسطنطنیه پیش رفت امپراطوری روم شاهزاده خانم ایرنه نائب السلطنه کنستانتین ششم بود. در این جنگ پیروزی از آن هارون بود . امپراطوری روم شرایط صلح را پذیرفت که سه سال میان دو طرف جنگی نباشد و دولت روم سالانه هفتاد هزار دینار به مهدی بپردازد . همین جنگ بود که هارون را بلند آوازه کرد تا آن جا

که از جانب پدر لقب رشید یافت و از پس موسی هادی برادر بزرگ او و هم ولیعهد بود . ولیعهد دوم شد.[۴]

۱- تاریخ عرب ، ص۳۷۸

۲- الکامل فی التاریخ ، ج ۶ ، ص۵۵

۳-همان ، ص۶۱-۶۰

۴- الکامل فی التاریخ ،ج۶،ص۶۶

(۲-۲) شام در دورۀ خلافت هارون و امین

به سال ۱۷۰ هجری هارون ایالت ثغور را از ایالت جزیره و قنسرین جدا کرد و برای مرز ها مرزبانانی تعیین کرد و آن جا را "عواصم" نامید به دستور هارون طرسوس نیزتجدید بنا شد .[۱] به سال ۱۷۲ هجری هارون امین را ولیعهد خود کرد و در سال هجری۱۷۵ شام و عراق را به امین داد .[۲] به سال ۱۷۶ هجری میان قبایل یمنی و عدنانی در شام جنگی رخ داد . به گفتۀ ابن اثیر رئیس قبیله مصر در شام ابو الهدام را کشت و او در شام قیام کرد . به روایت دیگر نزاع شخصی میان بنی قیس و فردی از قبیلۀ لخم با جذام مایۀ این درگیری شد . جنگ میان اعراب شمالی و جنوبی که دو سال تمام در دمشق ادامه داشت تلفات زیادی به جای گذاشت . هارون عبدالصمد والی شام را از کار برکنار کرد و ابراهیم بن صالح بن علی را به جای او فرمانروای شام کرد. ابراهیم به یمنی ها متمایل بود . او پسر خود اسحاق را به نیابت از خود در دمشق گذاشت . وی نیز از یمانی ها حمایت می کرد و بدین سبب گروهی از قیسی ها را بازداشت کرد و گروهی را تازیانه زد و ریش تراشید. این حادثه موجب درگیری بیشتر شد. در جنگی که میان دو طرف روی داد ابو الهدام رئیس قبیلۀ مضر بر دمشق استیلا یافت و زندانیان را آزاد کرد. چون اسحاق نتوانست شام را آرام کند . هارون لشکری به فرماندهی سندی به دمشق فرستاد و سندی که نتوانست با جنگ بر ابو الهدام غلبه یابد با وی صلح کرد و به مردم دمشق امان داد. ابو الهدام به حوران رفت و سندی در دمشق اقامت گزید. با ورود موسی بن عیسی والی جدید دمشق مجدداً درگیری میان دو طرف ادامه یافت تا اینکه در رمضان سال ۱۷۷ آرامش در شام برقرار شد.[۳] طبری گوید هارون موسی بن یحیی بن خالد را والی شام کرد و او فتنه را خواباند.[۴]به سال ۱۸۰ هجری مجدداً اختلافات قبیله ای در شام آتش جنگ را شعله ور ساخت . هارون ، جعفر یحیی برمکی را والی

شام کرد. جعفر آرامش را به شام بازگرداند و صالح بن سلیمان را به فرمانروایی بلقا گماشت و همچنین عیسی بن عکی را در شام جانشین خود قرار داد.[۵]

به سال ۱۹۴ مردم حمص با امین مخالفت کردند و بر ضد حاکم خود اسحاق بن سلیمان شورش کردند. اسحاق به سلیمه رفت. امین او را از کار برکنار کرد و عبدالله بن سعید حرثی را والی حمص کرد که موفق به خواباندن فتنه کرد[۶] در دوران خلافت امین شام ناآرام بود . عبدالملک بن صالح بن علی که به دستور هارون الرشید در زندان بود به سال ۱۹۳ به دستور امین آزاد شد و ولایت شام و جزیره با او واگذار شد. عبدالملک به رقه رفت و بزرگان شم را به خود دعوت کرد و سران شام نزد او آمدند . یکی از سپاهیان خراسان که در لشکر شام بود مرکب خود را که ربوده شده بود نزد یکی از سپاهیان شام دید و آن را به زورگرفت. این حادثه موجب جنگ میان شامی ها و خراسانیها شد فرماندهی ایرانیها با حسین بن علی بن عیسی بن ماهان بود . خراسانیها در محل رافقه جمع شدند . نصر بن شبت عقیلی و جمعی از اعراب در مقابل خراسانیها ایستادگی کردند. عبدالملک بن صالح که بیمار بود در صدد برآمد آرامش را برقرار کند اما به سخن او گوش ندادند .و در جنگی که میان دو طرف روی داد بسیاری از اعراب کشته شدند در همین هنگام عبدالملک بن صالح در رقه درگذشت.[۷]

۱-الکامل فی التاریخ ، ج۶، ص۱۰۸

۲-تاریخ طبری ، ج۱۲،ص ۵۲۸۳

۳- الکامل فی التاریخ ، ج۶ ص۳۲-۱۲۷

۴- تاریخ طبری ، ۱۲، ص۵-۵۲۵۲

۵- همان ، ص۷۲-۵۲۷۹

۶-الکانل فی التاریخ ،ج۶،ص۸۶-۱۸۴

۷-الکامل فی التاریخ ،ج۶،ص۹-۲۵۷

عواصم: جمع عاصمه به معنی پایتخت است.

(۲-۳)شام در دورۀ خلافت مأمون

شام در دورۀ نخستین سالهای خلافت مأمون مانند کوفه ، بصره و مصر ناآرام بود. کشته شدن این اعراب مناطق یاد شده را به خشم آورد. انتقال مرکز خلافت از بغداد به مرو ، غلبه یافتن ایرانیان بر خلافت عباسی ، برکناری اعراب از قدرت ، ولایتعهدی امام رضا (ع) نارضایتی اعراب را بیشتر کرد . بعد از کشته شدن امین در شهرای حلب ، حمص و قنسرین وسایر شهرهای شام اعراب قیام کردند.[۱] به سال ۱۹۸ هجری نصر بن سیار بن شبت عقیلی در پیرامون حلب شرش کرد . او که از حامیان امین بود و با وی بیعت کرده بود بعد از کشته شدن امین شورش کرد و بر دمیاط غلبه کرد . چون نصر نیرومند شد قبایل عرب به او پیوستند سپس از فرات گذشت و مردم جزیره و حران از او حمایت کردند. علویان خواستند از شورش نصر بهره برداری کنند و به کمک وی خلافت را به علویان انتقال دهند اما او نپذیرفت و گفت خلافت از خاندان عباسی است و من با ایشان از این رو جنگ می کنم که چرا مردم عجم را بر عرب برتری داده اند. چون مأمون به بغداد آمد امارت خراسان را به عبدالله بن طاهر داد و او را مأمور جنگ مصر کرد و شفارش کرد که با وی با ملایمت رفتار کند. عبدالله با نصر جنگید . نصر حاضر شد که تسلیم شود بدان شرط که نزد مأمون برود و چون مأمون نپذیرفت نصر همچنان در مخالفت می فشرد تا کارش در محاصره به جان کشد. عبدالله بن طاهر امانش داد و نصر در سال ۲۰۹ هجری تسلیم او شد . مدت جنگ و محاصره نصر پنج سال ادامه داشت و چون نصر تسلیم شد عبدالله دستور داد قلعه کیوم را ویران کنند .[۲] مأمون نصر بن حمزه بن مالک خزاعی را به ایالت ثغور فرستاد . پیش از آن ثابت بن نصر بن مالک از جانب هارون والی آنجا بود و چون بیم نافرمانی او می رفت نصر بجای او گماشته شد .[۳] مأمون به سال ۲۱۳ پسر خود عباس را والی جزیره ویالت ثغور و عواصم کرد و ولایت مصر و شام را به برادرش معتصم داد.[۴] در اواخر دوره خلافت مأمون به حمله به سرزمین روم آغاز شد. مأمون در سال ۲۱۵ هجری از راه موصلبه انطاکیه رفت و بعد از عبور از مصیصه و طرسوس وارد قلمرو روم

شد . پسرش عباس نیز از راه ملیطه وارد شد . مأمون دژهای قره و ماجده را گشود و سرداران خود را برای گشودن سایر دژ ها روانه کرد که دو دژ سندس و سناذ یا سنان را گشودند. مأمون در برگشت از سرزمین روم وارد دمشق شد . [۵] **به سال ۲۱۶ مأمون مجدداً روانه سرزمین روم شد. علت این جنگ به روایتی کشته شدن هزار و ششصد تن از ساکنان طرسوس و مصیصه به وسیلهٔ رومیان بود . مأمون شهر هرقله را گشود و برادرش معتصم سی دژ را به تصرف درآورد. مأمون از این سفر به دمشق رفت و برای سرکوب کردن فتنه عبدوس فهری به مصر رفت.**[۶] **مأمون به سال ۲۱۸ هجری به دمشق رفت و مردم را دربارهٔ عدل و توحید امتحان کرد و نوشت که مردم دمشق را در مورد مخلوق بودن قرآن امتحان نمود و هر که از گفتن اینکه قرآن مخلوق است امتناع ورزد کافر شمرد .**[۷]

۱-ر . ک . تاریخ یعقوبی . ج۲ . ص ۲۶۱-۲

۲- همان . ۴۶۲

۳-الکامل فی التاریخ . ج۶ . ۲۹۷. و ۹۰-۲۸۸

۴-تاریخ یعقوبی . ج۲ . ص۴۷۴

۵- الکامل فی التاریخ . ج۶ . ص ۴۰۹

۶-همان . ص ۱۸-۴۱۷

۷- تاریخ یعقوبی . ج۲ . ص ۴۹۱

(۲-۴) شام از دورۀ معتصم تا میانۀ سدۀ سوم هجری

در سال ۲۱۳ هجری تئوفیل امپراطوری بیزانس به سرزمین مسلمانان وارد شد و زبطره و شهرهای دیگر را مورد حمله قرار داد . علت این حملات این بود که چون افشین بابک را محاصره کرد بابک به تئوفیل نامه نوشت که معتصم همۀ سپاه خود را برای جنگ فرستاده و شرایط برای حمله مناسب است . تئوفیل با صد هزار سپاه وارد سرزمین اسلام شد و دژهای زبطره ، ملیطه ، و سایر دژ های مسلمانان را مورد حمله قرار داد و بسیاری از مسلمانان را کشت و زنان و کودکان را به اسیری گرفت و گوش و بینی بسیاری از مسلمانان را برید . نیروهای سرحدی شام و جزیره به مقابله او شتافت . چون خبر حملۀ تئوفیل به معتصم رسید و شب وقتی رومیان زنی هاشمی را به اسیری می بردند فریاد زده بود ای معتصم به فریاد برس. معتصم که از فتنۀ بابک آسوده شده بود با سپاهی فروان تا آنقره پیش رفت و امپراطوری بیزانس را شکست داد و دژه ها را پس گرفت و در صدد برآمد عموریه را که زادگاه تئوفیل بود ویران کند . معتصم به سال ۲۲۲ و به روایتی ۲۲۴ هجری از سامرا بیرون رفت . در این سفر سرداران بزرگی مانند افشین ، اشناس ، سغای بزرگ ، عجیف بن عنب و محمد بن ابراهیم همراه معتصم بودند و هر یک به فرماندهی بخشی از نیروهای او را که به اختلاف روایت پانصد هزار و دویست هزار نوشته اند . را به عهده داشتند. معتصم عموریه را محاصره کرد و مردم شهر را کشت . تعداد کشتگان را سی هزار نوشته اند. شهر عموریه غارت شد و چهار روز در آتش می سوخت . معتصم بعد از این پیروزی بزرگ به بغداد بازگشت.[1] به کار گرفتن ترکها در ارتش و قدرت یافتن سرداران ترک و حذف نام عربها از دیوان ، آنها را آزرده خاطر کرد و در سال ۲۲۷ هجری ابو حرب مبرقع یمانی با همکاری اعراب در فلسطین شورش کرد او به یکی از کوههای اردن پناه برد و در آنجا ساکن شد و جون روزها برای انجام کاری فرود می آمد نقاب بر چهره می کشید. مبرقع به موعظه و امر به معروف و نهی از منکر

پرداخت و معایب و گناهان خلیفه بر میشمرد. گروهی از کشاورزان دعوت او را پذیرفتند خود مبرقع را به بنی امیه منتسب می کرد. دعوت مبرقع در میان اعراب جنوبی گسترش یافت و چون ابن بیهر که از بزرگان عرب جنوبی بود به او گروید و حامیانش فزونی یافتند. معتصم که بیمار بود و همان بیماری موجب مرگش شد . رجاء بن ایوب حفاری را با سپاهی به جنگ مبرقع فرستاد رجاء که پیروان او را انبوه یافت در مقابل وی اردو زد و چون کشاورزان که در اردوی مبرقع بودند به دنبال کار خویش رفتند سردار معتصم او را شکست داد و سیر کرد و با خود به سامرا برد [۲] بعد از مرگ معتصم قیسی ها در دمشق شورش کردند و والی شهر را محاصره کردند . واثق به رجاء بن ایوب دستور داد فتنهٔ دمشق را آرام کند رجاء با آنها جنگید و تعدادی کشته شدند و بقیه گریختند و دمشق با آرامش بازگشت. [۳] واثق اشناس سردار ترک را والی جزیره و شام و مصر و مغرب قرار داد و تدبیر کارها را به دست احمد بن خصیب منشی وی بود.[۴] در زمان خلافت واثق به سال ۲۳۱ هجر اسرای مسلمان و روم در نزدیکی طرسوس مبادله شدند. واثق به احمد بن سعید بن مسلم که والی غور بود و خاقان خادم که همراه او بود دستور داد که اسرای مسلمان را اول امتحان کنند و ههر که بر این باور بود که قرآن مخلوق است و خدا در قیامت دیده نخواهد شد آزاد شود و کسی بر این باور نیست که در دست رومبان اسیر باشد.[۵]

۱-الکامل فی التاریخ . ج۶ . ص۸۸-۴۸۰

۲-همان . ۲۳-۵۲۲

۳- همان . ص ۵۲۸

۴- تاریخ بعقوبی . ج۲ . ص۵۰۸

۵- الکامل فی التاریخ . ج۷ ص۲۴

به سال ۲۴۰ هجری در دورهٔ خلافت متوکل مردم حمص بر والی خود موسی بن ابراهیم رافعی شورش کردند . علت این شورش آن بود که او یکی از رؤسای شهر را کشته بود شورشیان موسی بن ابراهیم والی خرا ج را از شهر بیرون راندند . متوکل محمد بن عبدویه را والی حمص کرد . او نیز با بدرفتاری کرد و دوباره مردم شهر شورش کردند در این شورش مسیحیان نیز شرکت داشتند . محمد بن عبدویه سران شورشی را دستگیر و اعدام کرد و چند تن را نزد متوکل فرستادو مسیحیان را از شهر اخراج کرد و کلیساهای آنها که در جوار مساجد بود ضمیمهٔ مساجد گردید. [۱] **متوکل به سال ۲۴۲ وارد دمشق شد . گفته شده است که او از " سطوت" و فساد ترکان دلگیر بود قصد داشت پایتخت را از عراق به شام ببرد و عرب را تکیه گاه دولت خود کند . او دستور داد دفاتر و ادارات را به دمشق منتقل شود و خود او نیز حدود دو ماه در آنجا ماند ولی چون هوای آنجا را نپسندید و وبا نیز در دمشق شایع شد به سامرا باز گشت.** [۲]

۱- تاریخ یعقوبی . ج۲ . ص ۲۰-۵۱۹ و الکامل فی التاریخ . ج۷ . ص ۷۲ و ۷۶

سطوت : حمله کردن ، هجوم بردن ۲- به قهر گرفتن ۳- ابهت و وقار : فرهنگ فارسی دکتر محمد معین

۳- تاریخ شام از میانهٔ سدهٔ سوم تا تشکیل دولت ایوبی

(۳-۱) شام در دورهٔ طولونی ها ۲۹۲- ۲۵۴ هجری

سرزمین شام در دورهٔ طولونی ها میان حکمرانان طولونی و سرداران عباسی دست به دست می شد . در سال ۲۶۳ هجری معتمد خلیفهٔ عباسی مرزهای شام را به ابن طولون واگذار کرد . مخالفت ابو احمد موفق برادر معتمد که همهٔ کارهای خلافت را عهده دار بود با احمدابن طولون موجب شد که مرزهای شام را ازا بن طولون بگیرد . اما چیزی نگذشت که شام آشفته شد و ناچار بار دیگر حکومت آنجا را به ا بن طولون دادند . در این اثناء ماجور والی شام مرد و ابن طولون که موفق را به جنگ صاحب الزنج سرگرم دید فرصت را برای اشغال آن ولایت مناسب دید و با سپاهی آهنگ شام کرد و شهرهای بزرگ را بگرفت و در سال ۲۶۴هجری در شام خطبه به نام او گفتند .[1] در دورهٔ فرمانروایی خمارویه بر مصر (۸۲-۲۷۰هجری) ابو احمد موفق با همکاری والی موصل و والی ارمنستان دمشق را متصرف شد . خمارویه شخصاً به سال ۲۷۲هجری به جنگ آنها رفت ودر سال ۲۷۳ هجری دمشق را از آنها پس گرفت ، سرانجام میان موفق ، معتمد و خمارویه صلح شد که ولایتداری مصر و شام برای مدت ۳۰ سال خاص خمارویه و اعقاب او باشد .

شورش قرامطه در شام

زکرویه یکی از مبلغان قرمطی پسران خود را به ناحیه شام و سوریه فرستاد تا در میان قبایل به دعوت بپردازند شاخهٔ بنی علیص از قبیلهٔ کلب دعوت او را پذیرفتند و در اواخر سال ۲۸۹ هجری در ناحیهٔ سماوه با یحیی بن زکرویه بیعت کردند . او لقب شیخ بر خود نهاد و خود را از اولاد اسماعیل بن جعفر صادق معرفی کرد و گفت ناقهٔ من مأمور است و هر کس پشت سر او حرکت کند پیروز خواهد شد به همین جهت به صاحب الناقه و صاحب جهل معروف شد. خروج صاحب

الناقه در سال ۲۸۹ هجری بود او در بلاد شام دست به قتل و غارت زد و فرستادهٔ خلیفه معتمد را کشت و دمشق را محاصره کرد محاصرهٔ دمشق هفت ماه طول کشید تا آنکه صاحب الناقه در حین محاصره کشته شد. بعد از یحیی زکرویه قرمطیان با برادرش حسین بیعت کردند و او به مناسبت خالی که بر صورت داشت صاحب الشامه (صاحب الخال) معروف شد و خود را امیر المؤمنین مهدی نامید . او شهرهای حمص ، حماهّ ، معزهّ النعمان و بعلبک را گرفت و کشتار بسیار کرد و ابوالافر فرستادهٔ مکتفی را در سال ۲۹۰ هجری شکست داد در محرم ۲۹۱ هجری جنگ سختی میان محمد بن سلیمان فرماندهٔ سپاه اعزامی خلیفه و پیروان صاحب الشامه روی داد که منجر به شکست و فرار صاحب الشامه شد و در همان سال وی کشته شد و مصر و شام به تصرف خلفای عباسی در آمد.

۱- تاریخ سیاسی اسلام . خ ۲ . ص ۹-۶۸۸

(۳-۲) شام در دورۀ اخشیدیها ۳۵۸-۳۲۳ هجری

پس از انقراض طولونی ها مدت کوتاهی نفوذ عباسیان بر مصر و شام مستقر بود و از آن پس دولتی دیگر از ترکان فرغانه در آنجا پیدا شد . آن دولت اخشیدی بود که در فسطاط تشکیل شد (۳۵۸-۳۲۴ هجری) محمد بن طغج ملازمت ابن بسطام والی شام اختیار کرد و از آنجا سواحل شرقی را پیمود و به سال ۳۰۶ هجری والی عمان ، طبریه و کوهستان شراه شد . به سال ۳۲۸ هجری که محمد بن راتق از جانب خلیفۀ عباسی والی مصر شد اخشید طغیان کرد و نام خلیفۀ عباسی را از خطبه برداشت و به نام خلیفۀ فاطمی خطبه خواند . در عریش میان ابن راتق و اخشید جنگی شد که به شکست ابن راتق انجامید و او سوی رمله فراری شد . در عین حال پیمان صلحی به نفع ابن راتق تنظیم شد که همۀ ولایت شام تا رمله از آن ابن راتق باشد . دو سال بعد که ابن راتق مرد ولایت شام بدون جنگ ضمیمۀ قلمرو اخشید شد. در اواخر دورۀ اخشیدی ها قرمطیان در شام آشوب کردند و شهرها را چپاول کردند و یک کاروان مصری را که به مکه می رفت و بیست هزار شتر داشت را غارت کردند . اخشیدی های مصر رقیبان نیرومندی داشتند که حمدانیان شیعی مذهب شمال بودند . حمدانیها که در شمال شام دولتی تشکیل داده بودند حلب و حمص را از نایب اخشیدیان در شام گرفتند . شام که شکوه قدیم امویان را هرگز فراموش نکرده بود پیوسته کانون ملتهب شورش و مرکز مخالفت با دولت عباسیان بود .

حمدانیان

حمدانیان از اعراب قبیلۀ تغلب بودند که از مدتها پیش از تشکیل دولت در الجزیره مستقر شده بودند برخی بر این باور بودند که آنها از موالی قبلۀ تغلب بوده اند . حمدانی ها از اواخر سدۀ سوم هجری تا سال ۳۶۹ هجری کما بیش بر موصل و الجزیره و شاخه ای از آنها از سال ۳۲۳ هجری تا اواخر سدۀ چهارم هجری بر حلب و قسمتهای شمالی شام فرمانروایی داشتند . این سلسله

منسوب است به حمدان بن حمدون که صاحب ماردین بود ودر سال ۲۸۱ هجری که معتضد خلیفهٔ عباسی به آنجا لشکر کشید ، گریخت و پسر خود حسین بن حمدان را در آنجا گذاشت . حمدان در سالهای آخر سدهٔ سوم هجری از هم پیمان خوارج الجزیره در شورش آنان علیه دستگاه خلافت بود . بعدها حمدانیان به مذهب شیعه که مذهب اکثریت قبایل عرب ساکن در حاشیهٔ صحرای شام بود گرویدند. بعداً مناسبات حمدان و پسرانش با خلیفهٔ عباسی حسنه شد. حسین بن حمدان در دربار عباسی به مقام سرداری رسید و در جنگ با قرمطیان صحرای شام از خویشتن رشادت ولیاقت نشان داد و پسر دیگر حمدان ابو الهیجا عبدالله در سال ۲۹۲ هجری به حکمرانی موصل منصوب شد و پس از وی پسرش حسن با عنوان ناصر الدوله به حکومت نشست و با استقلال به فرمانروایی پرداخت و قدرت خود را از دیار ربیعه مرکز اصلی حمدانیان بود به جانب مغرب به داخل شام بسط داد. در سال ۳۲۰هجری ستارهٔ اقبال با ناصر الدوله اوج گرفت و پس از قتل ابن راتق عنوان امیر الامرا یی را سامان داد اما در وضع مالیاتها ستم کرد و قیمت ها را بالا برد. حمدانیان بیشتر از یک درصد عربها قدرت نداشتند و ناچار به موصل بازگشتند . جنگ میان آل بویه و حمدانیها سالها ادامه داشت و عاقبت معزالدله به موصل و دیار ربیعه و رحبه را در سال ۲۵۳ هجری به ابو تغلب ملقب به المقتدر سپرد ناصر الدوله در سال ۳۵۸ مرد.(۱) پس از مرگ ناصرالدوله دولت حمدانی موصل به زحمت افتاد زیرا پسران حمدان به مخالفت یکدیگر برخاستند . ابوتغلبق با عضدالدوله که در آن هنگام در اوج قدرت بود و به سال ۲۶۷ هجری عراق را از عضدالدوله گرفته بود به جنگ پرداخت . عضدالدوله به جنگ ابو تغلب رفت و او را شکست داد. ابو تغلب به امید گرفتن کمک نزد فاطمیان گریخت ولی پاسخ مثبتی دریافت نکرد. بعد از ابئ تغلب برادرانش ابو طاهر و ابو عبدالله مدت کوتاهی موصل را در تصرف داشتند تا اینکه سلسلهٔ دیگری از امرای عرب یعنی بنی عقیل آن شهر را متصرف شدند. (۲)

حمدانیها در حلب ۲۹۹-۲۲۲ هجری

سیف الدوله

ابوالحسن علی برادر ناصر الدوله به سبب نقشی که در کشته شدن ابن راتق داشت از جانب مقتدر خلیفهٔ عباسی سیف الدوله ملقب گردید. سیف الدوله حلب و حمص و شهرهای دیگر را از اخشیدیان گرفته بود. استقرار حمدانیان در شام مقارن بود با احیای دولت بیزانس تحت حکومت حکمرانان مقتتدر () و بیشتر دوران حکومت سیف الدوله به دفاع از سرزمینهای خود در مقابل بیزانسی ها گذشت .[۳] گویند سیف الدوله چهل بار بر قلمرو رومیان هجوم برد که گاهی شکست خورد و گاهی پیروز شد. بسیاری از جنگهای حمدانیان با روم شرقی در قلمرو مسلمانان بود. یک بار نیز سیف الدوله به زبطره ، عرقه ، ملیطه و اطراف آن هجوم برد و کشتارها و غارتها کرد . سیف الدوله به مرعش که عمدهٔ قوای کنستانتین در آنجا بود حمله بد و همه را تار و مار کرد و کنستانتین را اسیر گرفت و این حادثه سخت بزرگ بود و شاعران در وصف آن سخنها گفتند.[۴] سیف الدله می خواست در سر حد روم قلعه ای بزرگ بسازد که رومیان این کار را نپسندیدند . سپاهی بزگ به فرماندهی دمتکیوس به مقابله سیف الدوله فرستادند . در این جنگ پیروزی با سیف الدوله بود دمتکیوس فراری شد و مسلمانان داماد و نوهٔ او را به اسیری گرفتند و جمعی از رومیان را کشتند. [۵]

۱- سلسله های اسلامی . ص۸۶

۲- تاریخ سیاسی اسلام . ج۲ . ۷۹-۶۷۸

۲- سلسله های اسلامی . ص۸۶

۴- همان

۵- تاریخ سیاسی اسلام ، ج۲ ص۴۸۲

پس از مرگ سیف الدوله پسرش سعدالدوله در سال۲۵۶ جانشین او شد . قرعویه که غلام سیف الدوله بود بر سعدالدوله شورید و حلب را گرفت و او را به شهر راه نداد و شش سال همچنان بود. به سال ۲۶۵ هجری سعدالدوله بکجور را از ولایت حمص برداشت و او نامه به العزیز با لله خلیفهٔ فاطمی مصر نوشت و از او خواست که ولایتداری دمشق را به او بسپارد و سپاهی در اختیار وی قرار دهد که حلب را از حمدانیان بگیرد و شوکت حمدانیان را بشکند . بکجوربه سال ۲۷۳ هجری دمشق را گرفت اما روابط او به یعقوب بن کلس وزیر خلیفهٔ فاطمی تیره شد و از سعدالدوله خواست تا ولایتداری حمص را به او باز دهد و او نیز پذیرفت. [۱] بکجور که روابطش با فاطمیان مصر و سعدالدوله تیره بود ناچار شد به بهاء الدوله بویهی پناه برد اما سودی نبرد . سعدالدوله برای شکست بکجور از امپراطوری روم شرقی کمک خواست . بدین گونه امیر حمدانی با سردار خویش به نزاع برخاست و جنگ داخلی مایهٔ غضب او شد و از دشمن خویش کمک خواست . از این اختلاف سعدالدوله و بکجور خسارت دیدند و سود آن نصیب رومیان و فاطمیان شد . سرانجام بکجور شکست خورد و در سال ۲۸۱ هجری سعدالدوله مرد. پس از سعدالدوله پسرش سعید الدوله از لؤلؤ خادم همان دید که پدرش از بکجور دیده بود که لؤلؤ در قدرت طمع بست و عید الدوله را کشت و به نام دو فرزند او ابوالدین و ابو المعالی امارت حمدانیان را به دست گرفت و چیزی نگذشت که هر دو را با بقیهٔ امیران حمدانی به مصر فرستاد و به خلیفه فاطمی تسلیم کرد و امارت حمدانیان را به فرزند خود منصور سپردو در سال ۲۹۴ هجری لؤلؤ که پیر و فرسوده شده بود به سال ۲۹۹ هجری مرد و پس از وی منصور اطاعت فاطمیان کرد و نام خلیفهٔ فاطمی را در خطبه ذکر کرد و همه سرزمین شام تا حلب را به قلمرو فاطمیان در آورد.[۲]

۱-تاریخ سیاسی اسلام . ص ۴۸۴ ۲- همان ص . ۸۶ -۴۸۵

حمدانیان به عنوان حامیان ادبیات عرب بخصوص به خاطر تشویق و حمایت سیف الدوله از متنبی شاعر ، شهرت داشتند. سیف الدوله خودش هم شعر می گفت . از مشاهیر دربار وی متنبی شاعر ، رابی و ابو فراس حمدانی را می توان نام برد . ابو الفرج اصفهانی کتاب معروف خود اغانی را به وی تقدیم کرد.

(۳-۳) شام در دورۀ فاطمیان

پس از فتح مصر به وسلۀ فاطمیان در سال ۳۵۸ هجری ، جوهر سردار فاطمی در صدد برآمد نفوذ فاطمیان را بر شام ، فلسطین و حجاز بسط دهد زیرا از دوران طولونی ها این ولاتها پیوسته تابع مصر بود . جوهر ، جعفر بن فلاح را که سردار ی لایق و شجاع بود مأمور شام کرد. وقتی جعفر به رمله رسید به سپاه حسن بن عبیدالله طغج والی رمله و دمشق روبرو شد . حسن شکست خورد و اسیر گردید و و در سال ۳۷۱ هجری مرد. جعفر شهر طبریه را گشود و وارد دمشق شد و بازارها را آتش زد و مردم شهر را که در پیش بر منبرها لعن فاطمیان می گفتند را آزار داد و خطبه را به نام خلیفۀ فاطمی گفت.[۱] در دوران خلافت العزیز خلیفۀ فاطمی خطر قرمطیان و ترکان شامبزرگ شد و چون جوهر در نبردشان کاری از پیش نبرد خلیفۀ فاطمی شخصاً برون شد و فتنۀ بزرگ را از پیش برداشت و نیروی دشمن را شکست داد . [۲] در دورۀ خلافت الحاکم دولت حمدانی حلب سقوط کرد و به نام خلیفۀ فاطمی در آنجا خطبه خواند ه شد و همۀ سرزمین شام تا حلب به قلمرو نفوذ فاطمیان درآمد . تسلط فاطمیان بر شام متزلزل و ناپایدار بود قسمت شمالی شام بن قرمطیان ، ترکها ، سلجوقیان و بیزانسها مورد منازعه قرار گرفت . در دوران فرمانروائی الحاکم بدوی های صحرای سوریه شروع به تجاوز در این سرزمین کردند و در سال ۴۱۴ مردم حلب بر حاکم فاطمی شهر شورش کردند و آل مرداس بر حلب غلبه یافتند که فرمانروائی آنان تا سال ۴۴۹ هجری ادامه یافت . الظاهر خلیفۀ فاطمی اجازه داد کلیسای قیامت که در زمان الحاکم ویران

شده بود از نو بنیاد شود [۲] در دورهٔ اول خلافت فاطمی المستنصر نفوذ فاطمیان بر شام و فلسطین مستقر بود و نام خلیفهٔ فاطمی در خطبه به منبر گفته می شد ولی به تدریج نفوذ فاطمیان سسی گرفت . مردم دمشق به تحریک جرجرائی وزیر شورش کردند ولی مستنصر بر آنها غلبه یافت.[۳] دولت فاطمیان که از جانب سرداران ترک شام مورد تهدید قرار گرفته بود نتوانست در مقابل سلجوقیان مقاومت کند . سلجوقیان که بر عراق و خراسان مستولی گردیده بودند در صدد برآمدند در سال ۴۶۲ هجری اتسز یکی از امرای ملکشاه سلجوقی رمله را گشود و سپس بیت المقدس را فتح کرد آنگاه به سوی دمشق آمد و اطراف آن را غارت کرد و سرانجام موفق شد دمشق را به تصرف درآورد و در آنجا به نام المقتدی خلیفهٔ عباسی خطبه خوانده شد.جنگ میان فاطمیان و سلجوقیان در سالهای پایانی سدهٔ پنجم ادامه داشت و در سال ۴۹۱ هجری فاطمیان بیت المقدس را از ارتقیهای سلجوقی پس گرفتند ولی یک سال بعد با حملهٔ صلیبی ها کودفر و ادبوین را متصرف شد. در زمان الامر جنگ میان فاطمیان و صلیبی ها در منطقهٔ شام ادامه داشت. گاهی فاطمیان پیروز می شدند و گاهی شکست می خوردند . شهر طرابلس که تابع فاطمیان بود در سال ۵۰۲ هجری به تصرف صلیبی ها درآمد. [۴]

۱-تاریخ سیاسی اسلام . ج۳ . ص۵۰۷

۲- تاریخ عرب . ص ۷۹۱

۳- تاریخ اسلام . ص ۴۷ – ۲۶۴

۴-تاریخ ابن خلدون . ج۲ . ص ۹۷

(۳-۴)بنی عقیل (۴۸۹-۳۸۰)

بنو عقیل عسیرهٔ بزرگی بودند از قبیلهٔ بنی کلب از قبایل عربستان که بعد از قبول اسلام عشیره های آن به طرف شام ، عراق ، آفریقای شمالی و اندلس کوچ کردند . در ابتدای خلافت عباسی عراق از قبیلهٔ بنی عقیل پر بود و شعبه های از بنی عقیل در بطائح و صحاری اطراف عراق سکونت گزیدند و قرنها کارشان غارت قافله ها بود. عشیرهٔ بنی عباده از بنی عقیل که در ناحیهٔ ما بین کوفه و بصره و واسط سکونت داشتند موفق شدند که خود را به امارت نیز برسانند و شعبهٔ امرای عقیلی موصل گویا از ایشان باشد. در سدهٔ چهارم هجری بنی عقیل ساکنین شام و عراق خراج گذار سلسلهٔ مقتدر حمدانی بودند ولی همین که این سلسله از میان رفت رؤسای عقیلی هم علم استقلال بر افراشتند . در زمان مسلم بن قریش (۴۷۸-۴۵۳هجری) دامنهٔ متصرفات امرای عقیلی موصل از حوالی بغداد تا حدود حلب کشیده شد ولی بعد از مرگ او دولت عقیلی رو به ضعف رفت . بنی عقیل در سالهای پایانی سدهٔ چهارم و پنجم بر بخشی از شمال شام تا فرمانروائی داشتند.

(۳-۵) آل مرداس در حلب (۴۷۲-۴۱۴هجری)

بنی مرداس از اعراب شمالی بودند که در اوایل سدهٔ پنجم هجری از حله در عراق به حلب کوچ کردند . در سال ۴۱۴هجری که مردم حلب بر حکمران فاطمی خود شوریدند . صالح بن مرداس بر جلب فرمانروائی یافت و تا سال ۴۲۰ هجری که در جنگ با فاطمیان کشته شد بر آنجا فرمانروائی کرد.[۱]

۱- طبقات سلاطین اسلام . ص۱۰۲

مهاجرت آل مرداس جزئی از جنبش اعراب بدوی که اکثرشان شیعه مذهب بودند به سوی حواشی مسکون عراق و شام در طی سدهٔ چارم و اوایل سدهٔ پنجم هجری بود. ممکن است اوضاع و احوال ناشی از قیامهای قرمطیان در صحرای شام انگیزهٔ چنین جنبشی را فراهم آورده باشد. صالح و پسرانش نصر و ثمال همین که در حلب مستقر شدند ، مجبور گشتند که از یک طرف در برابر فاطمیان که فرمانروایان واجب الطاعهّ شمال شام محسوب می شدند و از طرف دیگر در برابر قدرت از نو برخاستهٔ بیزانسیها به دفاع برخیزند . مدت چهار سال حلب به دست انوشتکین (۳۳- ۴۲۹ هجری) حکمران فاطمی دمشق افتاد. در سال ۴۴۹ هجری ثمال برای بار دوم بر اثر فشاری که ازجانب افراد لجام گسیخته قبیلهٔ کلاب به او وارد می آمد حلب را از دست داد و آن را با عکا ، بیروت و جبیل معاوضه کرد . پیشرفت سلجوقیان به سمت مغرب و پیدا شدن ترکمانهای بیابانگرد غارتگرنظامی در شمال شام و زوال نفوذ فاطمیان در آنجا آل مرداس را با موقعیت جدیدی روبرو ساخت . محمود بن نصر (۶۶- ۴۵۲ هجری) مصلحت در آن دید که بیعت خویش از فاطمیان برگیرد . به تبعیت از خلفای عباسی با سلطان آلب ارسلان سلجوقی از در تسلیم درآید. بعداً قدرت بنی مرداس در نتیجه مناقشات و منازعات میان سابق و وثاب آتش جنگ داخلی شعله ور شد . در این هنگام تقش سلجوقی بر آن بود که در شام برای خویشتن یک دولت سلجوقی به وجود آورد و فشار وی بر حلب سبب شد که سابق در سال ۴۷۲ هجری شهر را به تصرف مسلم بن قریش عقیلی بدهد.[1]

۱- سلسله های اسلامی ص ۸-۹۷

(۳-۶) سلاجقهٔ شام (۵۱۱-۴۸۶هجری)

سلجوقیان درسدهٔ پنجم هجری از اواسط آسیا آمدند و ولایتهای عربی خلافت عباسی را زیرپا گرفتند و در خراسان ، فارس، عراق ، ارمنستان و آسیای صغیر دولتها بنیاد کردند و سرانجام به سال ۴۷۴ هجری به بغداد سلطنت یافتند و خلافت تابع ایشان شد. سلجوقیان شام یکی از تیره های این خاندان بودند اما یک رئیس نداشتند و هریک از شهرهابی نسبتاً مهم سوریه یک فرمانروای عرب یا سلجوقی داشت. پس از بنی منقذ به شیزر حکومت داشتند و رومیان شهرهای ساحلی و ناحیهٔ شمالی را پیاپی می گرفتند و از کف می دادند.نخستین دسته های سلجوقی کمی پیش از سال ۴۶۲ هجری به شام نمودار شدند . در این سال آلب ارسلان امیر عرب حلب را مطیع خود کرد و اتسز که از سرداران وی بود بیت المقدس را گرفت و فلسطین را از چنگ فاطمیان درآورد. سلجوقیان خودشان را مکلف می داشتند که فاطمیان مصر را از میان بردارند . پنج سال بعد اتسز بر دمشق استیلا یافت ولی به سال ۴۹۲ هجری بار دیگر بیت المقدس به تصرف فاطمیان درآمد. فاطمیان که نیروی دریایی نیرومندی داشتند بر همهٔ شهرهای ساحلی از جمله عسقلان ، عکا ، صور تا جبیل در شمال تسلط یافتند . تتش پسر آلب ارسلان بنیانگذار واقعی دولت سلجوقیان شام بشمار است وی در بهار سال ۴۸۷ هجری علاوه از متصرفات خراسان نفوذ خویش را بر حلب و رها و موصل استقرار داد و چون سال بعد در میدان پیکار از پا در آمد متصرفات شامی وی که به زحمت به چنگ آورده بود در نتیجهٔ خلافی که پسران او رضوا ن و دقاق داشتند و هم به سبب کینه توزیهای سردارانش که همه در اندیشهٔ مصالح خویش بودند میان پسران تقسیم شد رضوان حلب را پایتخت کرد و از سال ۴۸۹ تا ۵۰۷ در آنجا حکومت داشت ودقاق (۴۹۸-۴۸۹ هجری) دمشق را پایتخت کرد و دشمنی این دو برادر که بهخ سال ۴۹۰ هجری آغاز شد محور حوادث دوران آنها بود .(تاریخ عرب . ص ۵-۸۰۴)

سلاجقهٔ شام توسط اتابکان بوری منقرض کردند.

فرمانروایان سلاجقه شام

۱	تقش بن آلب ارسلان	۴۸۷ هجری
۲	رضوان (در حلب)	۴۸۹""""
۳	دقاق(در دمشق)	"" ""
۴	آلب ارسلان اخرس	""۵۰۷
۵	سلطان شاه	۵۰۸تا۵۱۱

(۳-۷) اتابکان دمشق یا آل بوری (۵۴۹-۴۹۷هجری)

فرماندهی سپاه در روزگار سلاجقه به دست غلامان ترک بود . این غلامان خریداری می شدند. اسلام را می پذیرفتند و در دربار خلیفه یا سلطان تربیت خالص اسلامی می یافتند و از این رو روابط محکمی با امرای سلجوقی پیدا می کردند. این غلامان عموماً از بلاد قبچاق در شمال دریای سیاه آورده می شدند و وظایف چندی به آنان سپرده می شد و وقتی این غلامان برای دولت خدمات شایانی می کردند با لیاقت خاصی از خود نشلان می دادند و دوستی و وفاداری خود را ثابت می کردند به بزرگترین مناصب سپاه و دربار دست می یافتند و یا حکومت منطقهای از دولت پهناور سلجوقی با آنان سپرده می شد.[1] قلقشندی از سلطان عمادالدین روایت کرده است که اتابک در اصل اطابک و به معنای پدر امیر است اولین کسی که این لقب را گرفت نظام الملک وزیر سلطان لکشاه سلجوقی بد . هنگامی که ملکشاه ادارهٔ امور مملکت را در سال ۴۶۵ هجر به او سپرد به او القابی از جمله اتابک به معنی امیر پیر داد . و نیز گفته شده است اتابک به معنای پدر

امیر یعنی امیر کهنسال و مربی امیر است .[۲] سلاجقه تربیت فرزندانشان را به ترکان مقرب خود که در زیر چتر حمایتشان بزرگ شده بودند می سپردند. هنگامی که سلطان یکی از فرزندانش را به حکومت شهری از شهرها یا ولایتی از ولایتها تعیین میکرد مربی ترک را نیز همراهش می فرستاد تا در کار حکومت او را کمک کند و پندهای لازم را به او بدهد. این افتخار به بزرگان رجال دولت و فرماندهان سپاه بخشیده می شد . این غلامان ترک به سرعت در ولایت خود صاحب نفوذ اصلی می شدند بروز جنگ بعد از مرگ ملکشاه میان فرزندان و نزدیکان وی به ضعف دولت سلجوقی کمک کرد . اتابکان از این فرصت استفاده کردند و بر ولایات زیر فرمان خود مسلط شدند و برای توسعه آن با یکدیگر به رقابت پرداختند طفتکین از جمله رؤسای لشکری سلجوقی بود که به مقام اتابکی بعضی از شاهزادگان این خاندان رسید و مدتی نیز خود زمام امور را به دست گرفت. او یکی از ممالیکی است که سلطان تقش او را آزاد کرد پس از سال ۴۸۸ به اتابکی پسرش دقاق در دمشق گماشته شد و طفتکین بعد از مرگ دقاق حکومت او را تصرف کرد و مؤسس سلسلهٔ اتابکان بوری گردید.

۱	طفتکین	۴۹۷ هجری
۲	تاج الملوک بوری	۵۲۲ " "
۳	شمس الملوک اسماعیل	۵۲۶ " "
۴	شهاب الدین محمود	۵۲۹ " "
۵	جمال الدین محمد	۵۳۲ " "
۶	مجیر الدین آبق	۴۹-۵۳۴" "

۱-تاریخ سیاسی اسلام . ج ۴ ، ص ۶۰ ۲-همان ، ص ۶۱

(۳-۸) اتابکان شام (۵۷۹-۵۴۱هجری)

اتابک عماد الدین زنگی پسر آقسنقر حاجب یکی از غلامان ترک ملکشاه بود که ار سال ۴۷۸تا ۴۸۷ هجری در حلب به نیابت از تتش فرمانروائی داشت و آخر کار بر او قیام نمود و اسیر شد عماد الدین زنگی در سال ۵۲۱ هجری به حکومت عراق و بغداد منصوب گردید و در همین سال موصل و سنجار و الجزیره و حران نیز ضمیمهٔ حکومت او شد و سال بعد حلب و سایر بلاد شام هم بر آنها افزوده گشت . ا شتهار عمدهٔ عماد الدین زنگی به جهاد اوست در مقابل صلیبیون عیسوی و او در واقع پیشقدم سلطان صلاح الدین ایوبی بشمار می رود. عمادالدین زنگی در سال ۵۴۱ هجری مرد . بعد از مرگ عماد الدین زنگی دو فرزند ارشدش متصرفات پدر را میان خود تقسیم کردند . زیرا نگهداری آن به علت وجود دشمنان بیشمار مشکل بود . سیف الدین عاری ، فرزند بزرگتر عمادالدین موصل و بین النهرین را تا خابور به خود اختصاص داد و به اتابک ملقب شد و نورالدین محمود فرزند دیگر سوریه را انتخاب کرد و حلب را مرکز حکومت خود ساخت. نورالدین صفات و ملکات پدر را دارا بود . اگر چه از قرنها بیش پادشاهان مسلمان کشور خود را منحصراً برای منافع شخصی اداره می کردند . ولی نور الدین برای نخستین بار خود را در برابر خداوند مسئول سعادت اتباع خود دانست. وی ار آنجا که هیچ احتیاجی نداشت تمام مالیات فراوانی را که در نتیجهٔ ادارهٔ عاقلانهٔ مملکت به دست می آورد و تقریباً تحمیلی بر اتباع او نبود نه فقط برای تحکیم موقعیت خود در میان دشمنان به کار نمی برد بلکه صرف امور مدنی ایجاد مساجد و بر پا داشتن تکایا جهت درویشان و پناهگاهها برای مسافران و همچنین بیمارستانها و مدارس می کرد . در دمشق مؤسسه ای به نام دار الحدیث که قدیمی ترین مدرسه برای تعلیم این علم به شمار می رود به وجود آورد و بیمارستانی که نورستان نامیده شد تأسیس کرد . در این بیمارستان مدرسهٔ عالی پزشکی به وجود آورد . نورالدین در مدرسه ای که به نام اومشهور است دفن گردید .

پس از درگذشت نورالدین زنگی پسرش ملک اسماعیل که یازده سال داشت جانشین پدر شد . صلاح الدین ایوبی در مصر نیز به اطاعت او درآمد و به نام وی سکه زد و ابن المقدم تربیت او را به عهده گرفت و به تدبیر و تمشیت امور دولت پرداخت . برخی از امیران دمشق پیشنهاد کردند که در کارها با صلاح الدین هم مشورت شود . گروهی دیگر که از صلاح الدین بیم داشتند گفتند اگر صلاح الدین به بهانهٔ مشورت به دمشق آید به شهر مسلط خواهد شد با این پیشنهاد مخالفت کردند. سرانجام همین موضوع مایهٔ کدورت میان صلاح الدین ایوبی و ایران دربار اسماعیل شد و صلاح الدین آنها را تهدید کرد.

(۳-۹) جنگهای صلیبی و تصرف بیت المقدس

توسعهٔ قلمرو سلجوقیان در غرب اسلامی موجب شد که آنان علیه گرجیان عیسوی مذهب قفقاز دست به حمله و تهاجم بزنند . و جلوی نفوذ فاطمیان شام و الجزیره را بگیرند و سلسلعه های کوچکی که تمایلات شیعی داشتند ، چون بنی عقیل را از میان بردارتد و حکمرانان ترک قابل اعتماد در شام منصوب کنند. در آسیای صغیر شکست بیزانس در ملازگرد در سال ۴۶۳ دروازه های آسیای صغیر را روی تاجمات و یورشهای ترکان گشود و این مهاجمان بنیان و اساس دولتهای مختلف ترک را در آن دذیار گذاشتند. این موارد باعث نگرانی مسیحیت می شد.

(۳-۱۰)علل جنگهای صلیبی

جنگهای صلیبی در واقع میانهٔ کشاکش دراز شرق و غرب بوده که جنگهای تروا و هم جنگهای ایران کهن مقدمهٔ عرصه جوئی دولتهای استعمارگر اروپای غربی فصل آخر آن بشمار می آید. علت تصادم شرق و غرب اصلهٔ جغرافیای نیست بلکه رقابت ادیان و اختلاف نژاد و زبان است و به طور قطع می توان گفت جنگهای صلیبی عکس العمل اروپای مسیحی بر ضد آسیای مسلمان بود

که از سال ۱۲ هجری نه تنها در شام و آسیای صغیر بلکه در اسپانیا و سیسیل وضع هجومی داشت. از جمله انگیزه های دیگر جنگ آزمایی و علاقهٔ مهاجرت قبایل تیتون را که از وقتی به عرصهٔ تاریخ آمدند نقشهٔ اروپا را دگرگون کردند نیز باید یاد کرد . ویرانی کلیسای قیامت که به سال ۴۰۰ هجری به دست حاکم خلیفهٔ فاطمی انجام گرفت و زیارتگاه هزاران اروپایی بود و آن سختی ها که زائران مسیحی هنگام عبور از آسیای صغیر می دیدند این همه انگیزه و مقدمات جنگهای صلی می توان شمرد و ولی علت مستقیم جنگ ان بود که به سال ۴۸۷امپراطوری روم شرقی از پاپ اروبان دوم اتمداد کرد زیرا سلجوقیان مسلمان متصرفات آسیایی او را تا کنار درای مرمره گرفته بودند و قسطنطنیه را به خطر انداختند . شاید پاپ استمداد امپراطوری را فرصتی شمرد تا کلیسای یونانی را که به سال ۴۴۶ جری/ ۱۰۵۴ میلادی از کلیسای روم جدا شده بود به اتحاد باز آرد.[1]

(۳-۱۱)تصرف نیقنیه ، رها ، انطاکیه

در حملهٔ اوا ، لیبیان می باست از محل اجتماع خود که قسطنطنیه بود حرکت کرده آسیای صغیر را بشکافد . این منطقه به تصرف قلیج ارسلان سلطان سلجوقی (۵۰۱-۴۸۵هجری) بود و جنگی که مسیحیان با سپاه وی در انداختند نخستین پیکار آنان با مسلمانان بود . در سال ۴۹۱ هجری مسیحیان پس از یک ماه محاصرهٔ نیقنیه را که پایتخت سلیمان قتلمش بنیان گذار دولت سلجوقی روم بود گرفتند . در سال ۴۹۲ مسیحیان رها را گرفتند و در این سرزمین مسیحی نخستین مستعمرهٔ لاتینی به پا شد و اولین حکومت لاتینی بنیاد گرفت .در همین اثنا نیروی

۱-تاریخ عرب ، ص۸۰۶

فرمانروای شهر یک امیر سلجوقی به نام یاغی سبا بود و از پس محاصره ای سخت و طولانی پایتخت سوریه شمالی در نتیجهٔ خیانت یکی از ارمنیان که نگهبان یکی از برجها بود در سال ۴۹۲ هجری تسلیم شد.[۱]

(۳-۱۲)تصرف بیت المقدس

صلیبی ها در راه جنوب رمله را خالی یافتند و این نخستین شهر متصرفی مسیحیان در فلسطین بود . در سال ۴۹۲ هجری نزدیک به ۴۰۰۰۰ هزار صلیبی جلو دروازهای بیت المقدس بودند . پادگان مصری شهر یک هزار نفر بود . شهر بیت المقدس بعد از یک ماه محاصره به تصرف صلیبیان درآمد و به قتل و غارت پرداختند پس از یک ماه صلیبیان به حدود مصر و نزدیک عسقلان پیروزی مهم دیگری داشتند و بدین سان جایشان در قدس استوار شد و کودفری به عنوان حامی قبر مقدس انتخاب شد بعد از مرگ کودفری در سال ۴۹۴ هجری بالدوین برادر وی رها آمد و در بیت الحم به جای بیت المقدس تاجگذاری کرد.به دوران وی (۵۱۲-۴۹۴هجری) از عقبه به ساحل دریای احمر تا بیروت قلمرو حکومت بیت المقدس بود. بعد از مرگ پسر عمویش بالدوین دوم بجایش نشست (۵۲۶۰۵۱۲هجری) و چند شهر دیگر به قلمرو خود افزود که بیشتر از شهرهای ساحل مدیترانه بود اما در جهت مشرق نفوذ وی از ماورای اردن جلوتر نرفت.[۲]

۴- شام در دورهٔ ایوبی ها

صلاح الدین ایوبی پس از استقرار در مصر و حذف نام خلیفهٔ فاطمی از خطبه از جانب نورالدین زنگی حاکم دمشق احساس خطر می کرد تا اینکه در سال ۵۶۹ هجری نور الدین مرد .

۱-تاریخ عرب . ص ۱۰-۸۰۷

۲- همان مرجع . ص۱۲-۸۱۰

هرچند بعد از مرگ نور الدین فرصت مناسبی برای وی پیش آمده بود که قلمرو خود را در سمت مشرق گسترش دهد ولی چون از مردم شام بیم داشت اقدامی نکرد و نسبت به الملک الصالح اسماعیل بن نورالدین اظهار اطاعت کرد و به نام او سکه زد . رقابت میان سرداران در دمشق موجب شد که یکی از آنان از صلاح الدین درخواست کند که شهر را اشغال نماید ولی در نهایت جنگی میان صلاح الذدین و الملک الصالح روی داد که منجر به پیروزی صلاح الدین گردید در سال ۵۷۷ هجری الملک الصالح مرد. صلاح الدین حکومتش را در حلب و موصل گسترش داد و فرمانروای غرب آسیا گردید .[۱] در سال ۵۷۱ هجری خلیفهٔ بغداد به تقاضای صلاح الدین ولایت مصر ، مغرب ، نوبه ، عربستان غربی ، فلسطین و سوریه وسطی را به او داد در واقع خلیفه ولایتی نداشت که به صلاح الدین بدهد اما غرور خود را با قبول تقاضای او اقناع کرد. به این ترتیب صلاح الدین به تعبیر مورخ خویشاوند او" ابوالفداء سلطان یگانه روزگار شد" پس از ده سال صلاح الدین موصل را به اطاعت آورد و امیران عراق را تابع خویش کرد.[۲] در همین اثنا به شمال شام اسماعیلیان به تحریک دشمنان مسلمان صلاح الدین اقدام به قتل او کردند که پیش از این نیز برای کشتن نورالدین او اقدام کردند و به سال ۵۲۵ هجری الامر خلیفهٔ فاطمی را کشته بودند.[۳] صلاح الدین قلعهٔ مصیاد پناهگاه رشیدالدین سنان را که سالار اسماعیلیان بود و عنوان ببر کوهستان داشت محاصره کرد اما چون تعهد کردند که از آن پس به صدد آدم کشی نباشند . محاصره را برداشت .[۴]

۱- تاریخ سیاسی اسلام . ج۴ . ص۱۰۹

۲- تاریخ عرب . ص ۸۱۹

۳- همان مرجع . ص۸۲۰

۴-همان مرجع . ۸۲۰

(۴-۱) نبرد حطین

وقتی صلاح الدین از جانب اسماعیلیان آسوده خاطر شد همت خویش را صرف حملهٔ فرنگیان کرد و در سال ۵۸۳ پس از محاصره ای که سی روز بود طبریه را بگرفت . از آن پس پیکار حطین مجاور طبریه بود که دو روز دوام یافت . پیکار به روز جمعه آغاز گردید که برای صلاح الدین روزی خجسته برای مسیحیان روزی بسیار شوم بود و همهٔ ایشان که ۲۰۰۰۰هزار نفر بودند. به جز آنها که از گرما و تشنگی نابود شدند به چنگ مسلمانان افتادند . که دولورز ینیان جزء این اسیران بود. صلاح الدین پادشاه اسیر را به نیکی پذیرفت و احترام کرد ولی با همکار او رزینالد که شرایط صلح را محترم نمی شمرد و آرامش را به هم زده بود و رفتاری بدی داشت و از همهٔ صلیبی ها مشهورتر و ستمکارتر بود و زبان عربی را از همه بهتر حرف می زد . وقتی قلعهٔ کرک به دست او بود غالباً بر کاروانها که از حدود قلعه می گذشت حمله می برد اموالشان را چپاول می کرد حتی کار به جائی رسیدکه از ایله کشتی ها فرستاد تا به سواحل حجاز هجوم برند و متعرض حاجیان شدند و صلاح الدین قسم خورده بود که به او دست یابد و او را به دست خود بکشد و این کار را انجام داد.[۱]

(۴-۲)فتح بیت المقدس

صلاح الدین به حملات خود ادامه داد تا به عکا رسید و آن را محاصره کرد و گشود . سپس شهرهای نابلس ، رمله، قیساریه ، یافا و بیروت به دست وی افتاد. و نیز دژی در طرابس عسقلان به دست وی سقوط کرد.

۱- تاریخ عرب . ص ۸۲۱

به این ترتیب صلاح الدین نیرو هایش را برای فتح بیت المقدس آماده ساخت و با سپاهی عظیم به جانب آن شهر رفت ر نزدیکی شهر قاصدی را به دنبال بزرگان شهر فرستاد و به آنان گفت که وی به بیت المقدس احترام می گذارد و نمی خواهد با خونریزی به آن هتک حرمت کند . بنابراین به نفع مردم است که استحکاماتشان را ترک و شهر را بدون خونریزی تسلیم کنند . او نیز در مقابل املاکشان به آنها مال و زمین خواهد داد . اما صلیبی ها از قبول این پیشنهاد خود داری ورزیدند و صلاح الدین چاره ای جز محاصرهٔ بیت المقدس ندید.[1] صلیبی ها چون دانستند یارای مقاوت ندارند و در آستانهٔ نابودی قرار گرفته اند خواستار صلح شدند و تعهد کردند بیت المقدس را تحویل دهند و در مقا بل هر بهایی که می پردازند مال و اولادشان را بیرون ببرند. صلاح الدین دستور داد که بناهای ویران شدهٔ شهر در اثر جنگ را باسازی کنند و مسجدها و مدرسه هایی را که صلیبی ها ویران کرده بودند از نو ساخت و برای ادارهٔ شهر مقررات ویژه ای وضع کرد.[2] غلبه بر بیت المقدس به منزلهٔ تسلط صلاح الدین بر همهٔ شهرهای فرنگی نشین شام بود . بیشتر ای قلعه ها در نتیجه پیروزی پیاپی گشوده شد و به هیچ جا مقاومت مؤثری نشد که همهٔ نیروهای مدافع آن روز به حطین نابود شده بودند . در شمال لاذقیه و جبله و صیهون و در جنوب تا کرک و شوبک به تصرف صلاح الدین درآمد و جز انطاکیه ، طرابلس و صور و بعضی شهرها ی کوچک و قلعه های دیگر به دست صلیبی ها نبود [3]

۱-تاریخ سیاسی اسلام . ج ۴ . ص۱۰۹

۲- همان مرجع . ص۱۱۰

۳- تاریخ عرب . ص ۲۲-۸۲۱

(۴-۳) محاصرۀ عکا

سقوط بیت المقدس اروپا را به هیجان آورد و فرمانروایان اروپایی دشمنی های ما بین را یک سو نهادند. فردریک بار باروس امپراطور آلمان و ریچارد اول ملقب به شیر دل پادشاه انگلیس و فلیپ اوگوست پادشاه فرانسه صلیب برداشتند . اینان نیرومند ترین شاهان اروپای غربی بشمار می روند که جنگ صلیبی سوم را آغاز کردند (۵۸۸-۵۸۵هجری) و از لحاظ شمار سپاه این جنگ بیشتر از جنگهای دیگر بود. زودتر از همه فردریک حرکت کرد و راه خشکی را در پیش گرفت ولی هنگامی که در کیلسکیه از یک رودخانه می گذشت غرق شد بیشتر پیروان او به وطن بازگشتند و ریچارد در راه توقف کرد . تا قبرس را که بعدها پناهگاه صلیبی های فراری شام شد تصرف کند . صلیبی ها عکا را محاصره کردند صلاح الدین پس از محاصره برای نجات شهر آمد و روبروی دشمن خیمه زد . محاصرۀ عکا به صف بزرگترین عملیات جنگی قرون وسطی است محاصره دو سال ادامه یافت (۵۸۵-۵۸۷هجری) صلاح الدین در اثنای پیکار قاصدی فرستاد و از خلیفۀ بغداد کمک خواست اما از جانب او کمکی نرسید و عاقبت پادگان شهر تسلیم شد . [۱] مهمترین شرایط صلح اینها بود :

۱- توقف جنگ میان طرفین برای مدت سه سال.

۲- بیت المقدس در زیر حاکمیت مسلمانان باشد به این شرط که به مسیحیان اجازۀ زیارت مکانهای مقدس داده شود.

۳-حفظ و حمایت ساحل شام از صور و یافا بر عهدۀ صلیبی ها باشد و مسلمانان اشیاء مقدس مسیحیان را که در بیت المقدس غنیمت گرفته بودند باز پس دهند.[۲]

یکی دیگر از شرایط تسلیم این بود که پادگان شهر را با دریافت ۲۰۰۰۰۰هزار سکهٔ آزاد کنند چون یک ماه گذشت و پول نرسید ریچارد دو هزار و هفتصد اسیر را از دم شمشیر گذرانید. و این درست بر خلاف رفتاری بود که صلاح الدین هنگام تصرف بیت المقدس با اسیران کرد. بدین سان عکا به جای بیت المقدس مرکز نیروی مسیحیان شد .[۳] بیش از یک سال از این صلح نگذشته بود که صلاح الدین به مهمترین آرمان زندگی خویش یعنی خروج صلیبیون از بیت المقدس و تجدید وحدت مسلمانان رسید اما این جنگ طولانی سپاهش را خسته کرد و سلامتی را از وی گرفت و سرانجام در سال ۵۸۹ هجری در دمشق درگذشت بعد از مرگ صلاح الدین فرزند ارشدش الملک الافضل دمشق و سوریهٔ جنوبی را به ارث برد و عزیز در مصر و پسر سوم الملک الظاهر حلب و سوریهٔ شمالی را مالک شد . ولی یک سال بعد العادل برادر صلاح الدین همهٔ قلمرو برادرش را به تصرف درآورد . تنها حلب مطیع العادل شد . بعد از مرگ العادل دمشق به پسرش المعظم رسید . نزاع بین فرمانروایان ایوبی مصر و دمشق ادامه یافت. با وجود پیمان صلحی که میان سلطان الکامل فرمانروای مصر و صلیبی ها بسته شد . مانع جنک دیگر صلیبی نگردید. امپراطور فردریک دوم برای یورش به سرزمین فلسطین بیرون آمد . الملک الکامل ناچار شد به سبب نزاعی که میان او و برادرش الملک المعظم حاکم دمشق به پا خواست با فردریک در سال ۶۲۶ هجری قرارداد صلحی امضاء کند . به این ترتیب که الکامل از بیت المقدس چشم پوشد و مسجد عمر و اطراف آن به قلمرو مسلمانان در آید و همهٔ اسیران مسیحی آزاد شوند و در مقابل امپراطور تعهد کرد که از الکامل در برابر دشمن حتی مسیحیان دفاع کند.[۴]

۱-تاریخ عرب ، ص ۲۴-۸۲۳

۲- تاریخ السیاسی ، ج ۴ ،ص۱۱۰

۳-تاریخ عرب ، ص ۸۲۴

۴- تاریخ سیاسی ،ج۴ ،ص۱۱۲

خانوادۀ ایوبی حاکم بر دمشق

۱	الملک الافضل نور الدین علی	۵۸۲ هجری
۲	الملک العادل اول سیف الدین	۵۹۲ " "
۳	الملک المعظم شرف الدین	۶۱۵ " "
۴	الملک الناصر صلاح الدین داود	۶۲۴ " "
۵	الملک الاشرف اول مظفرالدین	۶۲۶ " "
۶	الملک الصالح عماد الدین	۶۳۴ " "
۷	الملک الکامل اول ناصرالدین	۶۳۵ " "
۸	الملک العادل دوم سیف الدین	" " " "
۹	الملک الصالح نجم الدین ایوب	دور اول ۶۳۶"
۱۰	الملک الصالح عماد الدین	دور دوم ۶۲۷"
۱۱	الملک الصالح نجم الدین ایوب	دوردوم ۶۲۳""
۱۲	الملک المعظم تورانشاه	۶۲۷ " "
۱۳	الملک الناصر دوم صلاح الدین	۵۸-۶۲۸""

ایوبیان حاکم بر حلب

۱	الملک العادل اول سیف الدین	۵۷۹هجری
۲	الملک الظاهر غیاث الدین	۵۸۲ " "
۳	الملک العزیز غیاث الدین	۶۱۲ " "
۴	الملک الناصر دوم صلاح الدین	۵۸- ۶۲۴""

۵-شام در دورۀ ممالیک بحری

بعد از مرگ صلاح الدین ایوبی اختلافات درونی خاندان ایوبی آغاز شد و در هر منطقه یکی از ایوبیان به قدرت رید و این اختلافات در نیمۀ اول سدۀ هفتم هجری ادامه یافت . در این مدت نه

فقط اسلام قدرت هجوم را از دست دادبلکه شهرهایی که صلاح الدین گشوده بود مانند بیروت ، صعدا ، طبریه ، عسقلان و حتی بیت المقدس دوباره به تصرف صلیبی ها درآمد ولی مسیحیان نتوانستند از این فرصت استفاده کنند زیرا آنان چون مسلمانان وضعی آشفته داشتند زیرا برای حفظ متصرفات خود بر سپاهیان تازه که بایستی از اروپا بیایند تکیه داشتند که نیامده بودند و میان خودشان نیز اختلاف پدید آمده بود.[1] بعد از آنکه شجرةّ الدر همسر الملک الصالح در اواخر دورۀ ایوبیان قدرت را به دست گرفت یکی از ایوبیان دمشق را به نام اشرف موسی که شش سال داشت فراخواند و رسماً با قدرت خود شریک کرد ولی قدرت واقعی در دست ایبک بنیانگذار دولت ممالیک بود. لوئی نهم پادشاه فرانسه که در جنگ علنی ششم به دمیاط حمله کرده بود و اسیر شده بود در مقابل فدیه آزاد شد و طی سالهای ۶۴۸ تا ۶۵۲ هجری که در شام بود به استحکام بنا در عکا ، حیفا ، قیساریه ، و صیدا پرداخت.

(۵-۱) جنگ عین الجالوت

از حوادث مهم نیمۀ دوم سدۀ هفتم هجری شام شکست مغولها در عین جالوت و بیرون راندن صلیبی ها از شام است . مظفر سیف الدین قطز (۵۹- ۶۵۸) هجوم سلطان ایوبی کرک را دفع کرد زیرا ایوبیان شام خودشان را وارث قانونی ایوبیان مصر می شمردند . واقعۀ مهم دیگر در دورۀ فرمانروایی قطز حملۀ مغولها به شام بود. سپاه هلاکوی مغول به سرداری کتبغا به سوریه رسید و مصر را به خطر انداخت . قطز فرستادگان هلاکو را سر برید و در جنگ عین الجالوت در منطقۀ فلسطین که به سال ۶۵۸ هجری سپاه مغول با همکاری مسیحیان با ممالیک بحری جنگیدند که به شکست مغول انجامید . این اولین شکست مغول از دست لشکر اسلام بود و از اسباب توقف و عدم پیشرفت مغول در حدود مغرب عالم اسلام به شمار می آید . در این جنگ بیبرس فرماندۀیشاهنگ سپاه بود و لیاقت خود را به عنوان یک سردار بزرگ نمودار کرد ولی قطز شخصاً

سرداری سپاه را به عهده گرفت و جنگ را به پایان برد. فتحی که بیبرس کرد در تاریخ تمدن از فتوح جاوید به شمار می رود . اگر مغولان به قاهره دست یافته بودند همه ذخائر و دستنویس های آن را محو می کردند . این پیروزی نه تنها خطر را از شام و مصر دور کرد بلکه راه اتحاد دو کشور را هموار کرد و این به دوران ممالیک تا نیم سده بعد که عثمانیان آمدند دوام داشت .[۲]

(۵-۲) جنگهای صلیبی در دورۀ بیبرس

الملک الظاهر بیبرس چهارمین سلطان ممالیک به سالهای (۶۷۶-۶۵۹هجری) در صف اول سلاطین بود که ضربت های نهایی را به صلیبی ها زدند . بیبرس می خواست در جهاد ضد شهرهای صلیبی صلاح الدین دوم شود از این جهت خشمگین بود که این شهرها با ایلخانان ایران جانشینان هلاکو که در آن موقع دل به دین مسیح داشتند هم پیمان بودند. بیبرس از سال ۶۶۱تا ۶۷۰ هجری یک سلسله حملات سالانه آغاز کرد و متصرفات لاتینی یکی پس از دیگر بی مقاومت یا با اندک مقاومت به چنگ او افتاد.[۳] به سال ۶۶۲ هجری بیبرس کرک را به تصرف درآورد و کلیسای ناصره را که به نزد مسیحیان مقدس بود ویران کرد و به سال ۶۶۲ هجری قیساریه را غافلگیر کرد و بر آنجا مسلط شد . در سال ۶۶۵ پس از چهار روز محاصره ارسوف را از چنگ مسیحیان بیرون آورد و پادگان صعدا تسلیم شد. تسلیم شهر به این شرط بود که دو هزار مدافع آن آزاد باشند ولی بیبرس فرمان داد تا همه را بر تپه های مجاور سربریدند.

۱-تاریخ السیاسی ، ج۴ ، ص۸۳۰ ۲- همان مرجع

۳-همان

به سال ۶۶۸ هجری یافا بی مقاومت تسلیم شد . مهمتر از همه انطاکیه شانزده هزار کس کشته شدند و یکصد هزار اسیر گرفتند . بعد از سقوط انطاکیه قلعه های لاتینی مجاور آن تخلیه شد و

حصن اکراد که یکی از سنگرهای مهم صلیبی ها بود پس از چند ماه محاصره به تصرف مسلمانان درآمد.[1]

(۵-۳) جنگهای صلیبی در دورۀ قلاوون

بعد از بیبرس الملک المنصور قلاوون (۶۸۹-۶۷۸هجری) به حکومت رسید. او از جمله دشمنان صلیبی ها بود که به شجاعت و فعالیت کمتر از بیبرس نبود . به سال ۶۸۱ هجری پیمان صلحی که بیبرس با سواران مقیم انطرطوس بسته بود به مدت ده سال و ده ماه تمدید کرد و در سال ۶۸۴ هجری با فرمانروای صور که بیروت را نیز به تصرف داشت پیمانی به همان مدت بست . قلاوون قلعه مرقب را که تسخیرناپذیر به نظر می رسید و بر بالای تپه ای به نزدیک طرسوس به دریا مشرف بود به سال ۶۸۴ فتح کرد. چهار سال بعد از آن طرابلس که از جمله نخستین و مهمترین متصرفات صلیبی ها بود به تصرف مسلمانان درآمد و شهر و هم باروی آن کاملاً ویران شد. بعد از آن قلعه نیرومند بترون سقوط کرد. [2] در دورۀ سلطنت قلاوون شام از جانب ایلخانان ایران به خطر افتاد. یکی از ایشان اباقا (۶۸۰ -۶۶۴هجری) پسر و جانشین هلاکو و دیگر ارغون پسر اباقا بود که هر دو دل به دین مسیح داشتند و با پاپ و دیگر شاهان اروپا گفتگو کرده بودند که جنگ صلیبی دیگری آغاز کنند و مصریان را از شام برانند ولی موفق نشدند . به سال ۶۷۹ هجری در

۱- شرق نزدیک در تاریخ ، ص۴۵۰

۲- تاریخ عرب ، ص۳۳-۸۳۲ و شرق نزدیک در تاریخ ، ص۴۵۲

نزدیکی حمص جنگ سختی میان اباقا و قلاوون روی داد که سپاهیان مغول شکست خوردند و کمی بعد که مغولها مسلمان شدند مناسبات دوستانه میان طرفین برقرار شد . از شهرهای معتبر که اهمیت جنگی داشت به جز عکا صلیبی ها نمانده بود . قلاوون در آن اثنا که برای حمله به آنجا آماده می شد درگذشت و ملک اشرف (۶۹۳-۶۸۹هجری) کار پدر را دنبال کرد .و بعد از یک ماه محاصره آخرین سنگر لاتینی مشرق در سال ۶۹۰ هجری سقوط کرد . نیروهای صلیبی که از از طریق دریا از جانب قبرس به کمک شهر آمده بود سودی نداد. با سقوط عکا چند شهر و قلعه دیگر که صلیبی ها به ساحل داشتند نتوانستند مقاومت کنند و در فاصلهٔ کوتاهی شهرهای صور ، صیدا ، بیروت و انطرطوس تسلیم شدند . بدین سان یکی از جالب ترین فصول تاریخ سوریه به پایان رسید.

(۵-۴) حملهٔ مغولها به شام در دورهٔ الناصر

الناصر سه بار به سلطنت رسید که جمعاً حدود ۲۳ سال طول کشید. آخرین دور] سلطنت وی از سال ۷۰۹ تا ۷۴۱ هجری ادامه یافت . به دوران ناصر آخرین حمله های خطرناک مغولان دفع شد این حمله ها از جانب غازان خان بود که اسلام را دین رسمی ایلخانان کرده بود . سپاه مصر که یک سوم سپاه مغولان بود در سال ۶۹۹ هجری در پیکاری به مشرق حمص شکست خورد و مغولان به پیشروی ادامه دادند . در اوایل سال ۷۰۰ هجری دمشق را گرفتند ولی غارت نکردند . اما دیگر شهرهای شمالی سوریه روزگار سختی را گذرانید ند که همه جا چپاول شد. چند ماه بعد مغولان که هنوز ارگ دمشق نگرفته بودند از آنجا برفتند و مصریان دوباره همه جا را اشغال کردند. سه سال بعد غازان خان سپاه دیگری فرستاد که در مرج الصفر به جنوب دمشق در هم شکست و بدین سان ممالیک برای چهارمین بار از غلبهٔ مغولان برمصر و شام جلوگیری کردند . و پس از آن هیچ یک از جانشینان غازان خان به فکر حمله نیفتادند. [1] چند ماه پس از آن که

مغولان دمشق را تخلیه کردند الناصر از دروزی ها ی لبنان که چند ماه پیش هنگام عقب نشینی معترض سپاه وی شده و عرصه را برسپاه ناصر تنگ کرده بودند به سختی انتقام گرفت و بعضی از مرقدهای دیگر از جمله علویان کروان را سرکوب کرد و مارونیان شمال لبنان تقریباً نابود شدند. در چهل سال پایان دورهٔ فرمانروایی ممالیک در شام حادثهٔ مهمی روی نداد.

(۵-۵) ممالیک برجی در شام

به شرحی که در تاریخ مصر بررسی شد ممالیک برجی مدت یکصد و سی و چهار سال فرمانروایی کردند . غالباً جنگ و نزاع در میان ممالیک ادامه داشت ودر یک سال دو یا سه نفر صاحب قدرت می شدند . ممالیک سلسله مراتب بسیار پیچیده ای داشتند و مملوکان شخص سلطان در رأس این مراتب قرار داشتند . مملوک بودن شرط اصلی احراز قدرت در دستگاه بود زیرا عناصر آزاد از جمله فرزندان مملوکان پیشین مقامات پست تری در ارتش داشتند. قدرت مطلقهٔ سلطان را امرای بزرگ و سلسله مراتب اداری محدود می ساخت . ممالیک همچنان سیاست سنی مأبانهٔ ایوبیان را به شدت دنبال می کردند و از اینکه سلسله ناتوانی از خلفای عباسی را در قاهره نگه داشته بودند مبین همین سیاست است.[۲] در دورهٔ ممالیک برجی شام از شورشهای حاکمان محلی پر آشوب بودند . برخی از این حاکمان را مغولان تحریک می کردند. به جز تیمور یک دشمن خطرناک دیگر یعنی ترکان عثمانی آناتولی دولت ممالیک را به خطر انداخت.[۳] در میان ظلمات دوران ممالیک برجی تنها نقطهٔ روشن فتح قبرس بود که طی سالهای ۸۲۸ تا ۸۳۰ هجری

۱-تاریخ عرب ، ص ۸۵۹ ۲- سلسله های اسلامی ، ص۱۰۹

۳- تاریخ عرب ، ص۸۸۰

به روزگار برسبای انجام شد مصر می خواست با حمله به این جزیره راهزنان دریایی را که به سواحل شام حمله می بردند از این تکیه گاه دریایی محروم کند . قبرس از سال ۵۸۷ هجری به دست صلیبی ها بود و همیشه مردمش هم پیمان صلیبی ها بودند. بیبرس در سال ۶۶۹ هجری به آنجا حمله کرد ولی نیروهایش در هم شکسته شد و برسبای قبرس را فتح کرد و تا پایتخت پیش رفت و پادشاه قبرس را اسیر گرفت [۱]

(۵-۶) حملهٔ تیمور به شام

پس از آن که تیمور قلمرو خو در ایران ، عراق و هند گسترش داد . تیمور سفیرانی را به دربار برقوق فرستاد ولی او متهورانه همه را کشت . به سال ۸۰۴ هجری تیمور به سرعت شمال شام را بگرفت و به سه روز تمام حلب را چپاول کرد و بیست هزار از مردم مسلمان آنجا را سر برید . مدرسه ها و مسجدهای شهر را که از دوران نوری و ایوبی بود شد. حماةّ و حمص و بعلبک نیز به چنگ تیمور افتاد. سپاه مصر که سلطان فرج سردار آن بود به نزدیک دمشق شکست خورد و شهر بعد از یک ماه مقاومت سقوط کرد و غارت شد و از مسجد اموی جز دیوارها نماند . تیمور نخبهٔ علما و صنعتگران و هنرمندان شهر را به سمرقند فرستاد تا هنر و صنایع دستی را که از همان موقع از دمشق برافتاد را رواج دهند. ابن خلدون از قاهره همراه سلطان فرج بود و نیز به عنوان رئیس هیئت دمشقی برای طلب صلح با تیمر گفتگو کرد. [۱] شاهرخ (۵۱-۸۰۷هجری) پسر و جانشین تیمور با برسبای نامه های خشم آمیز رد و بدل کرد و می خواست به وفای نذری که داشت پارچه ای گرانبها برای پوشش کعبه بفرستد و این امتیازی بود که ممالیک به عنوان پیشوایان سلاطین خاص خود کرده بودند و برسبای پس از مشورت با قاضیان چهار مذهب سنی به شاهرخ جواب داد که اگر پول پرده را به فقرای مکه صدقه دهد نذر وی انجام شده است. شاهرخ قاصدی دیگر فرستاد که خلعتی آورده بود تا سلطان مملوک به عنوان ولایتدار او در مصر

بپوشد . برسبای جامه را درید و فرستاده را تازیانه زد .[۲] بعد از شاهرخ که تیموریان ضعیف شدند در صدد دخالت در امور ممالیک برنیامدند.

۶- شام در دورهٔ عثمانیها

پس از پیکار مرج دابق در یک منزلی شمال حلب در سال ۹۲۳ هجری که به فرار خایر بک حاکم حلب و مرگ قانصوه گردید. سلطان سلیم به حلب آمد و در آنجا از وی به عنوان نجات بخش از شر ممالیک استقبال کردند. ذخایری که سلطان و امیران وی در قلعهٔ شهر نهاده بودند و به دست سلیم افتاد میلیونها دینار ارزش داشت . سپس سلطان سلیم به دمشق رفت که بعضی از مردم شهر به استقبال او آمدند و بعضی دیگر سوی مصر گریختند و وحکومت تا پهار قرن همچنان در تصرف ایشان بود.[۳] تصرف سلطان سلیم از لحاظ اداری تغیرات مهمی در سوریه پدید نیاورد . هریک از قسمتهای اداری را که سابقاً مقاطعه می گفتند ولایت نام دادند. ولایت دمشق که قدس ، صعدا و غزه نیز ضمیمهٔ آن بود به جان بردی غزالی حاکم خائن حماهّ سپردند که او نیز چون خایر بک در پیکار مرج دابق به سلطان ممالیک خیانت کرده بود . بدین ترتیب در حقیقت غزالی نایب السلطنهٔ سوریه شد ولی بدین عنوان قانع نشد و بعد از مرگ سلیم در سال ۹۲۶هجری دعوی استقلال کرد و لقب ملک اشرف گرفت و به نام خود سکه زد سپس همکار مصری خویش را نیز تحریک کرد که روش او را در پیش گیرد ولی سلطان سلیمان به سرعت عمل کرد و سپاهی از ینی چری ها فرستاد که قسمت اعظم پایتخت سوریه و مناطق مجاور آن را غارت کردند و با مردم چنان با خشونت و قساوت رفتار کردند که روزگار تیمور را به یاد آورد. [۴]

۱-تاریخ عرب ، ص۸۲- ۸۸۱

۲- همان مرجع ، ص۸۳-۸۸۲

۳- همان مرجع ، ص۸۸۵

۴- همان مرجع ، ص ۹۱۰

(۶-۱) نحوۀ ادارۀ شام در دورۀ عثمانی ها

در این دوران پادشاهان ترک به سرعت عوض می شدند به طوری که در مدت یکصد و هشتادو چهار سال ، یکصد و سی والی به دمشق حکومت کردند و با این وضع مصر چندان تفاوت نداشت . در حلب ظرف سه سال نه والی جابهجا شدند. بیشتر ایشان عملاً والی گری را خریداری کرده بودند و آن را به وسیله ای برای خودنمائی و ثروت اندوزی می شمردند و در بعضی موارد حتی باب عالی بر نمایندگان خود نفوذی نداشت. رعیت به نظر اهل قدرت گوسفندی بود که باید آن را دوشید . مردم بر اساس مذهبشان تقسیم شده بودند و در سوریه مجموعه ای از اقوام مختلف جدا از یکدیگر می زیستند. حتی اروپائیانی که در آنجا بودند تابع رؤسای دینی خودشان بودند. به علاوه از حقوقی که خاص بیگانگان بود بهره ور می شدند.[۱]

(۶-۲) وضعیت اقتصادی شام در دورۀ عثمانی ها

سوء ادارۀ عثمانی تنها علت سقوط داءم و آشفتگ وضع اقتصادی سوریه نبود . اکتشاف راه دریایی اروپا به هند ار دماغۀ امید نیک که به سال ۹۰۲ هجری انجامید و جریان تجارت جهانی را از شرق عزبی تغییر داد و پرتغالی ها به جای عربها و سوری ها عامل بازرگانی شرق و غرب شدد و مناطق عربی از لحاظ بازرگانی عاطل ماند . کشف دنیای جدید که به سال ۸۹۷ هجری بود مرکز سیاست جهانی را به جانب غرب برد و مدیترانه که رسماً و عملاً دریای میانه بود اهمیت خود را از دست داد . سه سده و نیم وقت لازم بود تا اعتبار آن به عنوان شاهراه تجارت جهانی تجدید شود . این کار به برکت حفر کانال س.ئز به سال ۱۲۸۶ هجری به دوران اسماعیل جانشین محمد علی پاشا بود. فلسطین به سدۀ دوازدهم جمعیت چندانی نداشت و منبع درآمد از طریق رفت و آمد کاروان حج بود . در نیمۀ این سده دشتهای میان حلب و فرات که به آبادی شهره بود بیابانی خشک شده بودند در حالی که سابقاً آبیاری می شدند و حاصل داشتند . در سدۀ اول دوران

عثمانی ها که بازرگانان سوریه تجارت خشکی را رواج می دادند حلب در انتهای خط ارتباطی با عراق و طبعاً با ایران و هند بود و بسیاری از کوچ نشینان اروپایی و مهمتر از همه کوچ نشین ونیز در آنجا پدید آمد . کوچ نشین فرانسه از امتیلزلتی که سلیمان اول به سال ۹۴۲ هجری به فرانسیس اول داده بود و هم از معاهدهٔ ۱۱۵۲ هجری که محدود اول با لوئی پانزدهم بسته بود و به موجب آن همهٔ مسیحیان زیر حمایت فرانسه بودند نیرو گرفت و کارخانه های فرانسوی در آنجا و بعدها در شهرهای دیگر سوریه بنیاد شد . بازرگانان انگلیسی نیز مانند فرانسویان مشغول کار شدند که محصول شرق را که از دوران جنگهای صلیبی در اروپا مرغوب شده بود فراهم کنند . در سدهٔ یازدهم و دوازدهم هجری در نتیجهٔ فعالیت مبلغان مصیحی که بیشترشلن یسوعی و کاپوچی و عازوری بودند کلیساهای کاتولیک و تابع پاپ پدید آمد که بعضی کاتولی سریانی بودند و در مراسم مذهبی خود زبلن سریانی را به کار می بردند و بعضی دیگر کاتولیک رومی بودند که زبان آن یونانی بود .[۳] حاکمان محلی سوریه پیش از سدهٔ دوازدهم اهمیتی نیافتند . پیشلهنگ حکام محلی و معتبر آنان اسماعیل پاشای عظم دمشقی بود که به سال ۱۱۲۶ هجری ولایت دمشق یافت . پس از او پسرش نیز این عنوان را داشت و از پدر معتبرتر شد. دو قصر باشکوه به دمشق و حماةّ از او باقی مانده که به شمار زیباترین آثار دورانهای اخیر است . کسان دیگر این خاندان عظم به حکومت صیدا و طرابلس رسیدند و با وجود بدرفتاری ها که باب عالی داشت به خلاف امیران لبنانی به او وفادار ماندند. اسماعیل عظم پیش از مرگ به زندان رفت و اسعد عظم طبق دستور قسطنطنیه در حمام کشته شد.[۴]

۱- تاریخ عرب ، ص۱۱-۹۱۰

۲- همان مرجع ، ص۹۱۱

۳- همان ، ص۹۱۲

۴- همان مرجع ، ص۹۱۵

هردولت بزرگی که در مصر سلطنت می کرد به سوریه دست درازی می نمود . دولت عثمانی در مقابل کمکی که محمد علی در جنگ یونان کرد این ناحیه را به وی وعده داد و چون سلطان عثمانی به وعدهٔ خود را وفا نکرد و در سال ۱۲۴۷ هجری سپاه مصر به فرماندهی ابراهیم پاشا به سوریه حمله برد و سپاه عثمانی شکست خورد و سوریه به تصرف وی درآمد . ابراهیم برای جلب قلوب سوری ها و مخصوصاً مسیحیان کوشید و امنیت آورد و اصلاحات بسیار کرد . از آن پیش هیچ مسیحی جرئت نداشت به شهری چون دمشق بر اسب سوار شود یا با عمامهٔ سفید و سرخ و سبز بر سر نهد و هم مسیحیان از کارهای مهم دولتی به دور بودند و به دوران ابراهیم پاشا با همهٔ این مشکلات از پیش برخاست دوران ده ساله ای که سوریه در اشغال مصر بود (۱۲۵۶-۱۲۴۶ هجری) تاریخ فرهنگی آن کشور دوران تازه ای به شمار می رود . اسماعیل پاشا نفوذ تیولدلران محلی را از میان برداشت و مالیاتهای منظم وضع کرد و نامسلمانان و مسلمان ان را در کارهای حکومت برابر گرفت . فرمان وی که به سال ۱۲۵۵ هجری دربارهٔ مساوات مذاهب از نظر قانون صادر شد به خلاف فرمانهای پیش که از طرف سلاطین عثمانی صادر شده بود فوراً به اجرا گذاشته شد و مسلمانان دمشق و صفد را که به تغییر وضع ذمیان اعتراض داشتند به زور اسلحه به تسلیم وا داشت و روش تازه را به آنها قبولاند در نتیجهٔ این سیاست معتدل و امنیت و آزادی که به دنبال داشت اروپئیان بیشتر از سابق به سوریه آوردند . یسوعی ها و مبلغان پروتسان انگلیس و آمریکا جای پای خود را در لبنان محکم کردند و در سال ۱۲۵۴ هجری کلیسای پروتستان سوری بنیاد شد. در همین دوران چند چاپخانه به وسیلهٔ مسیحیان سوریه منتقل شد و ترجمه های تازه ای از کتاب مقدس چاپ شد . به سال ۱۲۸۳ هجری دبیرستان پروتستانی سوریه که اکنون به دانشگاه آمریکایی بیروت مبدل شد بنیاد گرفت و فعالیت تعلیماتی یسوعیان که از آغاز سدهٔ یازدهم هجری شروع شد به سال ۱۲۹۱ هجری با بنیاد دانشگاه سن ژوزف بیروت به اوج

رسید و هنوز هم این دو دانشگاه در این قسمت از جهان عرب علمداران تعلیم و تربیت هستند . بدترین کاری که ابراهیم پاشا به دستور پدر آغاز کرد این بود که می خواست سلاح مردم محلی بگیرد و آنها را سرباز کند . مردم سوریه و مخصوصاً لبنان از این کار آشفته ودر فلسطین شورشی شد و و سوریه گرفته شد در اعلامیه ای که شورشیان صادر کرده بودند پیش از همه شکایت از خلع سلاح و سربازگیری بود . در سال ۱۲۵۵ هجری سلطان محمود عثمانی برای بار دوم سپاهی به جنگ ابراهیم پاشا فرستاد که در شمال سوریه شکست خورد. سرانجام با دخالت دولتهای اروپایی محمد علی به ترک سوریه وادار شد و در سال ۱۲۵۶ هجری ابراهیم پاشا دمشق را رها کرد و به مصر رفت.[1] حملهٔ ابراهیم پاشا به سوریه و حملهٔ ناپلئون به مصر از جهتی نتایج یکسان داشت . وضع تیول داری را از این دو کشور برانداخت اما استقلال آن از جهت دیگر محدود شد زیرا این دو کشور برانداخت اما استقلال آن از جهت دیگر محدود شد زیرا این دو کشور را به میدان توطئه های استعماری بیگانه کشید و تمایل دولتهای بزرگ استعمارجو در آنجا بیشتر می خواستند تا از بازرگانی هند و مشرق بهرهٔ بیشتر بگیرند . علت بیشتر جنگهای سدهٔ سیزدهم را در شرق نزدیک باید جست. یکی از موجبات جنگ کریمه (۱۸۵۶-۱۸۵۴ میلادی) تصادم مقاصد فرانسه و ر.س در قصبهٔ حمایت از اماکن مقدس فلسطین پیش از جنگ اول جهانی دخالت سیاست بیگانه در نواحی غرب به صورت قیمومت درآمد که به دستاویز آن انگلستان در عراق و فلسطین و فرانسه در سوریه و لبنان استقرار یافت . فرانسه از اشغال این هدف سیاسی و بازرگانی داشت و هم می خواست انگلستان اعتبار خود را حفظ کند و هم از مناسبات دوستانه ای که از دوران صلیبی ها در این سرزمین داشت مایه می گرفت .

۱- تاریخ عرب ، ص ۱۹-۹۱۸

ادارۀ این قیمومت ها از هدفی که اساسنامۀ جامعۀ ملل برای آن نهاده بود و می گفت مصالح ملل قیمومت یک امانت مقدس است و دولت قیم باید مشورت و کمک لازم با آن بدهد تا به استقلال کامل تواند رسید از این هدف دور افتاد . مردم سوریه از دولت قیم سخت ناراضی بودند و می گفتند دولت فرانسه در سوریه نیز در لفافۀ حکومت محلی روشهای استعماری شمال را به کار می برند و زبان عربی را محدود کرده پول محلی را به فرانک فرانسه و قیمت آن را سقوط داد و مردم را به جان هم انداخته به کمک جاسوسی و زندان ، تبعید همه را زیر فشار گرفته اند و هم شکایت داشتند که مأمورین فرانسه سوریه را به اقتضای مقاصد اداری خود به دولتها تقسیم کرده و هم ولیت اسکندرونه را از آن جدا کرده به ترکیه بخشیده اند. البته ایجاد نظم و امنیت و ارتباطات خوب و توسعۀ اراضی قابل کشت و رواج تعلیمات و تکامل دستگاه حکومتی فوایدی بود که از سازمان قیمومت پدید آمده بود. اما این نکات در سبک کردن نارضایتی روزافزون مردم اثر نداشت در سال ۱۳۴۳ هجری – قمری شورش از کوهستان دروز آغاز شد و به دمشق و شهذهای مجاور رسید. پس از شورش امتیازهایی به مردم داده شد و در سال ۱۳۴۴ هجری قمری لبنان کشوری جداگانه شد و پس از مذاکرات طولانی توافقهایی نیز در سالهای (۱۳۵۱-۱۳۴۹هجری) برای تأسیس سوریۀ خودمختار به عمل آمد. فرانسوی ها لاذقیه و جبل دروز را سرزمینهای جداگانه قرار دادند. مبارزات برای استقلال ادامه و شدت یافت و مخصوصاً پس از واگذاری اسکندرون به ترکیه احساسات ضد فرانسه تشدید شد . در سال ذ۱۳۵۸ هجری قمری فرانسوی ها قانون اساسی را لغو کردند و در جنگ جهانی دوم پادگانهایی در سوریه مستقر نمودند . در سال ۱۳۶۰ هجری دولت فرانسه جمهوری مستقل سوریه را اعلام نمود و شیخ تاج الدین حسنی رئیس جمهور شد . آخرین سرباز فرانسه در سال ۱۳۶۵ هجری سوریه را ترک کرد.

(۶-۳) لبنان در دورۀ عثمانی ها

بنومعن از کسانی هستند که همراه فاطمیان به لبنان آمده اند اما به درستی معلوم نیست که عرب ، کرد یا مغربی هستند بمعنی ها با پذیرفتن تعالیم مذهب دروزیه محبت دروزیها ی لبنان را به خود جلب کردند. تاریخ سیاسی آنها با فتح سوریه از جانب ترکان عثمانی آغاز می شود هنگامی که پیکار در مرج دابق میان ترکها و ممالیک برای تسلط برسوریه به شدت در جریان بود فخرالدین اول (متوفی ۹۵۱ هجری) به پیروان خود گفت منتظر بمانند تا وضع روشن شود و به گروه پیروزمند بپیوندند وقتی سلیم ظفر یافت فخر الدین رئیس قبایل دروز لبنان با سران لبنانی که طرفدار وی بودند از سلطان سلیم اطاعت کرد . سلیم امارت او را نگه داشت و او همۀ امیران و شیوخ دیگر را در تیولشان باقی گذاشت و چون دوران پیش نیمه استقلال داد و هر کدام باج مختصری مقرر کرد. ترکان از همان اول توجه داشتند که می بایست با لبنان که بخشی از مردم آن مارونی و دروز خشن و کوهستانی بودند رفتاری دیگر داشته باشند. والی ترک دمشق غالباً افسر رابط میان باب عالی و سران تیولدار لبنان بود . اینان به طور کلی در کارهای داخلی استقلال داشتند . مقامشان مورثی بود از اتباع خود مالیات می گرفتند و سرباز به سلطان نمی دادند . قدرت خاندان معنی در سایۀ امیر فخرالدین دوم به اوج رسید . وی به تاریخ لبنان عثمانی اگر نگوئیم به همه تاریخ سوریه برجسته ترین کسی بود . رویای بزرگ او این بود که لبنان را از منطقۀ کوهستانی بیشتر کند . از نفوذ عالی باب خارج شود و موطن خویش را شرقی کند. در هر سه قسمت وی به موفقیتی جالب دست یافت نواحی دور دست از جمله صیدا که جزء متصرفات پدرش بود و بیروت یکی بعد از دیگری به مملکت وی ضمیمه شد . به وسیلۀ الحاق سرزمین حاصلخیز بقاع عایدی کشور را افزود و به سرمایۀ کافی برای تشکیل یک قشون مؤثر دست یافت . در میان فخرالدین بعضی قلاع صعب العبور منسوب به صلیبی ها را مالک شد . مقارن این زمان

سوء ظن والی دمشق برانگیخته شد. در سال ۱۰۲۲ باب عالی نیروی زمینی و دریایی را به جنگ فخرالدین فرستاد احتیاط عقب نشینی از صحنه را حکم می کرد. بر طبق آن فخرالدین با تعدادی از اطرافیان خویش در سه کشتی کشور را ترک کرد و در دربار متحد خود دوک توسکانی پیاده شد بعد از آن که دو سال در فلورانس، ناپل و جاهای دیگر گذراند به وطن بازگشت در حالیکه از دریافت نکردن مأیوس و برای اجرای نقشه جاه طلبانه خود مصمم بود.[۱] فخرالدین نفوذ خود را در شمال تا سوریه و در جنوب تا فلسطین و ماوراء اردن وسعت داد قوای ترک را که از دمشق به جنگ وی حرکت کرده بودند در بقاع شکست داد و خود والی هم اسیر شد. باب عالی در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت و فخرالدین را به صاحب اختیار عربستان شمرد. او در زمینهٔ کشاورزی ، معماری و دامپروری اصلاحاتی انجام داد.[۲] و به مبلغین کاتولیک اروپایی اجازه داد در لبنان مستقر شوند و حتی گفته شده که فخرالدین به وسیلهٔ طبیب خود تعمید شده بود . سلطان مراد چهارم خلیفهٔ عثمانی که از شرایط مساعدتری نسبت به جانشینان خود برخوردار بود در صدد مقابله با فخرالدین برآمد . والی های دمشق و قاهره نیز علیه او وارد عمل شدند . خواهش وی برای کمک از توسکانی مورد اجابت واقع نشد . فخرالدین در جنگ با عثمانی شکست خورد در سال ۱۰۴۵ اسیر شد و به قسطنطنیه برده و در آنجا او را کشتند . هفت تن از خانوادهٔ بنومعنی که بر لبنان فرمانروایی داشتند.[۳]

۱	فخرالین اول	۹۲۲ هجری	۵	ملهم	"۱۰۴۴" "
۲	قرقماز	""۹۵۱	۶	قرقماز	""۱۰۶۸
۳	فخرالدین ثانی	""۹۹۴	۷	احمد فرزند ملهم	""۱۱۰۸
۴	علی فرزند فخرالدین	""۱۰۴۲			

۱- شرق نزدیک در تاریخ ، ص۳۸- ۶۲۷ ۲- همان مرجع ، ص ۶۳۸

۳- معجم الانساب و الاسراة الحاکمه ، ۷۱- ۱۷۰

۷- شهابی ها

ختندان شهابی سلسله ای از امرای لبنان هستند که از سال ۱۱۰۹ تا سال ۱۲۵۷ هجری فرمانروایی داشتند . نسب آنان بنا به قول مورخین لبنانی به شاخهٔ مخزوم از قبیلهٔ قریش می رسد. این خاندان از ایام فتوحات اسلامی تا پنج سده از امرای محلی شام بودند . بعدها به مذهب دروز درآمدند و در نیمهٔ اول سدهٔ ششم هجری به ناحیهٔ جبل حرمون در لبنان منتقل شدند. [۱] جانشین معنی ها شهابی شدند که متحدین آنها و به وسیلهٔ ازدواج با آنها منسوب شده بودند اولین نفر در امارت بشیر اول (اسارت ۱۱۱۹-۱۱۰۹ هجری) پسر خواهر آخرین فرد آل معین بود. بشیر به وسیلهٔ والی صیدا با اطمینان به اینکه یک مجلس ملی از اعضای ارشد و شیوخ اختیار شد و انتخاب او به وسیلهٔ والی صیدا با اطمینان به اینکه مالیات مقرر پرداخته خواهد شد به سلطان گزارش داده شد . وی برای مقر خود دیر القمر پایتخت آخرین فردآل معین را برگزید . برای تقریباً یک سده و نیم (۱۱۰ تا ۱۲۵۸ هجری) شهابی ها از طریق یک سلسله مراتب ملوک الطوایفی از شاهزادگان و شیوخ دو اصل حکومت داخلی و جانشینی موروثی را در دست داشتند. چهارمین حاکم منصور(۱۱۸۴-۱۱۶۷هجری) مسیحیت را در نوع مارونی آن پذیرفت . بعضی از شهابی ها مسلمان باقی ماندند . فؤاد شهاب که در سال ۱۹۵۸ میلادی به عنوان رئیس جمهور لبنان انتخاب شد یکی از اعضای دودمانی بود . شهابی ها سیاست مسامحه نسبت به اروپائیان را که به وسیلهٔ اسلاف آنها آغاز شده بود را ادامه دادند کاپوچی و ژزوئیت ها و نیز سوداگران اروپائی در سرزمین لبنان پا گرفتند. این اروپائی ها که غالباً ملیت فرانسوی داشتند در جهت حمایت از تجارت فرانسه در شرق و حمایت از کاتولیکها ی لبنان عمل کردند . این وضع مارونی ها را که از عهد جنگهای صلیبی با فرانسه روابط صمیمی پیدا کرده بودند به آن کشور نزدیکتر کرد.[۱]

(۷-۱) بشیر دوم

قدرت سلسلۀ شهابی ها در امارت بشیر دوم (۱۲۵۶- ۱۲۰۲هجری) که پیرو خط مشی فخرالدین دوم بود به اوج رسید . بشیر دوم که در سیاست زیرک بود و سیماو شخصیتی گیرنده داشت از رجال بی رحم بود و برای ابقای لبنان مستقل ، روشنفکر و متجدد نقشه طرح کرد و زحمت کشید. بشیر از لحاظ تعمید مسیحی و از لحاظ ازدواج مسلمان و برای رعایای خود دروزی بود. دروازۀ لبنان را گشادتر از همیشه بر روی نفوذ تربیتی غرب و تماس تجارتی با آن باز کرد. وی قصر مجللی آراست و جایی به نام بیت المقدس با نمازخانه و مسجد در درۀ زیبایی از دیر القمر بنا نمود. این قصر که یکی از جاهای تماشایی لبنان است هنوز به عنوان مقر تابستانی برای ریاست جمهوری مورد استفاده است.[۲] اخراج ابراهیم پاشا و بیرون کردن بشیر از لبنان این سرزمین را به حال اغتشاش انداخت و به باب عالی مجالی براب اظهار قدرت مستقیم داد در سال ۱۲۵۸ هجری آخرین امیر شهابی معزول شد و جای وی را عمر پاشا که یک مسیحی مسلمان شده اهل منکری و اولین حاکم عثمانی بود که از جانب قسطنطنیه فرستاده شده بود گرفت . تفرقۀ اهل لبنان به دستجات مختلف که تا آن زمان بیشتر جنبۀ سیاسی و قبیله ای داشت تا جنبۀ فرقه ای از آن پس جنبۀ مذهبی پیدا کرد و مسیحی ها و دروزی ها در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. این وضع فرصت تازه ای به نیروهای غربی داد. بریتانیا در مقابل حمایت فرانسه از مارونی ها حمایت دروزیها را به عهده گرفت . روسیه به حمایت از ارتودکس های یونانی ادامه داد جنگ داخلی ما بین مسیحی ها و دروزها در سال ۱۲۶۱ هجری آغاز شد و در سال ۱۲۷۶ هجری به اوج خود رسید .

۱- شرق نزدیک در تاریخ ، ص۳۹-۶۳۸

۲-همان مرجع ، ص۶۲۹

در آن سال دوازده هزار مسیحی در جنگ تلف شد که اگر همکاری نیروهای کرک نبود با اجازهٔ ضمنی آنا بود . سرانجام کشور با مداخاهٔ اروپایی و پیاده شدن هفت هزار سرباز فرانسوی آرام شد. در سال ۱۲۷۷ هجری لبنان که بندر خویش و جلگهٔ بقاع را اازدست داده بود تبدیل به یک ضمیمهٔ خودمختار شد که تحت فرمان یک حکمران کل واقع بود . او از جانب باب عالی نامزد می شد اما فرانسه ، پروس ، اطریش و بعدها ایتالیا آن را تأیید می کردند. نظامات جدید مقرر می داشت که حکمرانان کل یک نفر کاتولیک تبعهٔ عثمانی و مسئول باب عالی باشد و به وسیلهٔ شورایی اداری منتخب از دوازده عضو که نمایندهٔ جماعتهای مذهبی لبنان بود ، معاونت شود. لبنان در پیش از نیم قرن هفت حاکم مختلف از ارمنی، ایتالیایی ، لهستانی و شرقی الاصل داشت و از وضعیتی برخوردار بود که هیچ یک از همسایگانش چنان وضعی نداشتند .[1] دورهٔ جنگ جهانی اول تاریک ترین دورهٔ تاریخ جدید لبنان بود. توضیح اینکه جمال پاشا در سال ۱۹۱۵ میلادی وضع استثنائی لبنان را منسوخ کرد و آن را به صورت یک متصرف ترک (فرمانداری کل) قرار داد . او به این گمان که نفوس مسیحی این سرزمین طرفدار غرب و نفوس مسلمان آن طرفدار عرب هستند یک حکومت وحشت در آنجا برقرار کرد . در پایان جنگ جهانی اول نیروهای متفقین لبنان را اشغال کردند و آن را تحت ادارهٔ نظامی فرانسه قرار دادند . در سال ۱۹۲۰ میلادی بیروت و سایر شهرهای ساحلی و ناحیهٔ بقاع و بعضی نواحی دیگر به سرزمین خودمختار لبنان ضمیمه شد و لبنان بزرگ تشکیل شد.

۱- شرق نزدیک در تاریخ ، ص ۶۴۳

در سال ۱۹۲۳ میلادی جامعه ملل سوریه و لبنان را رسماً تحت قیمومت فرانسه قرار داد. در تحت حکومت فرانسه آرزوهای لبنانی ها تحقق نیافت و آرامش از لبنان رخت بربست . سرانجام بعد از یک رشته حوادث که در لبنان روی داددر سال ۱۹۴۵ میلادی نیروهای فرانسه و انگلیس لبنان را ترک کردند و این کشور مستقل شد.

فلسطین

از سال ۹۲۲ هجری که عثمانیها شام و مصر را به تصرف درآوردند بیت المقدس نیز به دست عثمانی ها افتاد . فلسطین مدت چهار سده یکی از ایالات کم اهمیت امپراطوریعثمانی بود . در سدۀ دوازدهم هجری که امپراطوری عثمانی از لحاظ قدرت و اهمیت و به عنوان به راه ضعف و انقراض افتاده بود و عدۀ سران محلی که طالب استقلال بودند فزونی می گرفت . . فلسطین نیز چون لبنان و مصر عرصۀ فعالیت کسانی از این قبیل بود که معروفترین آنان شیخ ظاهر عمر بود وی یک بدوی بود که حاکم شهابی پدرش را به عنوان شیخ منطقۀ صفد تعیین کرده بود و زندگانی سیاسی وی از سال ۱۱۵۰ هجری آغاز شد که طبریه را نیز به شیخ نشین خود افزود . از آن پس چند شهر دیگر به اطاعت وی درآمد و تا سال ۱۱۸۶ هجری در جنوب لبنان صیدا را تصرف کرد. سه سال بعد امیر لبنان با والی دمشق هم پیمان شدند و با همکاری گروهی از سپاه قسطنطنیه به مرکز شیخ ظاهر حمله برد . و او را محاصره کردند و در اثنای محاصره شیخ ظاهر به دست یکی از مردان خود که از جانب دشمن اجیر شده بود کشته شد.[1] یک افسر جزء به نام احمد جزار به پاداش عملی که در صیدا بر ضد شیخ ظاهر کرده بود حکومت شهر یافت .

۱-تاریخ عرب ، ص ۱۶-۹۱۵

و به تدریج نفوذ خود را بر شمال و جنوب در لبنان و فلسطین گسترش داد و در عکا جانشین شیخ ظاهر شد. به سال ۱۱۹۴ هجری باب عالی مناسب دید ولایت دمشق را با او واگذار کند و او عملاً نایب السلطنهٔ سوریه و حاکم لبنان شد . جزار با آنکه ظاهراً فرمانبردار باب عالی بود . همین جزار بو که به عکا در مقابل حملهٔ ناپلئون مقاومت کرد و به کمک ناو انگلیسی محاصرهٔ فرانسوی ها را ناکام گذاشت . او در سال ۱۲۱۹ مرد. ابراهیم پاشا پسر محمد علی خدیو مصر که مدت هفت سال بر فلسطین حکومت کرد (۱۲۵۶-۱۲۴۹هجری) در صدد بود که یک امپراطوری عرب تحت ریاست مصر تشکیل دهد. بعد از سال۱۲۸۱ هجری نیمهٔ جنوبی فلسطین در نتیجظ تجدید سازمان اداری امپراطوری عثمانی به سنجق مستقلی بدل شد و حاکم آن مستقیماً تحت مسؤلیت سلطان عثمانیقرار گرفت. از اوایل سدهٔ چهاردهم هجری تا جنگ جهانی اول (۱۳۳۲-۱۳۲۶ هجری) فلسطین به طور غیر مستقیم در دو نهضتی که در خارج از سنجق فلسطین به وجود آمد دست داشت . در ایالات عرب نشین امپراطوری عثمانی یک نهضت ناسیونالیستی عرب که انجمن های سری سوریه و لبنان از آن پشتیبانی میکردند تدریجاً در حال تکوین بود . در اروپا یک نهضت صهیونیست ابتدایی بازگشت یهودیان را به فلسطین به هواداران خود وعده می داد . صهیونیست سیاسی بین المللی به عنوان نهضتی که خواستار بازگشت قوم یهود به سرزمین فلسطین بود در ۱۸۹۷ میلادی (۱۵-۱۳۱۴ هجری) در کنگرهٔ یهودیان جهان در شهر بال سوئیس تشکیل شد. در طی جنگ جهانی اول یهودیان و اعرابی ها که خارج از فلسطین بودند با قوای متفقین همکاری می کردند و خواهان آن بودند که پس از جنگ و بیرون آمدن فلسطین از تصرف عثمانی ها محلی در فلسطین به دست آورند. متفقین تعهدات متنوع و متضادی دربارهٔ فلسطین و سدریه کردند . اولاً بریتانیای کبیر به وسیلهٔ نمایندهٔ عالی خود در مصر و سودان به حسین بن علی شریف مکه در سال ۱۳۳۳ هجری (۱۹۱۵میلادی) وعدهٔ استقلال دادو او را بر ضد عثمانی برانگیخت. ثانیاً در سال ۱۳۳۴ هجری (۱۹۱۶ میلادی) قرارداد سری سایس پیکو میان فرانسه و

بریتانیا به امضاء رسید . این قرارداد با آن چه که با شریف حسین گذاشته بودند تفاوت فاحش داشت .زیرا به موجب این قرار داد احیهٔ هلال خصیب به مناطقمختلفی تقسیم می شد . یک دولت عربی با فدراسیونی از دول عربی داخل سوریه و ولایت موصل مورد شناسایی بریتانیای کبیر و فرانسه دقرار می گرفت و به دومنطقهٔ نفوذ فرانسه و انگلستان تقسیم می شد. سواحل سوریه تحت نظارت فرانسه و بغدادو بصره تحت نفوذ بریتانیای کبیر گذاشته می شد. فلسطین به صورت بین الملل اداره می شد ولی حیفا و عکا به تصرف بریتانیا درمی آمد . ثانیاً در سال ۱۳۳۶ هجری (۱۹۱۷میلادی) یک ماه پیش از آن کخ بیت المقدس به تصرف ژنرال النبی در آید اعلامیهٔ بلغور در لندن صادر شد که در آن بریتانیا ایجاد یک میهن ملی برای یهود را در فلسطین تعهد میکرد. آنچه تعهد شده بود ایجاد مسکنی برای یهود بود نه تأسیس یک دولت سیاسی یا دولتی مشترک المنافع در سال ۱۲۳۴ هجری اعراب در حجاز شوریدند و قوائی متشکل از اعراب بادیه برای پشتیبانی از ژنرال البنی در جنگ فلسطین تشکیل شد. در سال ۱۲۳۵ هجری النبی ترکان عثمانی را شکست داد و تمام فلسطین جنوبی را به تصرف آورد در سال ۱۳۳۷ هجری النبی حملهٔ تعرضی دیگر خود را آغاز کرد و قوای عثمانی را در فلسطین در هم شکست و آنها را از دمشق ، بیروت ، حمص و حماهّ تا حلب عقب نشاند . بنابراین وقتی عثمانی ها تقاضای متارکه جنگ کردند قوای النبی تمام فلسطین و سوریه را تحت اشغال خود داشتند . عثمانی ها با این شکست تسلط خود را بر سرزمین های عرب نشین آسیایی از دست دادند . و در بریتانیا علاوه بر امتیازات دیگر نظارت بر فلسطین را نخست از طریق حکومت نظامی به دست آورد و این حکومت نظامی به وکالت از طرف جامعهٔ ملل به حکومت غیر نظامی بدل شد.[1] بعد از جنگ جهانی اول در سال ۱۳۳۸ هجری قمری سوریه از فلسطین منتزع شد و قیمومیت فلسطین و عراق به عهدهٔ بریتانیا گذاشته شد. قیمومیت بریتانیا بر فلسطین متضمن اعلامیهٔ بلغور نیز بود و در آن مهاجرت یهودیان و اسکان آنها پیش بینی شده بود. سالهای میان ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۷ هجری دورهٔ اصلاح و

توسعه بود . در این دوره زمینها احیا و منابع جدید پایه گذاری می شد و در جوامع نسبتاً مرفه یهودیان کشاورزی علمی و مزارع نمونه اشتراکی را آغاز کردند و به تأسیس شرکتهای تعاونی پرداختند . با این حال تأسیس میهن ملی یهود از همان آغاز با مخالفت علنی اعراب مواجه شد با وجود اضطراب شدید و ناراحتی اعراب که بعضاً منجر به آشوبهایی می شد و حادثهٔ دیوار ندبه در سال ۱۳۴۸ هجری نمونه ای از آن بود تا سالهای (۵۴-۱۳۵۲هجری) مشکلات جدی در سیاست داخلی رخ نداد . پس از آن بر اثر سیاست ضد یهود نازیها در اروپا مهاجرت یهودیان به فلسطین افزایش یافت . در سال ۱۳۵۵هجری نگرانی اعراب فلسطین که از تایج مهاجرت بیمناک بودند بر ضد قیمومیت انگلستان دست به اعتصاب ملی سیاسی زدند . این اعتصاب بر اثر اقدامات رهبران ملی اعراب در خارج از فلسطین خاتمه یافت . کمسیون مأمور رسیدگی به وضع فلسطین پیشنهاد تجزیهٔ فلسطین را ارائه داد که با آن موافق نشد. در سال ۱۳۵۷ هجری شرش عظیمی از طرف اعراب آغاز شد . در سال ۱۳۵۸ هجری (۱۹۳۹میلادی)دولت بریتانیا سیاست جدیدی را که در کتاب سفید انتشار یافت پیش گرفت پیش گرفت. بر طبق این خط مشی جدید تأسیس دولت مستقل فلسطین با دو ملیت در طی ده سال پیش بینی شده بود . در طی این ده سال که دورهٔ تحول نامیده می شد اعراب و یهود برای قبول مسولیت و ادارهٔ مشترک سرزمین فلسطین آمادگی و تعلیم می یافتند . قرار بود فروش املاک . اراضی محدود شود و در مورد مهاجرت یهودیان نیز مقرراتی وضع شده بود . جنگ جهانی دوم عقده ای در خصومت اعراب و یهود ایجاد کرد ولی مهاجرت یهودیان به فلسطین همچنان ادامه دارد .

فهرست منابع و مآخذ

۱-	تاریخ تمدن : ویل دورانت
۲-	مروج الذهب و معادن الجواهر: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی
۳-	تاریخ سیاسی اسلام،
۴-	تاریخ عرب : فیلیپ خلیل حِتی
۵-	فتوح مصر و اخبارها
۶-	فتوح البلدان : احمد بن یحیی بلاذری
۷-	تاریخ الکامل : ابن اثیر
۸-	معجم البلدان
۹-	تاریخ گسترش اسلام
۱۰-	تمدن و عرب اسلام : امیر علی
۱۱-	تاریخ ولاةّ مصر
۱۲-	تاریخ یعقوبی : احمد بن اسحاق یعقوبی
۱۳-	النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره نزهةّ القلوب
۱۴-	الغارات
۱۵-	تاریخ اسلام : علی اکبر فیاض

۱۶-	تاریخ و ملل دول اسلامی : کارل بروکلمان
۱۷-	التنیه و الاشراف :ابو الحسن علی بن حسین مسعودی
۱۸-	معجم الانساب و الاسراة الحاکمه
۱۹-	تاریخ ابن خلدون : عبدالرحمن ابن خلدون
۲۰-	شرق نزدیک در تاریخ
۲۱-	طبقات سلاطین اسلام : استانلی لین پول
۲۲-	معجم البلدان : شهاب الدین ابن عبدالله یاقوت حموی الروی البغدادی
۲۳-	خطط الشام
۲۴-	برخورد اسلام و مسیحیت
۲۵-	مغازی: تاریخ جنگهای پیامبر(ص) / محمد بن عمر واقدی
۲۶-	تاریخ پیامبر اسلام : محمد ابراهیم آیتی
۲۷-	وثا ئق
۲۸-	تاریخ طبری :ابو جعفر محمد بن جریر طبری
۲۹-	سلسله های اسلامی : کلیفورد ادموند بوسورث
۳۰-	فرهنگ فارسی : دکتر محمدمعین

جزوۀ تاریخ اسلام در مصر و شام

استاد دکتر مهدی جلیلی